

فصلنامه فرهنگی - هنری | پوשה | بهار ۱۴۰۱



۱ | کاریکاتور و نفت ملی

پوشه:



۱

کاریکاتور و نفت ملی

فصلنامه فرهنگی - هنری : پوشه
بهار ۱۴۰۱

کاریکاتور و نفت ملی

مدیر مسئول - صاحب امتیاز - سردبیر: مهسا طهرانی

ویراستار و نمونه خوان: رویا رجبی
مترجم: صنم کلانتری

طراحی گرافیک: استودیو کارگاه
مدیر طراحی و طراح یونیفرم: پیمان پورحسین
طراح فریناز عالم
ویرایش تصاویر: هوداد مسلمی نژاد
طراح قلم رودکی: رضا سالاری فر

تولید: سکو پلتفرم
چاپخانه: یسنا

نسخه دیجیتال: طاقچه
فروش اینترنتی: <http://tehcr.ir/>
مدیر فروش: صبا باقرزاده سهرابی

مدیر سایت و فضای مجازی: مانی تهرانی
تلفن: ۰۹۰۲۱۲۱۳۱۱۲
وبسایت: <http://tehcr.ir/>
اینستاگرام: poushehmag

با سپاس فراوان از آقایان کاوه بیات، پیمان پورحسین، محمدحسن حامدی
جواد حسنجانی که از آغاز فعالیت مجله با راهنمایی‌های شان در به‌ثمر نشاندن مجله
نقش به‌سزایی داشتند.

همچنین از آقایان رضا آذری شهرضایی، روزبه امین، مهران داودی آذر و خانم رویا صدر
و تمامی نویسندگانی که در این شماره همراه ما بودند، تشکر ویژه داریم.



فهرست:

۷	سرمقاله
	مهسا طهرانی
۹	تاریخ ملی شدن نفت
	کاوه بیات
۲۱	نهضت ضد استعماری نفت به روایت کاریکاتور در سال های ۱۳۲۸-۱۳۲۹
	مسعود کوهستانی نژاد
۴۳	حالا دقیقاً نیمه شب است...
	سحر کریمی
۵۷	مصدق در سایه روشن کاریکاتور
	ناصرالدین پروین
۷۳	ول کن بابا اسدالله! بس کن بابا عبدالله!
	سیدعمادالدین قرشی
۹۷	نفت و بازی های سیاسی در ترازوی کاریکاتور
	اسماعیل عباسی
۱۰۳	طنز در خدمت صنعت نفت ایران
	آیدا پارس پور
۱۱۹	کنشگران خاموش: زنان و ملی شدن نفت
	ربابه معتقدی
۱۲۹	ظهور «اردشیر» پیش از کودتا
	مهسا طهرانی سیدعمادالدین قرشی
۱۵۵	کاریکاتور و کارستان بیوک احمدی
	محمدحسن حامدی
۱۶۵	امیدی فراتر از مرزهای ایران: مصدق و جایگاهش در گفتمان عمومی مصر
	لیور استرنفلد مترجم: سحر کریمی
۱۷۷	گریه بعلاوة فیل در اتاق تاریک
	سیامک پناهی
۱۸۳	ضمیمه: تله مرگبار در ایران
	محمد سروی زرگر



(۱) «پژوهش‌های فرهنگی تهران» پروژه‌ای غیرانتفاعی است که در دو بخش «پژوهش» و «گردآوری اسناد» فعالیت دارد. تمرکز این پروژه بر گردآوری موضوعی مستندات پراکنده در گنجینه‌های دولتی و خصوصی است تا علاوه بر دسترسی آسان‌تر هنریزهان به این مجموعه‌ها، با انتشار آنها ثبت و همگانی‌سازی بخش‌هایی از اسناد فرهنگ و هنر ایران را تسهیل کند.

بازخوانی هنر ایران با نگاه و تحلیل اثرگذاری رویدادهای هم‌عصر هنرمندان و جریان‌های هنری، یکی از دغدغه‌های «پژوهش‌های فرهنگی تهران» است. هنرمندان در ثبت این وقایع مسیری متمایز از تاریخ‌نگاران را در پیش می‌گیرند؛ چنان‌که این هم‌زمانی-هم‌مکانی، به اجبار، بخش‌هایی از فرهنگ را می‌سازد و از زیرساخت‌های شکل‌گیری زبان تصویری هنرمندان هنرهای تجسمی است.

(۱۰) فصلنامه فرهنگی-هنری پوشه در نظر دارد از دریچه موضوعات بومی و منطقه‌ای، تاریخ هنر ایران را بازنگری کند. پوشه در هر شماره، پرونده‌ای را خواهد گشود که در آن، رابطه دو سویه یکی از «شاخه‌های هنرهای تجسمی» با یکی از «جریان‌های تاریخ اجتماعی-سیاسی-اقتصادی ایران» را بررسی خواهد کرد. هدف پوشه در این کاوش‌ها، نمایش بیشتر تصاویر موضوع مدنظر است؛ مجموعه تصاویری که به مثابه اسناد تاریخی، می‌تواند راهگشای مطالعه گذشته نیز باشد و جای خالی آن چیزی را پر کند که در منابع مکتوب نیامده یا از بین رفته است.

(۲۰) شماره نخست، پوشه «کاریکاتور و نفت ملی» است؛ برشی از تاریخ کاریکاتور و کارتون ایران و نقش هنرمندان کارتون‌نویس ایرانی در پیشبرد یکی از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ سیاسی ایران. آنچه بررسی خواهد شد، همگامی هیجانات اجتماعی و سیاسی، و نقش هنرمندان در بحبوحه به ثمر نشاندن این خواست ملی مهم است. چنان‌که خواهیم دید، این رویداد فرصت و محدودیتی را در اختیار هنرمندان قرار داد تا خلاقانه با موضوعات اجتماعی زمان خود برخورد کنند و بستری را فراهم آورد تا کارتون در دهه‌های بعد مسیری متفاوت را طی کند.

تاریخ ملی شدن نفت

کاوه بیات

در یک دوره به نسبت چشمگیر از تاریخ معاصر ایران، ملی شدن نفت به مهم ترین بحث کشور در عرصه سیاست و اقتصاد سیاسی تبدیل شد و وقتی هم اصل موضوع اهمیت خود را از دست داد و نفت ملی شد، پیامدهای آن کماکان عرصه سیاست و اقتصاد سیاسی کشور را تحت الشعاع خود داشت و دارد. این موضوع یا به عبارت دقیق تر تلاش ایرانیان برای افزایش درآمدهای کشور از نفت، اصولاً یک بحث فنی و تخصصی در عرصه اقتصاد، آن هم با یک وجه خارجی جدی بود؛ سعی و تلاش برای افزایش حقوق و منافع ایران از دل امتیازی که در آغاز قرن بیستم برای اکتشاف و استخراج نفت جنوب به یک بریتانیایی اعطا شد. این امتیاز در بدو کار همانند بسیاری دیگر از امتیازات اعطاشده مشابه به بیگانگان، اهمیتی قابل پیش بینی نداشت. اما در پی تبدیل صنعت نفت به یک صنعت سودآور و آنگاه تبدیل «نفت» به یک کالای «استراتژیک» به تعبیر امروزی‌ها، وقتی اندک زمانی قبل از جنگ جهانی اول، بخش عمده‌ای از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را دولت بریتانیا خریداری کرد، به تدریج روشن شد که سخن از ثروت و درآمد هنگفتی در میان است و اینکه از این میان، بهره اندکی نصیب ایران می‌شود.^۱

اگرچه ایران از لحاظ صوری با یک شرکت خارجی روبه‌رو بود و تلاش‌های آغاز شده بعد از پایان جنگ اول جهانی برای رسیدگی به حساب‌های شرکت

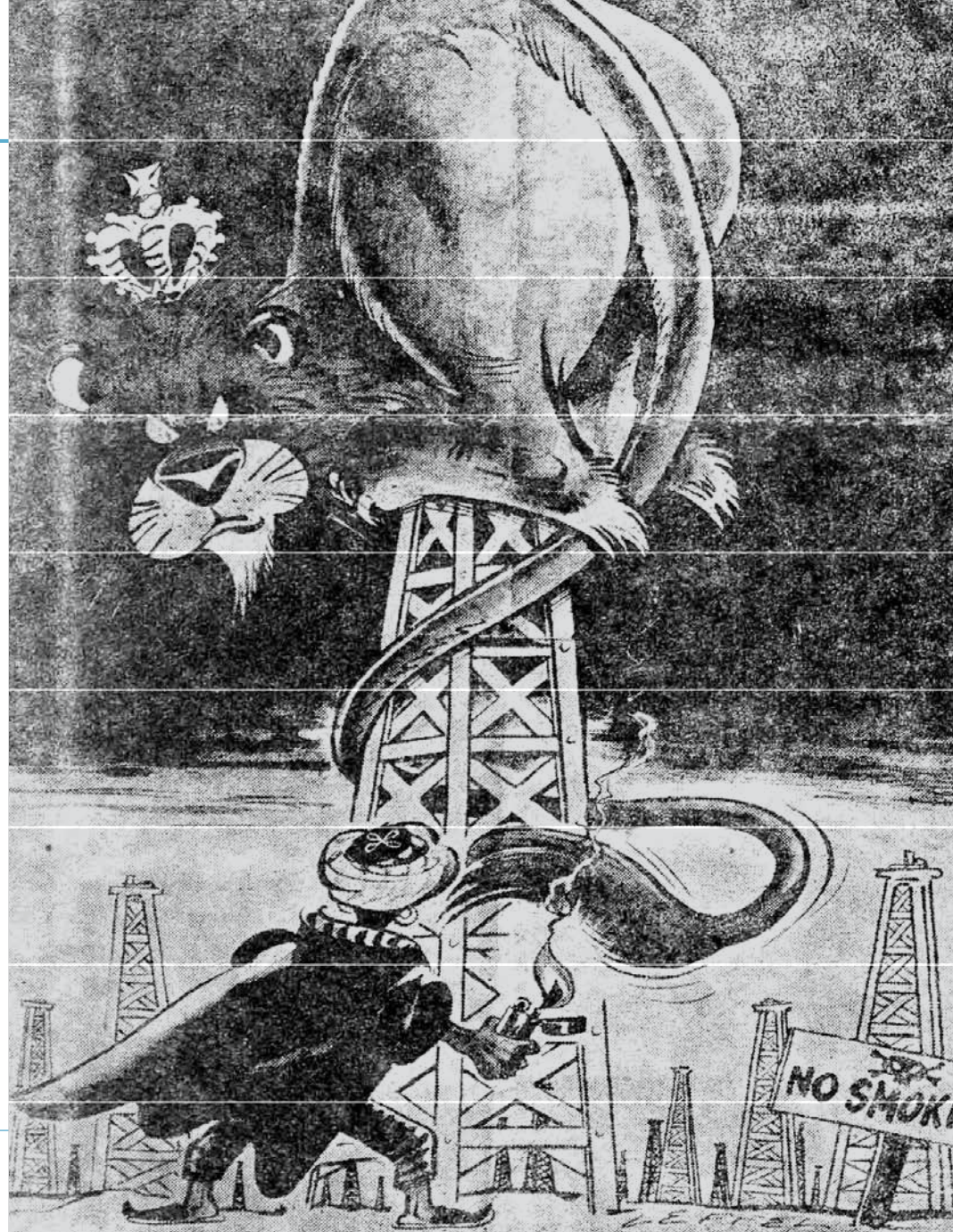
۱. ویلیام ناکس داری امتیاز ۶۰ ساله نفت را از مظفرالدین شاه گرفت و پس از چند سال، بیشتر این امتیاز را به شرکت نفت برمه فروخت. شرکت برمه در سال ۱۹۰۹ یک شرکت جدید به نام Anglo-Persian Oil Company را برای بهره‌برداری از نفت ایران تأسیس کرد. قبل از جنگ جهانی اول، وزارت دربار بریتانیا به هدایت وینستون چرچیل، بیشتر سهام این شرکت را خرید. پس از جنگ، فعالیت شرکت در ترکیه و عراق هم گسترش یافت و چند شرکت برای اکتشاف و استخراج نفت در این مناطق تأسیس شد. هرچند نام این شرکت در سال ۱۹۳۵ به Anglo-Iranian Oil Company تغییر کرد. هم‌چنین تا سال ۱۹۵۱ که نفت در ایران ملی شد، همه امور مربوط به نفت ایران را ابتدا بر اساس قرارداد داری و بعد بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ در دست داشت. پس از کودتای سال ۱۳۳۲، قرارداد جدیدی معروف به قرارداد کنسرسیوم امضا شد که در آن شرکت نفت ایران و انگلیس با اسم جدید شرکت نفت بریتانیا British Petroleum نام برده شده است.

۱. ویلیام ناکس داری امتیاز ۶۰ ساله نفت را از مظفرالدین شاه گرفت و پس از چند سال، بیشتر این امتیاز را به شرکت نفت برمه فروخت. شرکت برمه در سال ۱۹۰۹ یک شرکت جدید به نام Anglo-Persian Oil Company را برای بهره‌برداری از نفت ایران تأسیس کرد. قبل از جنگ جهانی اول، وزارت دربار بریتانیا به هدایت وینستون چرچیل، بیشتر سهام این شرکت را خرید. پس از جنگ، فعالیت شرکت در ترکیه و عراق هم گسترش یافت و چند شرکت برای اکتشاف و استخراج نفت در این مناطق تأسیس شد. هرچند نام این شرکت در سال ۱۹۳۵ به Anglo-Iranian Oil Company تغییر کرد. هم‌چنین تا سال ۱۹۵۱ که نفت در ایران ملی شد، همه امور مربوط به نفت ایران را ابتدا بر اساس قرارداد داری و بعد بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ در دست داشت. پس از کودتای سال ۱۳۳۲، قرارداد جدیدی معروف به قرارداد کنسرسیوم امضا شد که در آن شرکت نفت ایران و انگلیس با اسم جدید شرکت نفت بریتانیا British Petroleum نام برده شده است.

(۱)

– صفحه قبل –
روزنامه باختر امروز
۶ مرداد ۱۳۳۰.

(۱۰)



شیر پیر انگلستان - بمن رحم فن!
ایرانی مبارز - بمن بگو تو بکه رحم کرده ای که از من
انتظار ترحم داری؟
(کاریکاتور از یک روزنامه آلمانی)

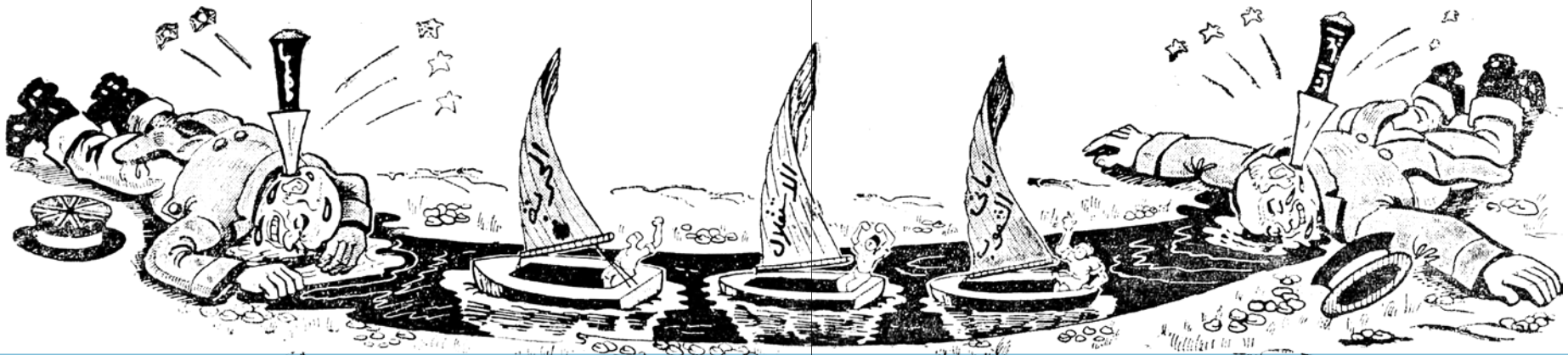
- پایین -
روزنامه باختر امروز.

روزنامه باختر امروز
۲۶ اسفند ۱۳۲۹.



(۲۰) نفت ایران و انگلیس نیز در یک چنان چارچوبی جریان یافت، به دلیل سهم اصلی دولت بریتانیا در این شرکت، این امر نیز به طبع تحت الشعاع مناسبات سیاسی دو کشور قرار گرفت و به موضوعی تبدیل شد در کنار دیگر مضامین مذاکره و مناقشه ایران و بریتانیا چون حق حاکمیت ایران بر جزایر ایرانی خلیج فارس، بحث تعرفه‌های گمرکی، اجازه پروازهای هوایی از قلمرو ایران و غیره که از سال ۱۳۰۴ شمسی - یعنی در نخستین روزهای پادشاهی رضاشاه - موضوع مذاکره دو کشور بود.

(۳۰) در یک دوره از فرآیند مذاکرات ایران و بریتانیا، مقامات دولتی یا به عبارت دقیق‌تر شخص تیمورتاش - که در آن دوره نقش مهمی در سیاست خارجی ایران بر عهده داشت - سعی کردند با ترتیب‌دادن یک کارزار تبلیغاتی ضد بریتانیا در عرصه مطبوعات و حتی برپایی جشن و چراغانی در پی لغو قرارداد داری در سال ۱۳۱۱، به این رویارویی جنبه‌ای عمومی و مردمی ببخشند، اما وقتی این تلاش‌ها به نتیجه نرسید و دولت مجبور شد کم‌وبیش بر همان اساس پیشین، قرارداد جدیدی با شرکت نفت امضا کند، آن وجه «عمومی و مردمی» نیز با همان شتاب و سرعت برپاشدن، از صحنه رخت بربست و کل ماجرا به همان مجرای سابق خود - یعنی یک بحث فنی و تخصصی میان ایران و شرکت نفت - بازگشت. وقتی اندک‌زمانی بعد از پایان جنگ دوم جهانی، در چارچوب تلاش‌ها برای طرح و تصویب یک برنامه هفت‌ساله توسعه و برای تأمین بخشی از هزینه‌های این طرح، لازم آمد تا برای افزایش درآمدهای ایران از این حوزه بار دیگر مذاکراتی با شرکت نفت ایران و انگلیس آغاز شود، این جنبه فنی و تخصصی باز به قوت خود برقرار بود.





از نامه کمیته مرکزی حزب آئوده ایران ۳۱۶۹... مانوئه
 دا نشان دادیم راه جلو گیری از آن را نیز پیش پای شما گذاشتیم و اینک مسئولیت
 تاریخی بزرگ برعهده شما است بانوجه بهطالب فوق بادیگر این عبارت از نامه
 قبلی خود را تکرار نموده میگوئیم هر گونه دستبرد جدیدی که از طرف اهریالیست
 ها بعفوق ملت ایران زده شود ، اگر چه ظاهرا مقارن باهرکناری شما از نخست
 وزیری باشد ، مسئولیت آن مستقیما متوجه شخص شما است .

روزنامه چلنگر، ش ۶
 کارتونیس: بیوک احمدی (فرزین)

روزنامه چلنگر، ش ۶
 کارتونیس: بیوک احمدی (فرزین)



در یک چنین چارچوبی بود که این نیروی جدید سیاسی با استفاده از یأس و دلسردی عمومی از عملکرد طبقه حاکم، از جمله یأس و دلسردی از آنچه برنامه هفت‌ساله پیش‌گفته می‌توانست ارائه دهد، در صدد شکل دادن به یک حرکت کلان سیاسی برآمد که فراتر از مباحث به‌ظاهر پیش‌پاافتاده‌ای باشد چون یک برنامه هفت‌ساله توسعه اقتصادی و تأسیس یک سازمان برنامه برای نظارت بر این مهم. در آغاز بین انتخاب موضوع بحرین یا بحث احقاق حقوق ایران از شرکت نفت تردیدهایی وجود داشت؛ چراکه هر دو می‌توانست جنبه‌ای بریتانیاستیزانه داشته باشد. درنهایت، قرعه فال به نام شرکت نفت افتاد و همان‌گونه که می‌دانیم بر این اساس در مخالفت با شرکت مزبور و حامی اصلی آن (دولت بریتانیا) نهضتی برپا شد که بیش از سه سال عرصه تحولات سیاسی را در انحصار خود داشت و در مراحل بعد نیز سایه پیامدهای آن، پیوسته و در همه حال بر تحولات سیاسی ایران سنگینی کرده و زمینه‌ساز بسیاری از فعالیت‌های بعدی ایران بوده است.

یکی از ویژگی‌های اصلی نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، وجه فراگیر و مردمی آن است. همان‌گونه که پیش‌تر خاطر نشان کردیم، بحث نفت و بی‌اعتنایی شرکت نفت ایران و انگلیس نسبت به ایران و ایرانیان، موضوع بی‌سابقه‌ای نبود. این موضوع یک بار در اواسط دهه ۱۳۱۰-۱۳۰۰ شمسی به نحوی جدی موضوع بحث و مذاکره میان ایران و بریتانیا قرار گرفت و یک بار نیز در سال‌های دهه ۴۰ که ایران بالاخره موفق شد دست شرکت‌های خارجی را از نفت خود کوتاه کند. در هر دوی این تجارب، مقامات حکومت سعی کردند برای این مذاکرات و مناقشات نوعی زمینه عمومی ترسیم و آن را بخشی از مطالبات عمومی تعریف کنند، ولی به دلیل برکناری بخش عمده‌ای از نیروهای سیاسی از فرآیند تصمیم‌گیری‌های سیاسی در هر دوی این مقاطع، اصولاً شکل‌گیری یک چنین پیوندی میسر نبود و در واقع نیز چنین پیوندی شکل نگرفت.

در بحث نهضت ملی‌شدن صنعت نفت از اواخر دهه ۲۰، هم‌زمان با برآمدن جبهه ملی و نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، وضعیت کاملاً برعکس بود. به‌رغم اهمیت جوانب فنی و ارتباط تنگاتنگ پیشبرد این خواسته با وضعیت جهانی نفت در آن مقطع، هم از لحاظ عرضه و تقاضا و هم از لحاظ در نظر داشتن تجارب مشابه در برخی دیگر از کشورهای صادرکننده نفت که می‌توانست به نحوی بر این حرکت تأثیر بگذارد، وجه فراگیر و مردمی

(۶۰)

(۷۰)

(۸۰)



مصدق و نجف‌آبادی به «جن بول» خدمت میکنند

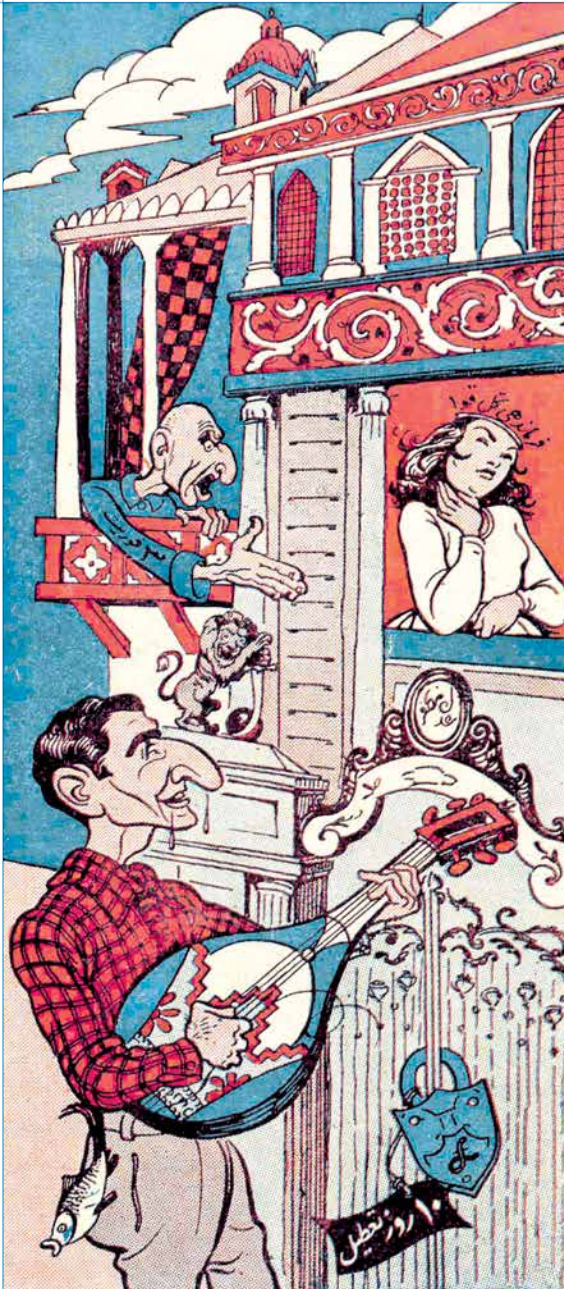
روزنامه باختر امروز.

با وجود این، با فروپاشی نظام استبدادی رضاشاهی در خلال حوادث منجر به واقعه شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران به دست قوای نظامی روسیه، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، عرصه سیاسی کشور به کلی دگرگون شد و دیگر هیچ موضوعی از مسائل مبتلا به سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور نبود که همانند دوره رضاشاه بتواند به یک مجرای تنگ و باریک «فنی و تخصصی» محدود بماند. در این دگرگونی بزرگ، بعد از دو دهه برکناری نسبی از تلاطم‌های بین‌المللی، ایران دوباره به عرصه رقابت و رویارویی مجموعه‌ای از قدرتهای خارجی تبدیل شد که بحث نفت به دلیل اهمیت بیش از پیش آن در اقتصاد و سیاست بین‌المللی یکی از مضامین اصلی آن بود؛ زیرا از یک سو، بریتانیا که بخش مهمی از این ثروت را در خاورمیانه در دست داشت، به‌طبع به این سادگی از آن دست نمی‌شست و از سوی دیگر، قدرتهایی چون روسیه (شوروی) و ایالات متحده آمریکا نیز که پیش‌تر برای سهم‌بردن از این منابع پا پیش گذاشته بودند و تلاش‌هایشان بی‌نتیجه مانده بود، اینک سعی و جدیت بیشتری نشان می‌دادند.

یکی دیگر از نشانه‌های آن دگرگونی بزرگ، جنبه‌ای داخلی داشت و آن عبارت بود از پیشامد یک گشایش سیاسی عمده در عرصه سیاست و شکل‌گیری مجموعه‌ای از تحرکات مختلف سیاسی برای نیروهایی که در دوره استبداد رضاشاهی از هرگونه حقی برای ابراز نظر و مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی کشور محروم بودند.

(۴۰)

(۵۰)



بزرگ دماغداران - گر باد گری هدی هم آغوش - شمار از بان تکن فراموش
کل قوا خانم - برو و خوب شناخت - خوب شد که دل نباخت
دکتر صدقه - «ضعیفه» برو تو نامحرم می بیند!

(۹۰) این جنبش از همان بدو کار، صورتی فوق العاده و حتی تعیین کننده یافت؛ تعیین کننده یعنی با آنکه نیروهای سیاسی درگیر این کشاکش در تمامی مراحل این حرکت می بایست برای لحظه ای نیز از ابعاد فنی و تخصصی کار در حوزه نفت یا آخرین تحولات در عرصه سیاست بین المللی و صف آرایی قدرت های جهانی غافل نمی شدند، اما در مقاطعی چند از این دوره چنین به نظر می آید که توجه اصلی بسیاری از ایشان بیشتر بر تأثیر احتمالی آراء یا سیاست هایشان بر «افکار عمومی» معطوف بود تا جوانب پیش گفته دیگر. از جهاتی چند نیز جز این نمی توانست باشد؛ زیرا رکن اصلی نهضت از بدو کار بر اساس بسیج افکار عمومی ضد شرکت



نفت و دولت بریتانیا قرار گرفت و در مراحل بعد نیز جدایی از مذاکرات در سطوح عالی دولتی با شرکت نفت و مقامات بریتانیایی و امریکایی، بخش مهمی از کشمکش‌های سیاسی وقت بر یک چنین بستری ادامه یافت. در واقع، حتی در ارزیابی علل ناکامی نهضت مزبور می‌توان به همین عارضه و لحاظ‌نشدن تمامی جوانب بحث در زدوخوردهای سیاسی آن دوره اشاره کرد که خود موضوع دیگری است. تا جایی که به مباحث ارائه‌شده در این مجموعه برمی‌گردد، موضوع اصلی همان بحث «افکار عمومی» است و هدف اصلی تمامی این نیروهای سیاسی نیز جلب افکار عمومی بود و جذب بخش‌هایی از آن؛ از دولت دکتر مصدق و نیروهای پشتیبان او در جبهه ملی گرفته که از پشتیبانی بخش مهم و تعیین‌کننده‌ای از این افکار عمومی برخوردار بودند و سعی داشتند آن را حفظ کنند تا طیف متنوعی از نیروهای چپ و راست که دکتر مصدق و چهره‌های هوادار او را شایسته یک چنین اعتمادی نمی‌دانستند، برای جلب و جذب بخشی از آن حمایت و پشتیبانی به سمت و سوی مدنظر خود تلاش می‌کردند.

البته این تجربه مطابق با فراز و نشیب‌های نهضت ملی، مراحل مختلفی داشت که هر یک بر لحن و نحوه ابراز مخالفت‌ها یا موافقت‌های مطرح‌شده تأثیر می‌گذاشت. در مراحل نخست نهضت که دوره نوعی وفاق و همدلی نسبی بود، تا آنجا که به مسائل داخلی مربوط می‌شد، لحن و بیان آراء سیاسی به نسبت معتدل بود، اما با سپری شدن این دوره و پیشامد نوعی بن‌بست در ادامه راه، البته بحث‌ها تند شد.

تا جایی که به امکان فراهم آوردن «تصویری» از حس و فضای حاکم بر نهضت ملی شدن صنعت نفت و موافقان و مخالفان آن مربوط می‌شود، به سختی می‌توان برای نقاشی‌ها و کاریکاتورهای مجموعه پیش رو، جایگزین دیگری یافت. مباحث سیاسی و آراء مختلف و گاه متعارض مطرح‌شده در این عرصه را هر یک به نوعی و به خصوص از طریق پرداختن به جراید و نشریات وقت، می‌توان شناسایی و پیگیری کرد، اما آن حس و فضای پیش‌گفته تنها در چارچوب یک چنین «بررسی بصری» قابل بازسازی است.

(۱۰۰)

(۱۱۰)

(۱۲۰)



نشریه بوته رز، شهریور ۱۳۳۱.

نشریه بوته رز، شهریور ۱۳۳۱.



نهضت ضداستعماری نفت به روایت کاریکاتور در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۹

مسعود کوهستانی نژاد

(۱) نهضت ضداستعماری نفت یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران طی دو قرن اخیر است که به دلیل اهمیت آن، بارها و بارها موضوع رساله‌ها، مقالات، کتاب‌ها و پروژه‌های فراوانی قرار گرفته است. به‌رغم وجود چنین حجمی از پژوهش‌ها و کتاب‌ها، بازهم به دلایل مختلف، ابعاد و زوایای بسیاری در نهضت مزبور وجود دارد که یا مغفول مانده یا به‌کج‌اندیشی‌ها و سلايق سیاسی، حزبی و باندي و درکل، غیرعلمی دچار شده است. از جمله ابعاد مغفول مانده آن نهضت، ابعاد هنری است. از این منظر، پرسش‌های اصلی این است که نهضت ضداستعماری نفت، چه انعکاسی نزد اهل هنر یافته و ویژگی‌های آن نهضت در آثار به‌جای‌مانده هنری با این موضوع - به‌ویژه آثار خلق‌شده هم‌زمان با وقوع نهضت در ایران - چه بوده است؟ جست‌وجو و پژوهش پیرامون یافتن پاسخ یا پاسخ‌های این پرسش‌ها، نه‌تنها ما را با خیل بزرگی از آثار هنری آشنا می‌کند، بلکه امکان یافتن سرنخ‌های جدیدی را برای ارائه تحلیل‌های نزدیک‌تر به واقعیت از آن نهضت نیز فراهم می‌کند. در این میان، اگر توانایی هنرمند کاریکاتوریست را در نشان دادن ویژگی‌ها، شخصیت‌ها، رجال و وقایع از طریق اغراق در جوهی از آنها بپذیریم، می‌توان با استفاده از مضامین موجود در کاریکاتورهای دوره نهضت ضداستعماری نفت و به‌ویژه ایام اوج آن در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹، نکات جدیدی را از آن نهضت دریافت. با توجه به این موضوع، تلاش کردم کاریکاتورهای چاپ‌شده را در نشریات مختلف با موضوع نفت در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ جمع‌آوری و مضامین و محتوای آنها را بررسی کنم که حاصل آن پژوهش در این مقاله ارائه شده است. به تعبیری دیگر، این مقاله تلاشی برای یافتن سیر تحولات نهضت ضداستعماری نفت در لابه‌لای کاریکاتورهای ترسیم‌شده در ایام مقارن با اوج‌گیری آن در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۹ است.

(۱)

(۱۰)

(۲۰)

- صفحه قبل -
مجله آشفته
ش ۲، ۳۵۱ دی ۱۳۲۹،
ص روی جلد.





مجله توفیق،
ش ۱۸، ص ۱۲، ۲۲ خرداد ۱۳۲۸؛
ص روی جلد.

اما اندکی بعد وضعیت عوض شد و با امضای قرارداد الحاقی در تیر ۱۳۲۸ میان نمایندگان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس^۱، نفت و قرارداد مزبور، به موضوعی جذاب برای هنرمندان کاریکاتوریست تبدیل شد. در همان روز امضای قرارداد، کاریکاتوری روی جلد هفته‌نامه **آشفته** به چاپ رسید. در این کاریکاتور، رهبران سه کشور ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و شوروی، قفل‌هایی روی لوله‌های نفت در یک مکان واحد در دست دارند که بیانگر کنترل آنها بر مناطق نفتی است و آنها با خیال راحت و فارغ از غوغای سیاست و درگیری میان خودشان، نفت را در جهان کنترل می‌کنند.

۱. مهم‌ترین مواد قرارداد الحاقی کس-گلشایان، افزایش اندک درآمد ایران -از جمله افزایش حق امتیاز ایران از بابت هرتن نفت- بود [۴].

باید خاطر نشان کنم که در دوره مد نظر این پژوهش (سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۹) و در برخی نمونه‌ها، تصویرهایی وجود دارند که بخشی از آنها، عکس و بخشی دیگر کاریکاتور است. در واقع، این گونه تصاویر، مخلوطی‌اند از «کاریکاتور» و «عکس» و در این مقاله برای این نمونه‌ها، عنوان «کاریکاتور-عکس» انتخاب شده است.

نهیض ضد استعماری نفت در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و به‌طور خاص، پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و تأسیس اتحاد جماهیر شوروی و متعاقب آن، رشد نهضت‌های چپ‌گرا در ایران از سال ۱۳۰۰ آغاز و پس از شهریور ۱۳۲۰، با باز شدن فضای جامعه ایران و همراه با تحولات بین‌المللی به‌ویژه در موضوع نفت، وارد مراحل جدی‌تری می‌شود. پس از پایان جنگ جهانی دوم، خروج ارتش‌های اشغالگر از ایران و نیز پایان غائله آذربایجان، قانون مصوب مجلس شورای ملی در مهر ۱۳۲۶ (کابینه قوام السلطنه) پیرامون تحریم اعطای امتیاز نفت به دولت‌های خارجی [۱]، نقطه شروعی برای آغاز مباحث نفتی در دولت ایران بود. در این راستا، اجرای قانون مزبور به عهده دولت‌ها افتاد. در گام نخست، موضوع شرکت نفت ایران و انگلیس، و تجدیدنظر در امتیازنامه در دستور دولت ایران قرار گرفت و بدین ترتیب، مذاکرات اولیه در سال ۱۳۲۷ آغاز شد [۲]. تا اینکه قرارداد الحاقی «گس-گلشایان» به امتیاز نفت جنوب را در شانزدهم تیر ۱۳۲۸، «نویل گس» به‌عنوان نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس، و «عباسقلی گلشایان» وزیر دارایی وقت ایران در کابینه محمد ساعد [۳] امضا کردند و این امر، نهضت ضد استعماری نفت در ایران را وارد مرحله جدیدی کرد. با شروع سال ۱۳۲۸، مذاکرات وارد مراحل جدی‌تری شد و همراه با آن، اخبار مذاکرات به صورت جسته‌وگریخته منتشر شد که واکنش‌های مختلفی را در جامعه به همراه داشت. در چارچوب مقاله حاضر و در عرصه هنر کاریکاتور، تا قبل از انتشار خبر امضای قرارداد الحاقی در شانزدهم تیر ۱۳۲۸، مقوله نفت جایگاه جدی در کاریکاتورهای نداشت که از وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران در آن روزگار ترسیم می‌شد. از جمله و برای آشنایی اذهان خوانندگان می‌توان به کاریکاتوری اشاره کرد که در آستانه امضای قرارداد الحاقی (خرداد ۱۳۲۸) در **مجله توفیق** چاپ شد. در کاریکاتور رنگی مذکور-که به انگیزه بیان وضعیت هیئت دولت و مجلس شورای ملی ترسیم شده-مشکلات اصلی دولت از جمله: تصفیه ادارات، تحدید مطبوعات و اصلاح قانون انتخابات، یک‌به‌یک بیان شده است. اما در این میان، نشانی از نفت و مسائل مربوط به نفت دیده نمی‌شود.



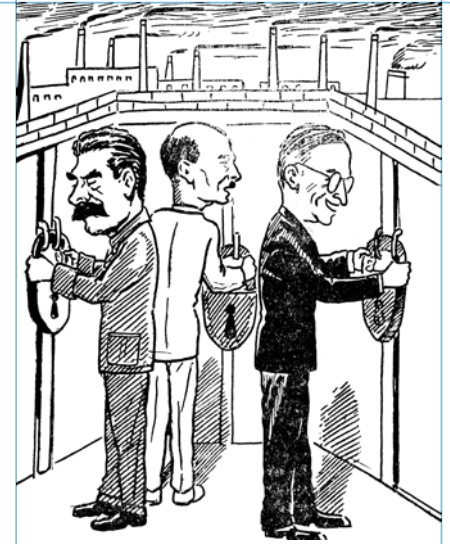
مجله توفیق
ش ۲۳، ص ۶۰، مرداد ۱۳۲۸؛
ص روی جلد.

برنامه هفت‌ساله و برگزاری انتخابات دوره شانزدهم مجلس - و هر یک از آنها روی ستاره‌ای در آسمان نوشته شده است، از اساس مشکلات مربوط به دولت است. این یکسان‌سازی دولت و ملت، نکته بسیار مهمی است که بعدها در رابطه با فرجام و دستاورد نهایی نهضت، خود را نشان می‌دهد. در همین راستا، کاریکاتور دیگری با موضوع نفت، چاپ شده در یکی از شماره‌های شهریورماه ۱۳۲۸ مجله توفیق نیز به درگیری‌های داخل مجلس و دولت در رابطه با نفت و قرارداد الحاقی و مشکلات ناشی از عدم تصویب آن قرارداد در دوره پانزدهم مجلس - که در آن زمان به روزهای پایانی خود نزدیک می‌شد - اشاره دارد.



بهمناسبت شروع امتحانات تجدیدی

مجله توفیق
ش ۲۲، ص ۱۰۰، شهریور ۱۳۲۸؛
ص روی جلد.



مجله آشفته
ش ۱۶، ۲۷۵ تیر ۱۳۲۸؛ ص روی جلد.

چند هفته بعد، کاریکاتوریست مجله توفیق (محسن توفیق) نیز با کشیدن نقاشی طنزآلودی به استقبال موضوع امضای قرارداد الحاقی رفت؛ کاریکاتوری که در آن پیرومردی بر بام خانه‌اش در اندیشه مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به آسمان چشم دوخته است و زیر پای او فرد دیگری خوشحال و خندان و با جعبه‌ای در بغل قرار دارد که روی آن حروف «ب. پ. ج» (علامت اختصاری شرکت نفت ایران و انگلیس) به چشم می‌خورد. در مقام توضیح کاریکاتور، شعر ذیل نیز نوشته شده است:

«مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از رفتن نفت آمد و هنگام الو
گفتم ای بخت نجنیبیدی و نفت از کف رفت گفت با این همه از لایحه نامیدمشو»

کاملاً مشخص است که شعر توضیحی ذیل کاریکاتور، مضمون مبهمی دارد و به‌ویژه همراه با تصویر کاریکاتور، بیش از اینکه فضای ناامیدی را از قرارداد الحاقی به وجود می‌آورد. اما نکته مهم دیگری در کاریکاتور مزبور وجود دارد که در کمتر کاریکاتوری در رابطه با نهضت ضد استعماری نفت دیده می‌شود و آن، یکسان‌سازی دولت و ملت است. اگر به تصویر کاریکاتور دقت کنیم، روی نقش پیرومرد کلمه «ملت» نوشته شده است. اما آن تصویر شباهت بسیاری به محمد ساعد دارد و از اساس در نگاه نخست، جایگاه و شمایل او را به ذهن خواننده القا می‌کند. علاوه بر آن، مشکلاتی که پیش روی مرد مسن است - از جمله:

(۹۰) در طول هفته‌های بعد و با مشخص‌تر شدن هر چه بیشتر مفاد قرارداد الحاقی، آن خوشبینی‌های اولیه به امضای قرارداد و نقش آن در حل مشکلات دولت از بین رفت و جای خود را به بدبینی و اعتراض به قرارداد و هم‌چنین شرکت نفت داد. عکس‌های کارشده در صفحه‌ی روی جلد مجله‌ی **خواندنی‌ها** در اواخر آبان‌ماه را می‌توان تجسم شروع این بدبینی در جامعه‌ی ایران تلقی کرد؛ جایی که تیتراژ «نفت ایران ارزان‌تر از آب شاه» روی تصویر آن صفحه قرار می‌گیرد.

(۱۰۰) ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۸، ایام انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی بود که بسیار پرسروصدا و با افت‌وخیز همراه شد و در نهایت، حداقل از حوزه‌ی انتخاباتی تهران، تعداد زیادی از نمایندگان عضو جبهه‌ی ملی و از جمله دکتر مصدق، به مجلس راه یافتند [۵]. وجود همین تعداد نمایندگان کافی بود که نفت به‌عنوان موضوعی مهم، در دستور کار دوره‌ی جدید مجلس شورای ملی قرار گیرد. علاوه بر آن، تعیین تکلیف قرارداد الحاقی از جانب مجلس نیز موضوعی بود که دولت‌های مختلف بر سر کار ایران در آن برهه‌ی زمانی^۲ به‌شدت به دنبال آن بودند. در پاسخ به وضعیت جدید در رابطه با نفت و به منظور بررسی مفاد قرارداد الحاقی، به پیشنهاد علی منصور و همراهی نمایندگان مجلس، کمیسیون هجده‌نفره‌ی نفت در مجلس تشکیل شد که ریاست آن را دکتر مصدق بر عهده داشت [۶]. مجموع تحولات مزبور، موضوع کاریکاتور-عکس‌هایی شد که در چند نشریه و هفته‌نامه‌ی ایران در بهار سال ۱۳۲۹ چاپ و منتشر شدند. در هفته‌نامه‌ی **خواندنی‌ها**، تشکیل کمیسیون هجده‌نفره‌ی نفت به ریاست دکتر مصدق با دو «کاریکاتور-عکس» به ترتیب ذیل روایت شد:



(۱۱۰)

نکته‌ی بسیار جالب‌توجه در هر دوی این «کاریکاتور-عکس‌ها»، تأکید مدیریت مجله‌ی **خواندنی‌ها** بر نقش دکتر مصدق در مسائل نفتی ایران -از طریق ریاست کمیسیون هجده‌نفره‌ی نفت مجلس شورای ملی- است. بر این نکته، با درج عباراتی در حاشیه‌ی آن دو «کاریکاتور-عکس» تأکید شده است. در اولی عبارت «این دفعه... (نفت) به شما سپرده شده؟» و در دومی، عبارت «حالا وقت رفتن نیست» همراه با عکس‌هایی از دکتر مصدق، مؤید این معناست.

هم‌زمان با چاپ این دو «کاریکاتور-عکس»، کاریکاتور دیگری در صفحه‌ی نخست یکی از شماره‌های مجله‌ی **توفیق** در ارتباط با نفت چاپ شد که درباره‌ی مسائل نفتی در ایران از منظری فراخ‌تر بحث می‌کرد.

صفحه‌ی قبل -
مجله‌ی **خواندنی‌ها**، ش ۶۵، س ۱۰،
۹ اردیبهشت ۱۳۲۹، ص روی جلد.

صفحه‌ی قبل -
مجله‌ی **خواندنی‌ها**، ش ۷۶، س ۱۰،
۱۶ خرداد ۱۳۲۹، ص روی جلد.

مجله‌ی **توفیق**،
ش ۲۹، س ۲۸، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۹،
ص روی جلد.



۲. کابینه‌ی محمدساعتد
تا عید سال ۱۳۲۹
به کار خود ادامه داد
و پس از آن علی منصور
مأمور تشکیل هیئت
جدید دولت شد [۷].



مجله خواندنی‌ها
ش ۹، ص ۱۰۱ مه‌روز روی جلد.

مجله خواندنی‌ها
ش ۷، ص ۲۵، ۱۱ شهریور ۱۳۲۹، ص روی جلد.

مجله خواندنی‌ها
ش ۲۳، ص ۲۰، ۱۱ آبان ۱۳۲۹، ص روی جلد.



(۱۲۰) در این کاریکاتور، مشکلات مهم کشور در دهه ۲۰ - همچون اشغال ایران در سوم شهریور، مقوله انتخابات مجلس و حتی ترور محمد مسعود - به مثابه لکه‌های ننگی برای بریتانیا تلقی شد که دولت بریتانیا می‌توانست در کارگاه «رفوکاری و لکه‌گیری خاورمیانه»، آنها را بزداید و «با دادن نفت، پکی دامنش را بیمه کند».

همانند دیگر کاریکاتورهای چاپ‌شده تا آن زمان در مجله توفیق در رابطه با نفت - که در سطور گذشته به آنها توجه شد - کاریکاتور مذکور نیز از یک مضمون مبهم و دوپهلوی برخوردار بود که در نهایت، می‌توان مضمون آن را به حمایت از دولت بریتانیا و تشویق آن دولت به «دادن نفت» به ایران، مرتبط کرد. اما نکته دیگری نیز در همین جا قابل طرح است. اگر در لابه‌لای خطوط این کاریکاتور دقت شود، «قرارداد نفت» یا همان قرارداد الحاقی، در ردیف دیگر موضوع‌های مبتلابه جامعه ایران و از جمله «انتخابات»، «اشغال ایران در سوم شهریور» و «قتل محمد مسعود» قرار گرفته است و صرف‌نظر از همه آنها و از جمله قرارداد الحاقی، دولت بریتانیا به «دادن نفت» تشویق می‌شود با گفتن اینکه «این لکه‌ها [منظور همان مشکلات ذکر شده است] فقط با «نفت» پاک می‌شود». در واقع، موضوع نفت از امضا یا عدم امضای قرارداد الحاقی به امتیاز نفت جنوب، فراتر رفته و خواسته «دادن نفت» - که احتمالاً منظور، همان بازگرداندن امتیاز نفت جنوب به ایران است - مطرح شده است. این تغییر را می‌توان به‌منزله توسعه و تعمیق نهضت نفت در ایران در بهار سال ۱۳۲۹ دانست.

(۱۴۰) نهضت ضد استعماری نفت در ایران با روی کار آمدن کابینه سپهبد رزم‌آرا در تیر ۱۳۲۹ [۸] دچار چالش‌های جدیدی شد؛ چالش‌هایی ناشی از اختلاف نظرهای بین دولت و کمیسیون هجده نفره مجلس شورای ملی پیرامون تعیین وضعیت فعالیت شرکت نفت و قرارداد الحاقی گس-گلشائیان. علاوه بر آن، اختلاف نظرهای جدی پیرامون برنامه دولت، اعتراض‌های زیادی را در میان نیروهای سیاسی به وجود آورد و تشنج‌های زیادی را در کشور ایجاد کرد [۹] که در هر صورت، یک بخش اصلی این مباحث به نفت ارتباط می‌یافت. این کشاکش‌ها منبع الهامی برای هنرمندان نقاش و گرافیک ایرانی شد تا در طول تابستان و پاییز سال ۱۳۲۹، کاریکاتورها و «کاریکاتور-عکس»‌هایی را تصویر کنند. نمونه‌هایی از «کاریکاتور-عکس»‌های مذکور به ترتیب ذیل است؛ نمونه‌هایی که گویای وضعیت دولت رزم‌آرا در آن مقطع زمانی بودند. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید، یکی از عناصر اصلی این «کاریکاتور-عکس»‌ها،

و بلاخره با دریافت رشوه و لیره از شرکت نفت ایران و انگلیس، مانع از مشخص شدن وضعیت لایحه الحاقی گس-گلشائیان می‌شوند.



روزنامه سفیر
ش ۴۸، ۲۶ آذر ۱۳۲۹، ص ۱.

در تمامی کاریکاتورهای مذکور، کاراکتر مردی به چشم می‌خورد با کلاهی که پرچم بریتانیا روی آن منقوش است. علاوه بر آن، ایراد توهین و تهمت به مخالفان دولت - و در رأس آنها دکتر مصدق و دیگر اعضای جبهه ملی - نیز در هر یک از این تصاویر دیده می‌شود.

اما در مقابل، مخالفان دولت رزم‌آرا در مطبوعات جبهه ملی و دیگر طرفداران نهضت ضداستعماری نفت نیز بیکار نمی‌نشستند و حتی با توان بسیار افزون‌تر به مخالفان‌شان پاسخ می‌دادند. کاریکاتورهای چاپ‌شده در روزنامه **باختر امروز** در آن ایام، به خوبی گویای نوع نگاه و شیوه برخورد مخالفان دولت رزم‌آرا در مقوله نفت است. در کاریکاتوری، تصویب لایحه الحاقی قرارداد گس-گلشائیان، به منزله تثبیت منافع انگلیس معرفی شده است.

(۱۶۰)

نفت و اقدامات و برنامه‌های دولت رزم‌آرا در ارتباط با آن است؛ اقداماتی که به نوبه خود، مخالفان زیاد و البته موافقانی هم داشت. آنان نیز بیان نظرات خود در قالب کاریکاتور را یکی از راه‌های طرح مواضع‌شان در جامعه می‌دانستند. در این راستا و در چارچوب مقوله نفت، موافقان دولت رزم‌آرا، مخالفان دولت را «منفی‌بافانی» قلمداد می‌کردند که «در شرایط و مقتضیات مختلف از نفت اعاشه می‌کنند!!».



منفی‌بافان در شرایط و مقتضیات مختلف از نفت اعاشه می‌کنند!!

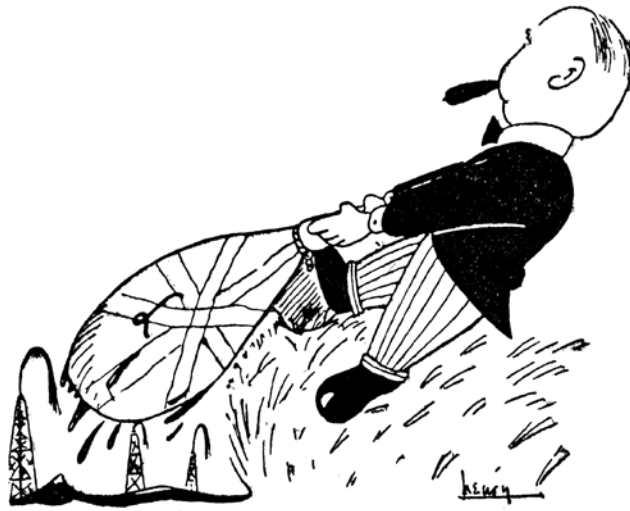
«منفی‌بافانی» که در شمایل یک خرس، «ملت» را به دار کشیده‌اند.

روزنامه سفیر
ش ۲۲، ۷ آبان ۱۳۲۹، ص ۱.

روزنامه سفیر
ش ۲۸، ۱۵ آبان ۱۳۲۹، ص ۱.

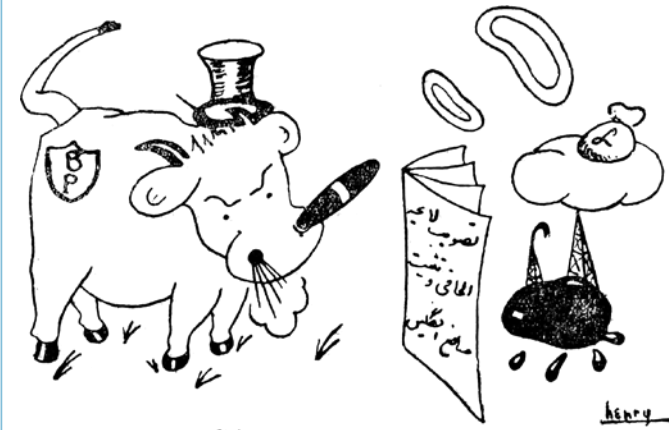


یکی پس از دیگری: قرارداد بازرگانی تمام هدجان نوبت نفت است



این یک کلیم خویش برون می برد ز آب!

البته در هیاهوی منازعات جناح‌های مختلف پیرامون نفت، بودند طیفی از سیاستمداران و جراید که آن‌گونه منازعات را بی‌فایده و به نفع بیگانگان می‌دانستند. کاریکاتور زیر، گویای چنین نگرشی در نیمه دوم سال ۱۳۲۹ است.



اینهم یک خواب شیرین و طلالی

در کاریکاتور دیگر، تمهیدات دولت رزم‌آرا برای تصویب قراردادی دیگر با شرکت نفت، نقشه‌ای طراحی شده از جانب همان شرکت معرفی می‌شود.

(۱۷)



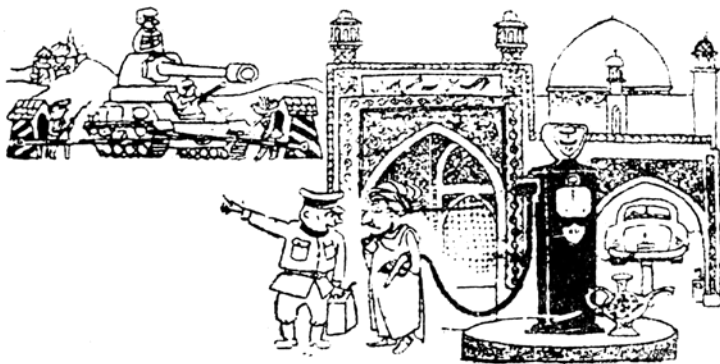
شرکت دسته گل جدیدی بآب میدهد
(رئیس جدید شرکت نفت) - این دسته گل محققا بهتر از آن نوع مست‌کننده است که (آقای گس) به ساعد و گلشایان بخشیده است

و در نهایت و به‌طور کلی، غارت نفت ایران توسط بیگانگان، شماتت و از آن انتقاد می‌شود.



مگر نفت خوره پیدا کرده ای... برای صاحبش هم چیزی باقی بگذار
«کاریکاتور از يك خواننده باختر امروز»

همان زمان و در همان روزنامه کاریکاتور دیگری (به نقل از مجله فرانسوی **بوان دورد**) به چاپ می رسد که هدف آن بازگوکردن «اهمیت حیاتی نفت برای ارتش انگلستان» است.



نفت برای ارتش انگلستان اهمیت حیاتی دارد -
«نقل از مجله بوان دورد»

در مجله **آشفته** نیز کاریکاتوری چاپ شد که در آن، دو کشور ایران و بریتانیا در قامت دو مرد تجسم یافته‌اند و خون مرد نحیف (ایران) در حال انتقال به مرد قوی (بریتانیا) است.

(۲۰۰)

تا اینکه در اوایل آذرماه، گزارش کمیسیون نفت مجلس شورای ملی دربارهٔ قرارداد الحاقی گس-گلشائیان آماده شد و کمیسیون مزبور طی گزارشی به مجلس، آن را مردود شمرد. با مسکوت گذاشتن بررسی مفاد قرارداد توسط مجلس، بالاخره دولت رزم‌آرا لایحه الحاقی را در اوایل دی‌ماه از مجلس مسترد کرد [۱۰]. نیروهای سیاسی و آزادی‌خواه کشور از رد قرارداد الحاقی توسط کمیسیون نفت، استقبال کردند. در همین رابطه در «عکس-کاریکاتوری» در صفحهٔ روی جلد شمارهٔ هفتم آذرماه مجله **خواندنی‌ها**، در میانهٔ صفحهٔ پاره‌شدهٔ قرارداد، عبارت «لایحه الحاقی (گس-گلشائیان) به خواست ملت رد شد» درج شده است.

(۱۸۰)

مجله خواندنی‌ها
ش ۲۸، ص ۲۰۱۱ آذر ۱۳۲۹، ص روی جلد



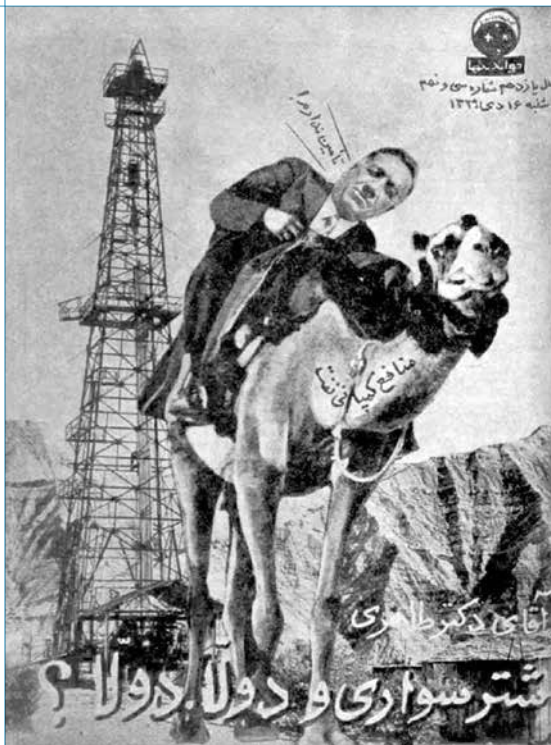
- صفحه بعد -
روزنامه **باختر امروز**
ش ۱۶، بهمن ۱۳۲۹، ص ۱.

- صفحه بعد -
روزنامه **باختر امروز**
ش ۱۴، بهمن ۱۳۲۹، ص ۱.

پس از ابطال قرارداد گس-گلشائیان، نهضت ضداستعماری نفت با شدت و حدت بیشتری ادامه یافت. کاریکاتورهای ترسیم‌شده در این زمان با موضوع نفت، گویای یک مبارزهٔ وسیع و همه‌جانبه در دو سطح داخلی و خارجی علیه استعمارگران نفتی است. در سطح خارجی، هدف، حمله به بریتانیا و شرکت نفت و بازگوکردن مطامع آنها در بهره‌برداری از منابع نفتی ایران بود. یکی از خوانندگان گمنام روزنامه **باختر امروز** در اواسط بهمن ۱۳۲۹ کاریکاتوری کشیده است و در آن مردمی در حال تظاهرات دیده می‌شوند با شعارهای: «دیگر نمی‌گذاریم نفت ایران را بخورید» و «عمو مگر نفت خوره پیدا کرده‌ای... برای صاحبش هم چیزی باقی بگذار!» که شرکت نفت ایران و انگلیس را مخاطب قرار داده‌اند.

(۱۹۰)

اما در سطح داخلی نیز موضوع نفت در دو مقوله طرح شعار ملی شدن نفت و مبارزه علیه مخالفان ملی شدن نفت در کاریکاتورها تجسم می‌یافت. در رابطه با مبارزه با مخالفان ملی شدن نفت، می‌توان به یک «کاریکاتور-عکس» اشاره کرد که در یکی از شماره‌های مجله خواندنی‌ها چاپ شده و در آن به شخص دکتر طاهری - که در آن هنگام یکی از نمایندگان مجلس بود- توهین شده است.



مجله خواندنی‌ها
ش ۳۹، س ۱۶، ۱۱ دی ۱۳۳۹؛
ص روی جلد.

کاریکاتوری نیز در شماره هشتم اسفند ۱۳۲۹ روزنامه باختر امروز درست که هفته قبل از ترور سبهد رزم‌آرا با هدف حمله به نخست‌وزیر چاپ شد که او را در حال کمک‌گرفتن از شرکت نفت ایران و انگلیس، سلاح امریکایی و اکثریت نمایندگان مجلس نشان داد. در توضیح تصویر و در ذیل آن اضافه شده است که «خدا عاقبت این بندباز ناشی را بخیر کند!».

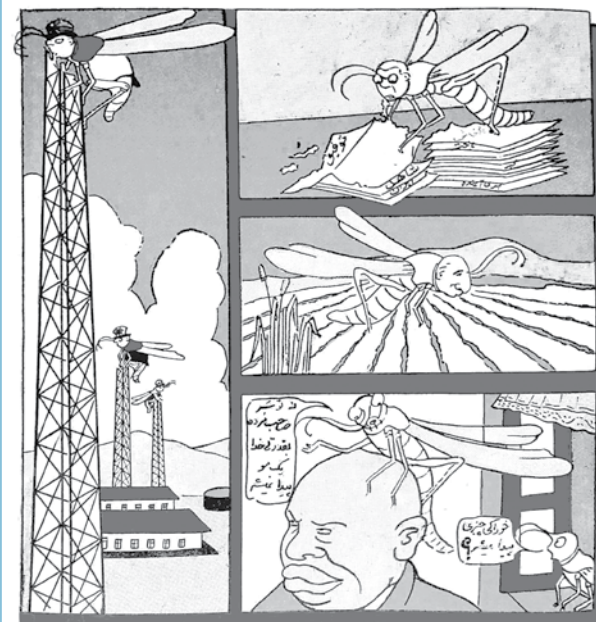
(۲۱۰)

مجله آشفته
ش ۱۹۰۳۵۷، بهمن ۱۳۲۹؛ ص روی جلد.



مجله توفیق
ش ۱۲، س ۲۶، ۲۹ بهمن ۱۳۲۹؛
ص روی جلد.

و در نهایت، کاریکاتوربست مجله توفیق نیز بلیه هجوم هم‌زمان ملخ به ایران را بهانه قرار داده و بهره‌برداری از نفت ایران توسط شرکت نفت را به آن هجوم تشبیه کرده است.



بمناسبت هجوم ملخ با ایران!

هم‌چنین باید به کاریکاتور مجله **آشفته** نیز توجه کرد که در آن، ضمن ترسیم تظاهرات مردم برای ملی‌شدن نفت، در خطاب به دکتر مصدق به او هشدار داده می‌شود: «آقای دکتر این سنگ را ته چاه نینداز که... این جنجال نفت آخرش...».



مجله آشفته
ش ۲۰۳۵۱ دی ۱۳۲۹، ص روی جلد.

در کاریکاتور دیگری، چاپ‌شده در مجله **توفیق** در اواخر اسفندماه و در آستانه تصویب قانون ملی‌شدن نفت در مجلس، ملت ایران در قامت رستم و سوار بر اسب، در حال فروکوفتن گریز برفرق مردی است که پرچم بریتانیا در دست دارد و خودش را پشت سپر قرارداد الحاقی پنهان کرده است.



روزنامه باختر امروز
ش ۸۰۴۶۰ اسفند ۱۳۲۹، ص ۱.

روزنامه باختر امروز
ش ۲۴۰۴۲۸ دی ۱۳۲۹، ص ۱.

و بالاخره در زمستان ۱۳۲۹، ظهور مفهوم «ملی‌شدن نفت» را در کاریکاتورها مشاهده می‌کنیم. در این رابطه و برای نمونه، می‌توان به کاریکاتور چاپ‌شده در شماره ۴۲۸ روزنامه **باختر امروز** اشاره کرد.



بدین ترتیب روایت نهضت ضداستعماری نفت (۱۳۲۸-۱۳۲۹) از زبان کاریکاتورها، به پایان می‌رسد. بدیهی است این نوشته تنها مروری بر کلیات رؤیت مزبور بود و هدف اصلی از ارائه آن، علاوه بر بیان روایت، عرضه تصاویر و کاریکاتورها، و آشنایی خوانندگان با آنهاست که به نوبه خود مدارکی اند دست‌اول از چگونگی اوج‌گیری نهضت و به ثمر رسیدن آن؛ مدارکی کمتر آلوده به سیاست و سیاست‌ورزی، و با دقت و شفافیت زیاد. بنابراین بررسی دقیق تک‌تک آن کاریکاتورها، علاوه بر وجوه هنری، اطلاعات جالبی را از وضعیت ایران در آن زمان نمایان می‌کند و این اطلاعات، کمک مناسبی برای تعمیق تحلیل‌ها و ارائه تصویری شفاف‌تر از نهضت ضداستعماری نفت خواهد بود.

و به‌عنوان آخرین نکته، خالقان کاریکاتورهای ارائه‌شده در نوشتار حاضر اغلب نامعلوم‌اند. به غیر از محسن توفیق - که نامش ذیل کاریکاتورهای چاپ‌شده در مجله توفیق وجود دارد - henry ذیل برخی کاریکاتورهای چاپ‌شده در روزنامه باختر امروز و نیز یک اسم ناخوانا ذیل تصویری از شماره ۲۲ روزنامه سفیر، اسامی خالقان دیگر کاریکاتورها تاکنون بر اینجانب معلوم نشده است. بنابراین آفرینش آنها، حاصل تلاش هنرمندانی بوده است که به دلیل عدم توجه جدی به کار آنها در مطبوعات آن زمان، به شکل گمنام به کار خود ادامه می‌داده‌اند.

(۲۳۰)

(۲۴۰)



و پایان‌بخش این نهضت در دهه ۲۰ و تصویب قانون ملی‌شدن نفت در مجلس شورای ملی، با ترسیم یک «کاریکاتور-عکس» در مجله خواندنی‌ها بیان شده است.

منابع

۱. حسینیان، روح‌الله. ۱۳۸۴. *بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۴۰)*. تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ص ۹۰.
۲. اقبال، اسماعیل. ۱۳۷۵. *نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. تهران، اطلاعات: ص ۳۵.
۳. اسماعیلی، علیرضا؛ بهرامی، روح‌الله و علی‌اکبری بایگی، علی‌اکبر. ۱۳۷۸. *دولت‌های ایران از میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی*. تصحیح زیر نظر معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی اداره کل آرشیبو، اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ص ۲۲۷.
۴. مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ). ۱۳۶۸. *تاریخ روابط خارجی ایران*. جلد دوم. تهران، انتشارات امیرکبیر: ص ۲۸ و ۲۹.
۵. اقبال، اسماعیل. ۱۳۷۵: ص ۳۸-۴۰.
۶. ذوقی، ایرج. ۱۳۷۶. *مسائل سیاسی-اقتصادی نفت ایران*. تهران، انتشارات پازنگ: ص ۲۴۹-۲۵۴.
۷. اسماعیلی، بهرامی و علی‌اکبری بایگی. ۱۳۷۸: ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
۸. همان: ص ۲۳۵.
۹. ذوقی، ایرج. ۱۳۸۰. *گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران*. زیر نظر علی موجانی و مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه: ص ۳۴-۳۶.
۱۰. همان: ص ۴۳-۴۴.

مجله توفیق
ش ۱۶، ص ۲۹، ۲۴، اسفند ۱۳۲۹:
ص روی جلد.



مجله خواندنی‌ها
ش ۶۰، ص ۱۱، ۲۹، اسفند ۱۳۲۹:
ص روی جلد.

(۱) ساعت ۱۰ صبح بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، اگر پیچ رادیو تهران را باز می‌کردید، گوینده داشت از قیمت غله صحبت می‌کرد؛ انگار نه انگار در شهر خبری هست. در همان زمان، عده‌ای جلوی ماشین‌ها را در خیابان‌ها می‌گرفتند و اگر عکسی از شاه پشت شیشه ماشین نبود، باید یک یک تومانی با عکس شاه روی برف‌پاک‌کن می‌گذاشتی تا اجازه عبور بگیری. دفتر حزب ایران به تصرف درآمده بود و دفتر روزنامه‌های **باختر** و **امروز** و **شهباز** را آتش زده بودند. مدتی از ظهر گذشته بود که ناگهان برنامه‌های رادیو قطع شد و این صدا به گوش رسید: «الو! الو! اینجا تهران. الو! الو! اینجا تهران. مردم! خبر بشارت‌آمیز! چند دقیقه دیگر سرلشکر زاهدی، نخست‌وزیر، پیام شاهنشاه را برای شما قرائت می‌کند. مردم شهرستان‌های ایران! بیدار و هوشیار باشید. مصدق خائن فرار کرده است... هزاران نفر را در تهران، امروز مصدق خائن به مسلسل بسته است... مردم حسین فاطمی را قطعه‌قطعه کرده‌اند...» این صدای مهدی میراشرفی، نماینده مجلس و مدیر روزنامه **آتش**، بود که این خبر دروغ را پخش می‌کرد. در این زمان، دکتر محمد مصدق در خانه نشسته بود و با شنیدن خبر جعلی مرگ فاطمی به گریه افتاد.

چهل و پنج سال پیش از این بود که نخستین چاه اکتشافی حفر شده در مسجد سلیمان به نفت رسید و شش سال بعد از آن نیز بریتانیا ۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را در آغاز جنگ جهانی اول خرید. سیاست‌های شرکت نفت ایران و انگلیس و محرومیت ایران از سهمی واقعی از درآمدهای نفت – که دیگر مهم‌ترین ماده خام تولید ایران بود – نارضایتی عمیقی را نسبت به بریتانیا در ایران دامن زده بود. رضاشاه سعی کرد با الغای امتیاز نفت، قرارداد بهتری به نفع ایران تنظیم کند، اما در آخرین مذاکرات جازد و قراردادی بست که در کلیات شبیه امتیاز قبلی بود.

(۱)

(۱۰)



ENOUGH OF THAT!



نشریه پانچ، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۱،
کارتونیست:
Leonard Raven-Hill.

«اگر درک کاملی از اوضاع نداشتیم، ممکن بود وسوسه شویم
و بپرسیم با هم بازی کوچک ما در آنجا چه می‌کنید؟!»

جان فاستر دالس، وزیر امور خارجهٔ امریکا در زمان کودتا، پی ببرد که
«ایالات متحدهٔ امریکا دوستی ندارد، بلکه منافعی دارد.»
با پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، شوروی دیگر متحد غرب در
جبههٔ ضدفاشیستی به شمار نمی‌رفت و به تبع آن، حزب توده نیز تبدیل شد
به خطری برای اشاعهٔ کمونیسم؛ حزبی که تا پیش از آن برای انگلیس و امریکا
سردمدار جبههٔ ضدفاشیسم در ایران بود. از سوی دیگر، ملی‌گرایی برخاسته
در خاورمیانه و کشورهای عربی، و خواست آنان برای کنترل منابع ملی نیز
تهدیدی دیگر برای بلوک غرب در زمانه‌ای به شمار می‌رفت که نفت اهمیت
اساسی برای اقتصاد صنعتی داشت.

در این دوره، CIA فعالیت‌های خود را با انجام کارهای گوناگونی در ایران
گسترش داد. یکی از مهم‌ترین این عملیات‌ها با کد رمز T.P. BEDAMN
در سال ۱۳۲۷ آغاز شد که هدف آن پروپاگاندا و فعالیت علیه تأثیرات
شوروی و حزب توده در ایران بود. T.P. حروف آغازین حزب توده و Be

درواقع، او فقط مدت قرارداد را – که در سال ۱۳۴۰ به پایان می‌رسید – تا سال
۱۳۷۲ تمدید کرد. دورهٔ جنگ جهانی دوم و کناره‌گیری رضاشاه، مجال برای
آزادی به احزاب و مطبوعات داد و دوباره زخم استعمار سر باز کرد. در این زمان،
دو نیروی اصلی در کشور، نیروهای چپ‌گرا و نیروهای ملی بودند. حزب تودهٔ
ایران، ادامه‌دهندهٔ راه حزب کمونیست ایران و برخوردار از حمایت شوروی بود
که توانست بخش بزرگی از جوانان، روشنفکران و کارگران صنعتی را به خود
جذب کند. اگرچه در سال ۱۳۲۷ و در پی اقدامی برای ترور شاه این حزب منحل
اعلام شد، در سال‌های بعد نیز متشکل‌ترین و منسجم‌ترین حزب کشور بر جای
ماند. جبههٔ ملی به زعامت دکتر محمد مصدق نیز هشت سال پس از حزب
توده و در آبان ۱۳۲۸ تشکیل شد و احزاب گوناگونی را با رویکردهای گوناگون در
برمی‌گرفت که هرچند هواخواهان بسیار در میان مردم یافت، تشکیلات حزبی
به‌سامانی همچون حزب توده نداشت. شاید مهم‌ترین دلیل این امر، آن بود
که شخص مصدق به حزب اعتقادی نداشت و پشتیبانی مردمی را طالب بود.
خواستهٔ مشترک این احزاب، حاکمیت ملی بر منابع ملی بود که نفت، نماد و
مظهر آن به شمار می‌رفت.

(۳۰)

امپریالیسم و پروپاگاندا

در میانهٔ کشمکش‌های این دو نیرو – که هیچ با یکدیگر
سرسازگاری نداشتند – اشغال ایران، کشور را به عرصهٔ رقابت نیروهای خارجی
بر سر منابع ایران و خاصه نفت نیز بدل کرد. ایرانیان اگرچه با خواست‌های
استعماری بریتانیا و روسیه آشنا بودند، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیامدهای آن
در ایران – از جمله لغو بدهی‌های ایران به روسیه – و هم‌چنین نقش روسیه
به‌عنوان مرکز اشاعهٔ انقلاب کارگری در جهان – که مارکسیست‌های آن زمان
برایش قایل بودند – وجههٔ این کشور را در ایران بالا برده بود. در مقابل، بریتانیا
و نمایندهٔ آن، یعنی شرکت نفت ایران و انگلیس، روز به روز با بی‌عقاب‌بودن
منابع ملی و برخوردهای خوارکننده با کارگران ایرانی بر زخم تحقیر ایرانیان
نمک می‌پاشیدند. امریکا هم قدر قدرت جدید پس از جنگ بود و سابقهٔ پاکش
در قبال کشورهای جهان سوم، حتی در میان ملی‌گرایان سفت‌وسختی چون
مصدق هم وجهه‌ای به او می‌داد که می‌شد روی آن حساب کرد؛ سابقه‌ای که
آغاز خدشه‌دار شدن و از پی آن، ادامهٔ خونبارش در دیگر کشورهای جهان با
کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ بود. هنوز مانده بود تا ایران به این گفتهٔ

(۵۰)

Damn به معنای «لعنت»، به اندازه کافی گویای اهداف این عملیات است. گستره این عملیات از پول دادن به نشریات و روزنامه‌های ایرانی برای تبلیغات علیه توده‌های‌ها بود تا اجیرکردن ارادل و اوباش برای حمله به تجمعات حزب و هم‌چنین حمله به دیگر تجمعات و مراکز در لباس توده‌های‌ها که آن زمان با پیراهن‌های سفیدشان شاخص بودند. «برنامه لعنت» بودجه خاصی برای چاپ مقالات و کاریکاتورهای ضدتوده‌ای داشت و کتاب‌های ضدکمونیستی نیز به فارسی ترجمه می‌کرد. در «سند ویلبر» - که در سال ۲۰۰۰ به نیویورک تایمز درز کرد - دونالد ویلبر، مأمور CIA، از افراد و عواملی سخن می‌گوید که رهبران مذهبی را آزار می‌دادند و حتی در خانه یکی بمب انداختند تا او را علیه مصدق برانگیزانند. به گفته مارک گازیورسکی، این کارها به دست اعضای ایرانی «شبکه لعنت» انجام می‌گرفته است.

بازوهای پروپاگاندا در ایران

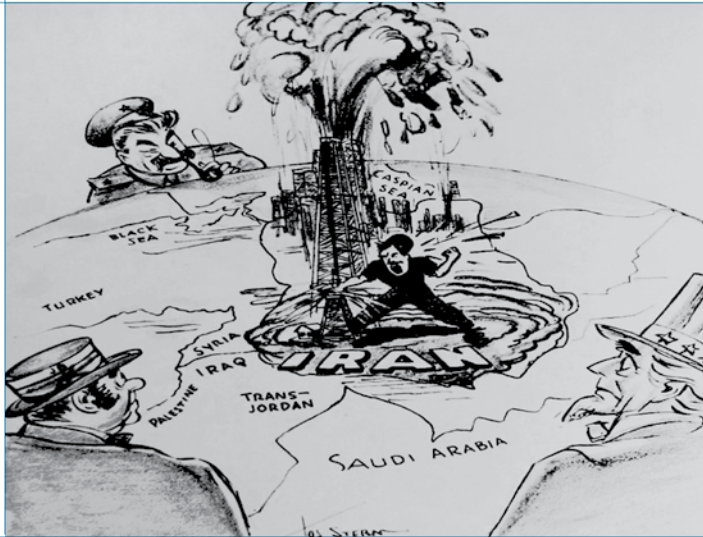
به هر روی، تلاش‌های شوروی و آمریکا برای به‌دست‌آوردن امتیاز نفت در کنار امتیاز نفت جنوب - که در دستان بریتانیا بود - رقابت این سه قدرت در جنگ سرد را شعله‌ور کرد. در این میانه، شرکت نفت ایران و انگلیس بازهم از درآمد ایران کاست، از آموزش فنی ایرانیان خودداری کرد و دفترها و حساب خود را از ایران پنهان نگاه داشت، آن هم در حالی که آمریکا به توافق مبنی بر شراکت ۵۰-۵۰ با عربستان سعودی برای تأسیس شرکت نفت آرامکو دست یافت. دور جدیدی از مذاکرات و مناقشات



میان ایران و انگلیس بر سر مسئله نفت شروع شد و آن قدر بالا گرفت که به نظر می‌آمد شرکت نفت به معامله ۵۰-۵۰ با ایران رضایت خواهد داد. انگار نخست‌وزیر وقت، سپهبد علی رزم‌آرا - که معتقد بود «ایرانی یک لوله‌نگ هم نمی‌تواند بسازد» - به این معامله نزدیک بود، اما ترور و مرگش در اسفند ۱۳۲۹ به ماجرا پایان داد. مصدق فوری ماده واحده ملی‌شدن نفت را به مجلس ارائه داد. این لایحه در بیست و چهارم اسفند در مجلس شورای ملی و در بیست و نهم اسفند در مجلس سنا تصویب شد و بدین ترتیب، نفت ایران در تمام کشور ملی شد.

با ملی‌شدن صنعت نفت ایران، انگلستان در دوره بحران اقتصادی پساجنگ، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری خارجی خود را از دست می‌داد. در آغاز سال ۱۳۳۰، شرکت نفت کارگران بیشتری را اخراج کرد، پاداش‌ها را لغو کرد و از هزینه‌های شرکت کاست. اعتراضات و اعتصابات گسترده در صنعت نفت جنوب به دیگر شهرها هم کشیده شد. در میانه هرج و مرج و ناآرامی، جمال امامی، رئیس مجلس انگلوفیل، از مصدق خواست که نخست‌وزیری را بپذیرد و در کمال شگفتی، او نیز پذیرفت. این‌گونه بود که نخستین نخست‌وزیر بدون اذن و نظر شاه به این مقام رسید تا طرح ملی‌شدن صنعت نفت را اجرا کند.

بریتانیا و انگلیس ملی‌شدن نفت را به لفظ پذیرفتند. بریتانیا مدام وانمود می‌کرد که «مصالحه‌ای معقول» را می‌پذیرد اما در عمل، در هیچ مذاکره‌ای پیشنهادی ندادند که ملی‌شدن و خلعید از شرکت نفت ایران و انگلیس را به رسمیت بشناسد. در کش‌وقوس مذاکرات و دعاوی انگلیس علیه ایران در دادگاه لاهه و شورای امنیت، آمریکا و بریتانیا به این نتیجه رسیدند که تا وقتی مصدق بر سر کار است، مصالحه ممکن نخواهد بود. از نظر بریتانیا مصدق ملی‌گرایی افراطی و هیستریک بود که جز نطق‌های ضدامپریالیستی نامفهوم چیزی از او در نمی‌آمد. ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ابتدا دعوت به مذاکره می‌کرد و سعی داشت تا خود را در ماجرا بی‌طرف نشان بدهد. بنابراین بریتانیا فشار اقتصادی و کمپین‌های تبلیغاتی علیه مصدق را راهی برای جلب رضایت آمریکا و



تهدید ایران برای ملی شدن نفت
نشریه بوستون هرالد، ۲۰ می ۱۹۵۱
کارتنویست: Joe Stern

- صفحه قبل -

این کارتون از David Low مربوط به جولای ۱۹۵۱ است و نشان می‌دهد که مصدق در نهضت شرکت نفت ایران و انگلیس را به شرکت ملی نفت ایران تبدیل می‌کند. اما امید او به اینکه صنعت ملی شده با خوشبختی زیر نظر کارکنان ایرانی اداره شود، حداقل در کوتاه مدت ناامید شد؛ چراکه پالایشگاه‌ها از کار افتادند و درآمد حیاتی ایران از صادرات نفت تاحدی کاهش یافت.

پروپاگانداي ضد مصدق به جایی رسید که او را طرفدار سفت و سخت توده‌ای‌ها جا زدند، نصیب این پول به همه ضد مصدقی‌ها هم رسید.» دولت ایران در سی‌ام مهر ۱۳۳۱ روابط سیاسی با انگلیس را قطع کرد و مأموران انگلیسی از کشور خارج شدند. اولین طرح بریتانیا برای سرنگونی مصدق نیز در مهرماه ۱۳۳۱ با نام «عملیات چکمه» با CIA مطرح شد. این طرح روی ترس آمریکا از گسترش کمونیسم و قدرت حزب توده بسیار حساب می‌کرد؛ همان ترسی که مصدق هم گه‌گاه از آن استفاده می‌کرد و خود را مانعی در برابر گسترش و نفوذ توده‌ای‌ها نشان می‌داد تا حمایت آمریکا را جلب کند. روزنامه گاردین در همان زمان نوشته بود: «مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که به‌طور مرتب، خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر وقت با سفیر آمریکا مواجه می‌شود، بگوید یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد. ولی تا به حال نه آمریکایی‌ها پول داده‌اند، نه

(۱۴)

پایان دادن کار مصدق می‌دید. آن لمبتن، وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در ایران، به وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد داده بود که باید موقعیت مصدق به کمک ابزارهای پنهانی تضعیف شود و باید به ایرانیانی کمک کرد که از اتهام خیانت می‌ترسند اما منافع ایران و انگلیس را همسو می‌دانند. او گفته بود که به کمک «مأمور روابط عمومی» در سفارت انگلیس می‌توان به تدریج فکر مردم را تغییر داد.

مهم‌ترین ابزار تبلیغاتی انگلیسی‌ها برادران رشیدیان بودند. رشیدیان‌ها ماهیانه مبالغ کلانی پول می‌گرفتند و خرج تبلیغات ضد مصدقی می‌کردند. آنها با دربار، تعدادی از افسران، تعدادی روزنامه‌نگار و البته اراذل و اوباش و جاهل‌های زورخانه‌ها و میدان‌های تره‌بار ارتباط داشتند و به آنها پول می‌دادند و روزنامه‌هایی را هم در ایران اداره می‌کردند. ابزار اصلی امریکا فرخ کیوانی و علی جلالی بودند که ویلبر به آنها نام «نرن» و «سیلی» می‌دهد. این دو نفر، مدتی روزنامه‌نگار مجله تهران مصور بودند که نشریه‌ای عامه‌پسند و ضد توده‌ای بود و احتمالاً همان کسانی‌اند که کریمیت روزولت، عامل CIA در اجرای کودتای بیست و هشتم مرداد، در خاطراتش آنها را «برادران بوسکو» می‌خواند. البته وظیفه اصلی آنها توزیع پول‌های دریافتی از CIA میان روزنامه‌هایی مثل ملت ایران، ملت ما، آتش، داد، ستاره اسلام، آسیای جوان، ندای سپهر و آرام، باشگاه ورزشی تاج، زورخانه‌ها و افراد ضد کمونیست بود. به گفته علی رهنما: «وقتی

(۱۲)

(۱۳)



ایران کمونیست شده است.» دی ماه همان سال، وقتی دولت آیزنهاور بر سر کار آمد، خیلی زود طرح بریتانیا پذیرفته شد و عملیات، T.P. Ajax نام گرفت. فقط رضایت و تأیید شاه مانده بود که بی‌تصمیمی و تردیدش کار را عقب می‌انداخت. در نهایت، کرمیت روزولت، شاه را راضی کرد تا دو فرمان را امضا کند: یکی، فرمان برکناری مصدق و دیگری، گماردن سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری. زاهدی چندان باب طبع انگلیسی‌ها نبود؛ چون در جنگ جهانی دوم به خاطر هواخواهی از نازی‌ها زندانی شده بود. یکی از تاریخ‌نگاران امریکایی او را چنین توصیف کرده است: «خوش تیپ، خوش قیافه، زنباره‌ای با ۱۸۸ سانتیمتر قد که طبعش به زیرپوش ابریشمی، فاحشه‌های گران قیمت و تریاک می‌کشد.»

(۱۵۰)

داستان کودتا

داستان کودتا در چهارروز رخ داد؛ چهار روزی که سه روز آن، پیروزی مصدق و یارانش بود و ناگهان در بیست‌وهشتم مرداد ورق برگشت. کرمیت روزولت، رئیس شعبه خاورمیانه CIA، در چند ملاقات با شاه سعی کرد او را راضی به کودتا کند. او برای نشان دادن حمایت امریکا و انگلیس به شاه گفت که آیزنهاور در سخنرانی خود به فلان موضوع اشاره خواهد کرد و بی‌بی‌سی به جای جمله همیشگی «حالا نیمه‌شب است»، در شب خاصی خواهد گفت: «حالا دقیقاً نیمه‌شب است.» سندی وجود ندارد که ثابت کند آیا دقیقاً این جمله در بی‌بی‌سی گفته شد یا نه، ولی سندی وجود دارد که پیش از این، وزارت خارجه بریتانیا به بی‌بی‌سی فارسی درباره رویکردش به مسئله نفت تذکر داده بود. به هر حال، شاه دو سند شاید سفید را امضا و تهران را ترک کرد. ترک کردن تهران حربه‌ای بود که اسفند سال پیش، تظاهرات عظیمی به نفعش راه انداخته بود؛ تظاهراتی که روحانیانی چون کاشانی و بهبهانی پشت آن بودند و در آن، مصدق را دیکتاتوری معرفی کردند که قصد دارد سلطنت را براندازد.

(۱۶۰)

هیچ‌کجا سخنی از نفت نبود. این یکی از مهم‌ترین کمپین‌های تبلیغاتی موفق CIA و MI6 بود؛ چراکه در روزهای آخر دعوا، علت دعوا فراموش شده بود. حالا انگار مسئله برای همه این بود که سلطنت بماند یا ایران در دامن کمونیست‌ها بیفتد. سخنان آیزنهاور مبنی بر اینکه امریکا به ایران کمک مالی نخواهد کرد و سخنان وزیر خارجه امریکا که مصدق با کمونیست‌ها مماشات می‌کند، با هدف بی‌ثبات کردن دولت توسط امریکا در بوق و کرنا شده بود.

(۱۷۰)

زمزمه کودتا همه‌جا بود. شب بیست‌وچهارم مرداد، حزب توده با تکیه بر نیروهای خود میان افسران ارتش، به مصدق اطلاع داد که کودتایی نظامی در شرف وقوع است. به این دلیل است که وقتی سرهنگ نصیری با تعدادی تانک و نیرو به در خانه مصدق آمد تا فرمان برکناری را به او ابلاغ کند، مصدق آماده بود. سرهنگ نصیری دستگیر شد، زاهدی در مخفیگاه خود باقی ماند، شاه از رامسر به بغداد گریخت و در ظاهر، امریکایی‌ها در اولین تجربه دخالت مستقیم خارجی‌شان حسابی سرخورده و ناامید شدند. روزنامه **واشنگتن پست** آشکارا از شکست شاه جوان برای برکناری نخست‌وزیر حمایت‌شده کمونیست‌ها نوشت و مجله **تایم** مصدق را با هیتلر و استالین مقایسه کرد.

(۱۸۰)

فضای دو روز بعد، فضای شادی، پیروزی و البته هرج‌ومرج و توطئه بود. توده‌ای‌ها و جناح تندروتر جبهه ملی مانند دکتر فاطمی، خواستار جمهوری و سرنگونی سلطنت شدند. شبکه پروپاگاندا CIA و MI6 هم بیکار نبودند. بعدها معلوم شد که علاوه بر ارادل و اوباش و فاحشه‌های اجیرشده برای طرفداری از شاه، عده‌ای توده‌ای قلبی هم در میان جمعیت بوده‌اند که کارشان تحریک و به‌خشونت‌کشیدن تظاهرات‌ها بود. عده بسیاری از روحانیان در این روزها نامه‌هایی دریافت کردند که به‌ظاهر از طرف حزب توده شعارهای کمونیستی مطرح می‌کرد. پروپاگاندا سیاه یا انتشار و پخش مطالب کاملاً دروغ از ابزارهای محبوب CIA در این روزها بود. پسر طیب حاج‌رضایی، یکی از اوباش طرفدار شاه در آن زمان، گفته است که «شب بیست‌وپنجم مرداد، عده‌ای از طرف آیت‌الله کاشانی به در خانه‌شان رفته و هشدار داده‌اند که اگر به نفع شاه قیام نکنند، کمونیست‌هایی مملکت را می‌گیرند که به ناموس اعتقاد ندارند و زن در مرام‌شان اشتراکی است.»

(۱۹۰)

اما آخرین ضربه کاری را خود مصدق به خود زد. در حالی که شهر در تصرف مصدق و هواخواهانش بود، او با هندرسون، سفیر امریکا، دیدار کرد. هندرسون به مصدق هشدار داد که چون مملکت به دست توده‌ای‌ها افتاده است، امریکا روابطش را با ایران قطع خواهد کرد. مصدق حرف هندرسون را پذیرفت و از همان ارتشی کمک گرفت که قصد کودتا علیه او را داشت تا نظم را به خیابان‌ها برگرداند و تظاهرات توده‌ای‌ها را سرکوب کند. حالا که خیابان‌ها خالی بود، امکان کودتا دوباره مهیا شد.

(۲۰۰)



THE MERCHANT OF PERSIA

*If you deny me, fie upon your law! (Shylock)
So vital is the cause at stake to the nation that Persia cannot
afford the slightest risk of an unfavourable decision. (Othello)*

نشریه پانچ
کارتون‌نویست:
Leslie Gilbert Illingworth.

کنند که برای کودتا پولی بسیار کمتر از آنچه تصور می‌کردند، خرج شده است و از این طریق، همراهی و همدلی مردم با کودتا را نشان بدهند. آنچه از آن می‌گذرند، پولی است که سازمان‌های اطلاعاتی نه در روز کودتا، بلکه در سال‌های منتهی به آن برای همین کمپین‌های تبلیغاتی علیه مصدق و حزب توده خرج کردند.

شصت سال پس از کودتا، آرشيو امنیت ملی امریکا برای نخستین بار اسنادی منتشر کرد که بر نقش CIA در کودتای ایران صحنه می‌گذاشت و البته بر نقشی که در تمام این سال‌ها انگلیس هرگز به آن معترف نشد. یکی از این اسناد می‌گوید: «مصدق، بریتانیا را ابلیسی می‌داند که او و میلیون‌ها ایرانی باور دارند برای اهداف خود، قرن‌ها ایران را بازیچه کرده است.» سند دیگری به صورت علنی به «جنگ روانی» علیه مصدق اشاره می‌کند. دونالد ویلبر – که گزارشش درباره کودتا به نیویورک تایمز درز کرد – متخصص همین جنگ روانی بود. علاوه بر تبلیغاتی که ایران را در دامن بلوک شرق، حزب توده

(۲۴۰)

این بار، اول تانک‌ها به خیابان نیامدند، بلکه بارفروش‌ها یا همان جاهل‌های میدان‌های تره‌بار به سردستگی معروف‌ترین‌های خود، شعبان بی‌مخ – که البته تا ظهر روز کودتا در زندان بود – طیب و طاهر حاج‌رضایی، حسین رمضون‌یخی، مهدی قصاب، بیوک صابر، کریم سیاه، محمود مسگر، فاحشه‌های معروفی به نام پری آزدان‌قزی و ملکه اعتضادی که با همین مسگر در ارتباط بودند؛ ورزشکاران باشگاه تاج؛ چاقوکش‌های حزب زحمتکشان، پان‌ایرانیست و سومکا سردمدار بودند. این افراد گروه‌هایی را در نقاط مختلف شهر شکل دادند و با فریاد «جاوید شاه» خیابان‌ها را تسخیر کردند. مهدی قصاب یکی از اوباشی بود که از طرف آیت‌الله بهبهانی، میان این‌لات‌ها و چاقوکش‌ها پول پخش کرد؛ پول‌هایی که به گفته یکی از مأموران CIA به دلارهای بهبهانی شهرت یافت. چون ارتش اول وارد میدان نشد، حزب توده و افسران هواخواه مصدق نیز دیر از ماجرا باخبر شدند. به‌هرحال، مصدق و رئیس ستاد ارتش هوادار او هم به همین هشدارهای دیرهنگام توجه نکردند و آشوب‌ها را هم‌چنان کار توده‌ای‌ها می‌دانستند. وقتی تانک‌ها به خیابان آمدند و خانه مصدق محاصره شد و رادیو و مخابرات به تسخیر کودتاچیان درآمد، دیگر کار از کار گذشته بود. زاهدی از مخفیگاه بیرون آمد و حکم شاه در دست، خود را نخست‌وزیر قانونی نامید. خانه مصدق به توپ بسته شد و اوباش آن را غارت کردند. حالا تیتیر مجله **تایم** این بود: «مردم امور را در دست می‌گیرند.»

(۲۱۰)

(۲۲۰)

پروپاگاندا در زمانه جنگ سرد

دو بازوی اصلی امریکا و انگلیس در جریان کودتا، بازوی نظامی و تبلیغاتی بودند و بی‌تردید، این بازوی تبلیغاتی بود که کار خود را به بهترین شکل انجام داد. عملکرد این کمپین‌های تبلیغاتی چنان قوی بود که حتی تا ده‌ها سال بعد و تا پیش از آنکه تنها بخش کوچکی از اسناد کودتا منتشر شود، بسیاری از هواداران مصدق هم‌چنان حزب توده را مقصر اصلی شکست او و پیروزی کودتا می‌دانستند و واقعاً به خطر تسلط کمونیسم در ایران باور داشتند؛ تهدیدی که حتی خود امریکا در بحبوحه جنگ سرد هم معترف بود چندان جدی نیست. بازماندگان کودتاچیان، به‌خصوص عوامل CIA و افرادی چون اردشیر زاهدی، همواره سعی کرده‌اند بر این نکته تکیه

(۲۳۰)

و کمونیسم نشان می‌داد و هم در مطبوعات داخلی و هم در نشریات غربی به وفور به چاپ می‌رسید، شایعاتی مبنی بر یهودی بودن مصدق، ملحد بودن او و هم چنین بهایی بودن حسین فاطمی نیز پخش می‌شد. کمپین تحریک حداکثری عمومی علیه مصدق هم چنین قرار بود بر این نکته‌ها تأکید کند که مصدق در صدد نابودی ارتش است، عناصر جدایی طلب را حمایت می‌کند و اینکه حامدانه مملکت را به ورطه سقوط اقتصادی کشانده و قدرت فاسدش کرده است. (گروه هنری CIA) «نیز مأمور بود تا تعداد زیادی کاریکاتور علیه مصدق تهیه کند. به گفته ویلبر، این مجموعه بزرگ در بیست و هشتم تیر ۱۳۳۲ با پست مخصوص به تهران ارسال شد. ویلبر می‌گوید که: «حتی اگر عملیات شکست بخورد، این جریان پروپاگاندا مصدق را بسیار ضعیف و بی‌ثبات خواهد کرد.»

(۲۵۰)

جنگ سرد و مسلط شدن گفتمان ضد کمونیستی، امریکا را بر آن داشت تا آشکارا پروپاگاندا را به بخشی از سیاست خارجی خود تبدیل کند. در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) مطالعه‌ای درباره وضعیت ایدئولوژیک اروپا و خاورمیانه در امریکا منتشر شد که نتیجه می‌گرفت امریکا دارد در «جنگ ایده‌ها» می‌بازد.

(۲۶۰)

درواکنش به همین مطالعه بود که «قانون تبادل بین‌المللی آموزشی و اطلاعاتی ۱۹۴۸» در کنگره تصویب شد. در سال ۱۹۵۰، ترومن اعلام کرد: «صدای ما باید در سراسر جهان در کمپین بزرگ حقیقت شنیده شود... حقیقت باید به گوش میلیون‌ها نفری برسد که از آن بی‌اطلاع‌اند. این موضوع از دیگر عناصر سیاست خارجی ما جدا نیست و به اندازه قدرت نظامی یا کمک اقتصادی اهمیت دارد.» با این قانون و کمپین حقیقت ترومن، برنامه USIE (حروف اول عنوان قانون) در ۷۳ کشور خارجی به راه افتاد تا از طریق رادیو –مانند رادیو صدای امریکا که بخش فارسی آن در یازدهم فروردین ۱۳۲۸ افتتاح شد– انتشار مجلات، مقالات و عکس، تأسیس کتابخانه، تولید فیلم و هم چنین آموزش، برنامه‌های تبلیغی امریکا در این کشورها اجرا شود. هنری گریدی، سفیر وقت امریکا در ایران، در تیرماه ۱۳۲۹ در نامه‌ای به وزارت امور خارجه امریکا، از جمله اهداف این برنامه را آشنایی ایرانیان با سیاست امریکا ذکر کرده است؛ به نحوی که بدانند امریکا آنها را تنها نمی‌گذارد، در برابر شوروی قاطع است و اینکه امریکا ضدامپریالیست است و هیچ‌گونه اهداف استعماری در ایران ندارد.

(۲۷۰)

هندرسون، سفیر بعدی امریکا، نیز به وزیر خارجه امریکا می‌نویسد: «رادیو صدای امریکا باید مطالب روزنامه‌ها و رسانه‌های امریکایی در انتقاد به راه و روش مصدق در مسئله نفت را پخش کند و در این صورت القا می‌شود که امریکا

با استقلال کامل اقتصادی و سیاسی ایران همدل است. اما احساسات، ایرانیان را به جایی کشانده که برای دوستان امریکایی‌شان کمک به آنها با این کارهای غیرمنطقی و عجولانه دشوار شده است.»

(۲۸۰)

شبکه پروپاگاندا امریکا پس از کودتا هم بیکار نبود. مهم‌ترین هدف آنها در این زمان، ازمیان بردن بی‌اعتمادی ایرانیانی بود که به دست داشتن امریکا در کودتا مشکوک بودند. با سرکوب و دستگیری و اعدام توده‌ای‌ها و ازمیان رفتن خطر کمونیسم و ملی‌گرایی مصدق، نشان دادن مزایای همکاری دوستانه زاهدی و شاه در اعتلای کشور، برنامه‌های اجتماعی پیشروی آنان و ستایش قیام ملی ۲۸ مرداد، هدف آنها شد. مهم‌ترین نکته اما برای هر دو کشور، انکار نقش خود در کودتا و نسبت دادن علت بی‌فرجامی بحران نفت به روحیات شخصی مصدق و تمایلات غیرمنطقی او بود. آنها آن قدر هوشمند بودند که در بدو امر، خود را به دولت زاهدی مشتاق نشان ندهند تا بتوانند بر انکار خود پای بفشارند؛ انکاری که پیش از آشکار شدن هر سند و مدرکی –که هم‌چنان بسیاری از آنها پنهان است– برای مردم ایران بی‌پایه و اساس بود.

(۲۹۰)

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند. ۱۳۹۲. *کودتا، ۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و امریکا در عصر مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران، نشر نی.
۲. دوریل، استفن. ۱۳۸۴. ایران: خواب‌های آشفته. ترجمه مه‌نوش میراحسان. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۵، ص ۵-۷۸.
۳. روزولت، کریمت. ۱۳۵۹. *کودتا در کودتا*. ترجمه علی اسلامی. تهران، انتشارات جاما.
۴. مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه. ۱۳۷۱. *خاطرات نورالدین کیانوری*. تهران، انتشارات اطلاعات.
۵. یزدانی، سهراب. ۱۳۹۷. *کودتاهای ایران*. تهران، نشر ماهی.
6. Byrne, Malcolm. ed. 2013. CIA Confirms Role in 1953 Iran Coup. The National Security Archive Electronic Briefing Book No.435: <https://nsarchive2.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB435/>
7. De Moraes Ruehsen, Moyara. 1993. Operation 'Ajax' Revisited: Iran, 1953. *Middle Eastern Studies*. Vol. 29, No. 3: pp. 467-486.
8. Gasiorowski, Mark J. 1987. The 1953 Coup d'État in Iran. *International Journal of Middle East Studies*. Vol. 19, No. 3: pp. 261-286.
9. Lee, Carolyn T. 2013. A Cold War Narrative: The Covert Coup of Mohammad Mossadegh, Role of the U.S. Press and Its Haunting Legacies. Senior Theses. Trinity College, Hartford.
10. Ponce, Alex. 2014. Iranian Receptivity to CIA Propaganda in 1953. *History in the Making*. Vol. 7, Article 10.
11. Rahnema, Ali. 2015. *Behind the 1953 Coup in Iran: Thugs, Turncoats, Soldiers, and Spooks*. Cambridge University Press.
12. Wilber, Donald. 2000. Overthrow of Premier Mossadegh of Iran, November 1952-August 1953. CIA Clandestine Service History, March 1954. The National Security Archive: <https://nsarchive2.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB28/>

مصدق در سایه روشن کایکتور

ناصرالدین پروین

تعریف و گونه‌های کاریکتور

(۱)

در مقاله آغازین تنها شماره موجود **نقش جهان** چاپ اصفهان (۲۳ شوال ۱۳۲۵ / ۲۷ آذر ۱۲۸۶ / ۲۹ نوامبر ۱۹۰۷) آمده است که «این قبیل روزنامه را که به اصطلاح جدید کاریکتور می‌گویند، تقریباً اقتباس از **کلیله و دمنه و الفیه و سلفیه** خودمان است». چهارده سال بعد، محمدعلی داعی‌الاسلام - که **فرهنگ نظام** را در حیدرآباد دکن منتشر می‌کرد - کاریکتور را «تصویر مسخره چیزی که عموماً در جراید چاپ می‌شود» معرفی کرد.

با آنکه در همان شماره **نقش جهان**، کاریکتور را «نقوش مضحک» نامیدند و بعد از آن، این نوع تصویر (مضحک قلمی) خواننده شد^۱، واژه فرانسوی کاریکتور هم چنان معمول فارسی‌زبانان است.

«کاریکتور تصویر اغراق آمیز فرد یا موضوعی است که به منظور طنز یا فکاهه ترسیم شده است و پیامی در بر دارد.» این تعریف، با آنچه در تاریخ روزنامه‌نگاری ما به‌عنوان «کاریکتور» مطرح می‌شود، متفاوت است. برخی از طرح‌ها و کاریکتورها، بیان نظر و عقیده بود و هیچ جنبه‌ای را از طنز یا فکاهه نشان نمی‌داد. از نظر ارائه هم، به‌ویژه در سال‌های اشغال بیگانگان تا کودتای ۱۳۳۲، بیشتر کارها نه طرح، نه نقاشی و نه کاریکتور، بلکه «گلاره»^۲

بود؛ یعنی شماری عکس بود که گاهی نقشی - همچون دکل چاه نفت، نمادهای ابرقدرت‌ها، مردی کلاه‌نمدی به‌عنوان نماینده ملت ایران - نیز بر آن افزوده می‌شد. در واقع، نوعی فتومونتاز در «کاریکتور» های آن دوره دیده می‌شود. در این یادداشت، برای رعایت اختصار و پرداختن به فضای انتشار و محتوای آنها، از همگی این آثار با عنوان «کاریکتور» یاد خواهیم کرد. بدیهی است که باید به جنبه‌های هنری و فنی کاریکتورها و شیوه‌های

۱. مضحک قلمی به (اکارتون) نیز اطلاق شد. تا آنکه کسانی آن را «جان‌بخشی» و سرانجام «یویانمایی» گفتند و نوشتند.

۲. کسانی در برابر این واژه فرانسوی، «چسبانه‌کاری» را پیشنهاد کرده‌اند که به نظر من نارساست.

- صفحه قبل -
روزنامه شهرت
اردیبهشت ۱۳۳۲.



این هیولای مکار و توله های آن بالاخره بدرک واصل خواهند شد

مختلف کاریکاتورکشان نیز پرداخت، اما از آن رو که این مقوله‌ها از دایره دانش و شناخت نگارنده بیرون است، به اشاره‌ای چند در این باره بسنده کرده‌ام.

پیشینه

نخستین کاریکاتور روزنامه‌های فارسی، در *ادب* چاپ مشهد دیده می‌شود (۱۴ شوال ۱۳۲۰/۲۳ دی ۱۲۸۱) که با توجه به هیئت مرد شرقی در آن، باید انتحالی از یک روزنامه خارجی - ترکی، عربی یا اروپایی - باشد. اما سال‌ها پیش از آن، دو ویژگی مهم کاریکاتور - یعنی «اغراق» و «رساندن پیام» - در تصویرهای میرزا ابوالحسن غفاری (صنیع‌الملک) به چشم می‌خورد. او از صفر ۱۲۷۷ (شهریور ۱۲۳۹) *روزنامه دولت علیه ایران* را مصور می‌ساخت. در پاره‌ای از چهره‌پردازی‌های میرزا ابوالحسن، اغراق‌های طنزگونه‌ای دیده می‌شود که آنها را به کاریکاتور نزدیک می‌کند. در این تصویرها، صورتگر چیره‌دست آموزش دیده در اروپا و مأنوس با تصویرهای مطبوعاتی آن دیار، کوشیده است تا درون و منش شخصیت نقاشی خود را نشان دهد.

با بیداری روزافزون دانش‌آموختگان، اندیشه مردمسالاری پربال گرفت و با فرمان مشروطه، قرار بر این شد که «رعیت» به «ملت» تبدیل شود. روزنامه‌های چاپ خارج، از ایرانی و انیرانی، در این بیداری و جنبش مشروطه‌خواهی یآوری کردند. یکی از آنها، *روزنامه ملانصرالدین* چاپ تفلیس با دخالت ایرانی‌تباران بود که به ترکی قفقازی نوشته می‌شد. این روزنامه، به‌عنوان «بیداری مسلمانان»، بی‌خبری و بی‌دانشی را به همان اندازه رسم‌های بسا خرافاتی دیرینه‌سال محلی، روحانیان شیعی و گاهی سنی، و دستگاه‌های پادشاهی ایران و عثمانی و امارت بخارا، آماج ریشخند و انتقاد بی‌پرده خود قرار می‌داد و در عمل، همان نظرهایی را منعکس می‌کرد که کارگزاران استعمار روسیه درباره تنبلی و کاهلی و عقب‌ماندگی و خرافات اقلیت‌های مسلمان خود داشتند، ولی هرگز متعرض دستگاه تزار یا مدعی استقلال سرزمین‌های متصرفی روسیه در آسیا و اروپا نشد. هرچه بود، در «احمد» سازی شاعران آزادیخواه و ترسیم کاریکاتورهای انتقادی - سیاسی، الگوی اصلی ایرانیان شد.

شماری آن الگو را - که کار دو کاریکاتورکش آلمانی بود - تقلید کردند و شماری، برخاسته از میان نقش‌پردازان کتاب‌های داستانی یا منظومه، راه مستقلی را در روزنامه‌های متعلق به مجدالاسلام - *ادب و کشکول* و چند عنوان دیگر - پیش گرفتند.

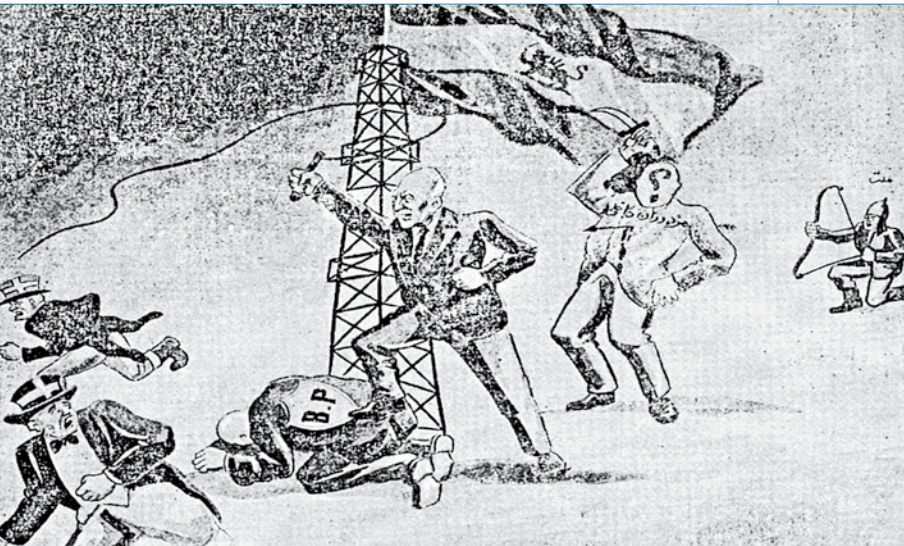
کاریکاتورهای سیاسی روزنامه‌های پیش و بعد از استبداد صغیر، رسا و سازنده بودند؛ به‌ویژه از آن رو که کم‌سوادان و بی‌سوادان می‌توانستند پیام کاریکاتور را دریافت کنند. این نکته را ملک‌المورخین پس از انتشار ۱۸ شماره از *روزنامه وطن* دریافت و در اولین شماره کاریکاتوری آن روزنامه زیر عنوان «تغییر اسلوب» نوشت: «چون امروزه اهالی ایران را قوه ادراکیه منحصر به چشم حس است، هر چند شخص نویسنده مطالب حکمتی و سیاسی را به لباس نثر زینت بدهد اثری بی‌ثمر دارد، بلکه روزنامه و جریده را بدون صور مضحک نگیرند و نخوانند. در طول این مدت، آنچه نوشتیم بر خوانندگان هیچانی نخشید؛ بهتر آن دیدیم [که] از این پس تغییر اسلوب داده مطالب سیاسی را به طرز کارکاتر [کذا] بنماییم. باشد اثر خود را در موقع بدهد.» (*وطن*، ش ۱۹، جمادی الثانی ۱۳۲۵)

باری، در دوره آن جنبش، ۱۴ روزنامه دارای کاریکاتور در پایتخت و شهرستان‌ها به چاپ می‌رسید. مهم‌ترین آنها روزنامه‌های ملت‌مدار *آذربایجان* چاپ تبریز، *جانشین آن حشرات الارض* - هر دو مقلد *ملانصرالدین* تفلیس - و *کشکول* چاپ تهران بودند.^۳

(۶۰)

۳. در این باره نوشتارهای متعدد به چاپ رسیده و نگارنده نیز شرحی گسترده داده است. پروین، ناصرالدین تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان. ۱۳۷۹. جلد دوم. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۶۷۰-۶۸۵.

روزنامه جلیپا
سوم مرداد ۱۳۳۰



زمامدار وطن پرست ایران با تازیانه ملت گرده استعمارگران را نوازش می‌دهد



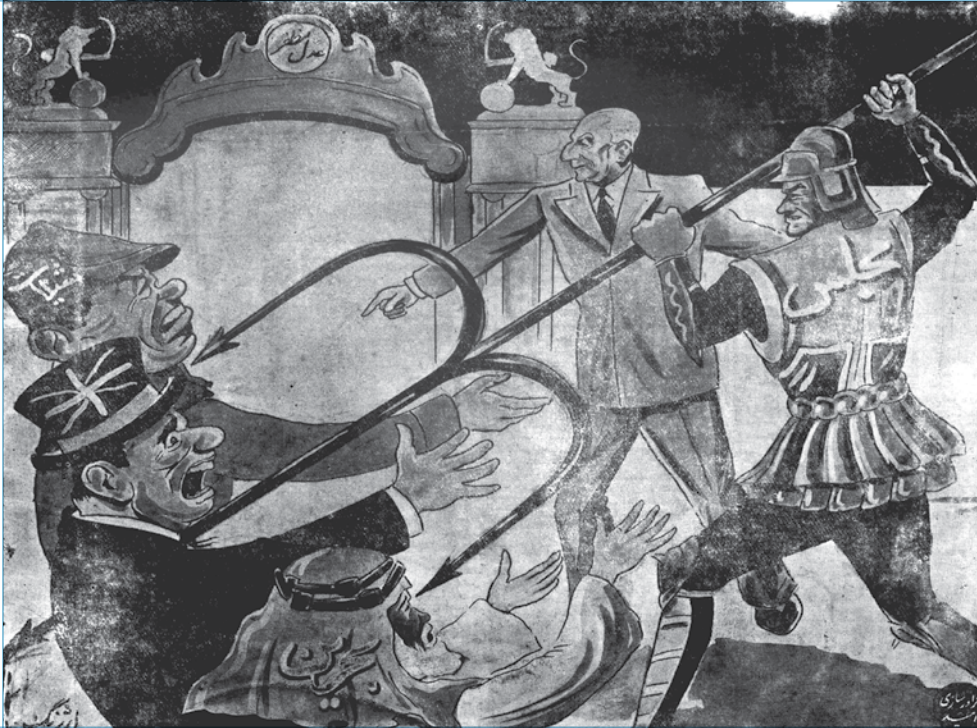
تهران مصور، سوم مرداد ۱۳۳۱

نشریه قانون.



نشریه قانون.

نشریه قانون.



این بوته زرد و خشک هم، ریشه و لوام ندارد و نتیجه توسل بآن فقط سقوط ولایت‌ها است!!



مصداق حالا که فعال، ایشائی رفرا ندوم کن . هر کاری میخوامی بکن ولی ملت میگوید . ما تورا نمیخواهیم هر چه زود تر از کشور ما دور شو .

روزنامه جلیبا
۳ مرداد ۱۳۳۰.

روزنامه اطلاعات جهان
مرداد ۱۳۳۲.



مصداق حالا که فعال، ایشائی رفرا ندوم کن . هر کاری میخوامی بکن ولی ملت میگوید . ما تورا نمیخواهیم هر چه زود تر از کشور ما دور شو .

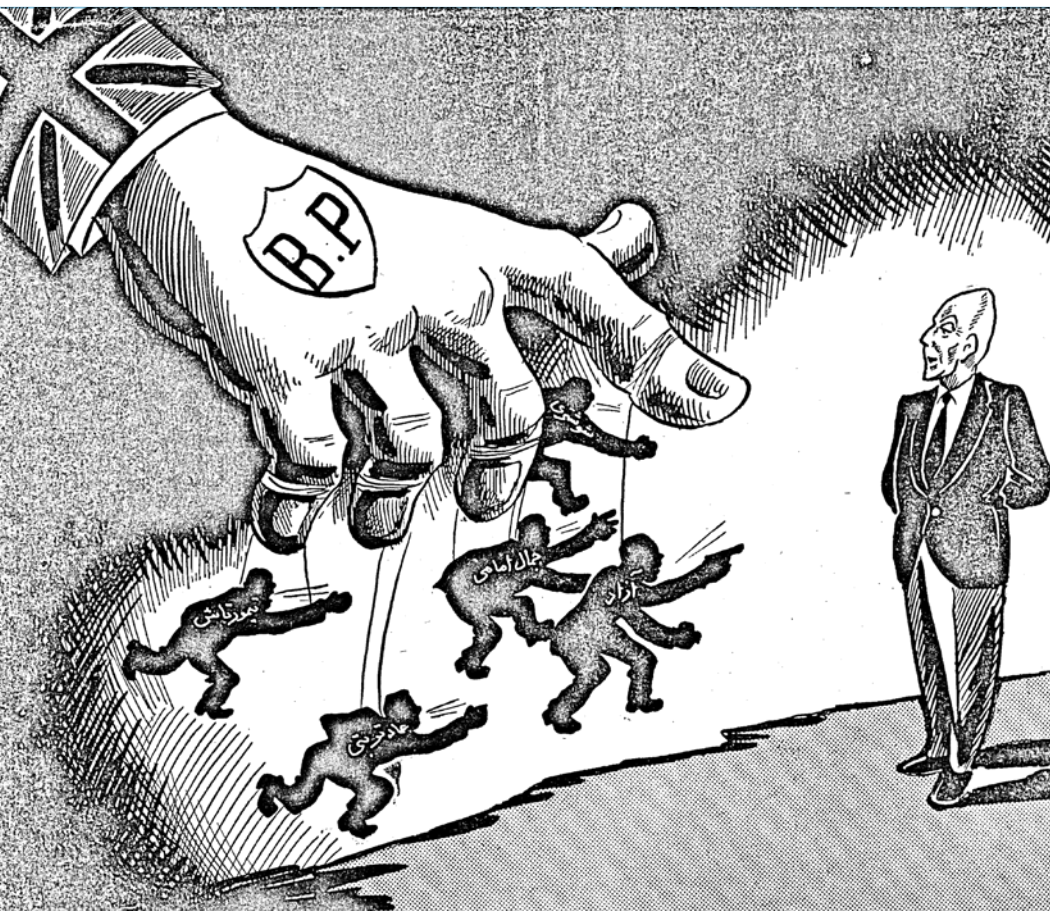
(۷۰) در مشروطه دوم تا آغاز سلطنت خودکامه رضاشاه، ۴۸ عنوان کاریکاتوری منتشر می شد. آن کاریکاتورها، با توجه به رویدادهای مهم و پی در پی داخلی، جنبه های سیاسی و اجتماعی مهمی در بر داشتند، اما غلبه با آنها بود که می خواستند «با نقشه های کاریکاتوری، ملت را از شئامت اخلاق رذیله آگاه کنند». (سرلوحه جنگ مولا، ۲۵ تیر و ۲ مرداد ۱۲۹۰) در پادشاهی پهلوی اول، اختناق حاکم، بال و برطنز سیاسی را شکست و بسیاری از فکاهه نویسان و طنزنویسان و کاریکاتورکشان را به سوی «فکاهه» به سبک روزنامه های اروپایی و امریکایی کشاند. میزان نقل مستقیم کاریکاتورهای فکاهی آنان را نیز به گونه ای چشمگیر افزایش داد.

از اشغال تا کودتا

(۸۰) این دوره، دوره ای پر از شگفتی هاست. می توان آن را به دوره های کوتاه تر اشغال ایران و کاهش حاکمیت ملی، تزلزل سیاسی و آخر از همه، زمامداری مصدق، پیشوای نهضت ملی، تقسیم کرد که موضوع اصلی در این دوره آخر، ملی کردن صنعت نفت بود. در هر سه دوره، روزنامه های از بند رسته، داد آزادیخواهی سردادند و بنیاد حزبها بر گرمی شلوع بازار سیاست افزود. من شمار اندکی از عنوان های نایاب این دوره را نیافته و ندیده ام، چراکه اغلب با شماره های محدودی به چاپ رسیده اند و به همین دلیل، برآورد موقتم این است که در دوره اول، زایش و مرگ ۹۲ عنوان دارای کاریکاتور اتفاق افتاد. در دوره سوم، ۱۹۷ عنوان تازه انتشار یافت که به آن، ۵۳ عنوان برجامانده را از دوره پیش از آن باید افزود. نتیجه آنکه، در دو سال زمامداری دکتر مصدق، دست کم ۲۵۰ عنوان کم دوام یا مستمر در همه یا برخی از شماره ها کاریکاتور داشتند. گفتنی است که جز روزنامه چکاو تبریز - که چند ماهی پیش از نخست وزیری مصدق آغاز به انتشار کرد - همه عنوان های یاد شده در تهران انتشار یافته اند. این مسئله را باید به حساب نبود امکان های فنی و مالی در شهرستان ها - مانند یافتن اهل فن و پرداخت هزینه گراورسازی و کلیشه سازی - گذاشت.

کاریکاتور در دوره نهضت ملی

تا حال، آنچه گفتیم دیباچه ای بایسته بر هدف اصلی بود که عبارت است از کندوکاو درباره کاریکاتورکشی، کاریکاتورکشان و پیام های تصویری روزنامه های موافق و مخالف با دولت دکتر محمد مصدق.



روزنامه جلیبیا
شهریور ۱۳۳۰.

نهضت ملی می‌خواست آرزوهای ملت ایران را برآورده کند و با دستیابی ملت به حق طبیعی‌اش از ثروت ملی، راه سرفرازی او را در جهان ملت‌ها نشان دهد. نهضت، موافقان و مخالفان بسیار داشت. هواخواهان، دنباله‌روی بی‌چون‌وچرای پیشوای نهضت بودند تا آنکه مسئله تمدید اختیارات نخست‌وزیر مطرح شد و بر سر این موضوع، میان مصدق با حزب زحمتکشان دکتر بقایی و دوستان‌شان آیت‌الله کاشانی، شکافی پدید آمد. وابستگان به دربار و دولتمردان پیشین خانه‌نشین و اغلب وابسته به بیگانه نیز در افزودن به وسعت و ژرفای آن شکاف می‌کوشیدند.

(۱۰)

همه آن شور و شوق‌ها و این نفاق‌ها و دشمنی‌ها در کاریکاتورهای آن دوره بازتاب یافته است. آن دو گروه مخالف دیگر - سنت‌گرایان وابسته به دربار و حزب استالینی توده - همواره دشمنی‌های خود را به گونه‌هایی زشت و پلشت در کاریکاتورها نمایش می‌دادند. تنها در هفته‌های آخر بود که توده‌ای‌ها با پیش‌بینی دهشت‌انگیز آنچه از این سپس به سرشان آمد، هتاک‌های نظمی و نثری و تصویری را ملایم‌تر ساختند.

(۱۱)

دل‌بستگی عاشقانه هواداران مصدق و نهضت ملی به شرح و بسط زیاد نیازی ندارد. آنان، مصدق را نماینده خواست ملت ایران در ملی‌کردن صنعت نفت و آماج دشمنی‌های بیگانگان معرفی می‌کردند. در کاریکاتورها، پیشوای کهنسال را به صورت مردی آراسته، با قامتی کشیده و در ستیز با شرکت نفت انگلیس و حتی دولت بریتانیا و عاملان ایرانی آن نشان می‌دادند. آنان، خواست کوتاه‌کردن دست بیگانگان از ایران و حتی کشورهای دیگر همچون هند و ترکیه و مصر را ترسیم می‌کردند. بیش از همه، ملی‌شدن نفت «در سراسر ایران» - یا «نفت جنوب» به صورت شعار توده‌ای‌ها - بود که به دست کاریکاتورکشان، از مبتدی تا استاد، بر صفحه روزنامه‌ها نقش می‌یست.

(۱۲)

اما این کاریکاتورهای مخالفان و دشمنان است که نه تنها کینه‌های فردی و گروهی، بلکه برنامه‌های تهاجمی دو اردوگاه شرق و غرب را در سال‌های آغازین جنگ سرد نشان می‌دهد: کاریکاتورهای روزنامه‌های وابسته به دربار، نخست‌وزیر را دروغگو و نوکر دوجانبه روس و انگلیس می‌خواندند و به‌ویژه، او را زمینه‌ساز چیرگی کمونیسم بین‌الملل به سرکردگی شوروی معرفی می‌کردند. در آن کاریکاتورها، مصدق فرتوت و دژم و اغلب زیر «پتو» نمایش داده می‌شد. نمونه‌های این کاریکاتورها را در ادامه خواهید دید. اینجا از دو روزنامه تندرو یاد می‌کنیم. روزنامه **مرد آسیا** در پاسخ به مجله آمریکایی **تایم**

که مصدق را «مرد سال» اعلام کرده بود، وی را «پتیاریه سال» نامید و به صورت پیرزالی زشت مجسم کرد که در دستی داس و در دست دیگر چکش (نشان کمونیسم) دارد. (مرد آسیا، ش ۱۲۴، ۱۶ فروردین ۱۳۳۲) روزنامه **خجسته** هم، کاریکاتوری چاپ کرد که در آن، سر دکتر مصدق در میان آتش چهارشنبه‌سوری است و مردی با جامه روستایی به‌عنوان نماد ملت ایران، از روی آن می‌پرد. زیر این تصویر نوشته‌اند: «ملت آرزومند است که چهارشنبه‌سوری ۱۳۳۰ را این‌طور جشن بگیرد!»

هم‌زمان، روزنامه‌های توده‌ای با شعارهای تند و زنده در کاریکاتورهای که چیزی جز تجسم «فحش» نبودند، موافقان سیاسی دولت را -مانند حزب‌های ایران و زحمتکشان و پان ایرانیست- وابسته به بیگانه، چاقوکش و غارتگر می‌خواندند. دشنام و توهین به مصدق در هر شماره از پیاپی‌های آنان نقش می‌بست. او را نوکر استعمار انگلیس و بیش از آن، امریکا معرفی می‌کردند. ناخوشایندترین کاریکاتورها در **چلنگر**، ارگان طنز حزب توده، به چاپ می‌رسید. این روزنامه، با استفاده از دستور مصدق درباره تعقیب نکردن روزنامه‌های دارای نوشتارهایی ضد او، نه‌تنها زشت‌ترین بلکه مبتذل‌ترین کاریکاتورهای سیاسی این دوره را به چاپ می‌رساند. پس از کودتای امریکایی- انگلیسی بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲، حزب توده به سایه خزید و چاپ پنهانی پیاپی‌هایش، فاقد کاریکاتور بود. اما آن دیگران به غوغاسالاری ادامه دادند و در کاریکاتورهایشان اعدام مصدق و همکارانش را پافشارانه درخواست کردند؛ از جمله روزنامه‌های **شلاق**، **نبرد ملت**، **مرد آسیا** و...

کاریکاتورکشان دوره نهضت ملی

بسیاری از کاریکاتورکشان این دوره، ناشناس مانده‌اند؛ به‌ویژه از آن رو که بخش مهمی از کاریکاتورها، فاقد امضاست. در این میان عده‌ای هم از نام‌های مستعار استفاده می‌کردند مانند: ارزنگ که گویا نام خانوادگی خداپنده داشته است در روزنامه‌های **پرتومهر** (۱۳۳۰)، **پهلوان** (۱۳۲۹-۱۳۳۰)، **جنگ آشفته** (۱۳۲۵-۱۳۳۶)، **روزگار سیاه** (۱۳۳۰) و **مجاهد ایران** (۱۳۳۰)؛ بهروز، ریکا، ستار، شیوا، فروزان، فیروز و گیلک در **چلنگر** (۱۳۲۹-۱۳۳۲)، البته شاید «گیلک» خود افرشته صاحب امتیاز و مدیر **چلنگر** باشد که پیش‌تر با نام خانوادگی قبلی خود (رادباز



این ره‌که تو میبری بتر کستان است

حسین بنایی و روح‌الله داوری کاریکاتورکشان برجسته پیش از دولت مصدق بودند و تا آنجا که می‌دانیم، در زمان زمامداری او به‌ندرت به خوااهش دوستداران نخست‌وزیر پاسخ می‌دادند. هنرمند پرسابقه و برجسته دیگر، عباس رسام ارزنگی بود که بیش از آن دو اما بی‌امضا در روزنامه‌های ملت‌مداری همچون **داد و بیداد** و گاهی با امضا -همچون روزنامه **نامه تاریخ** به سال ۱۳۳۰- کاریکاتورهایی از او به چاپ می‌رسید. کسانی نیز هستند که نام واقعی‌شان را می‌دانیم و از این میان، پرکارترین‌های این دوره عبارت‌اند از: جعفر تجارتچی که از ۱۳۲۲ به کار پرداخت و در

- صفحه قبل -
نشریه فرمان

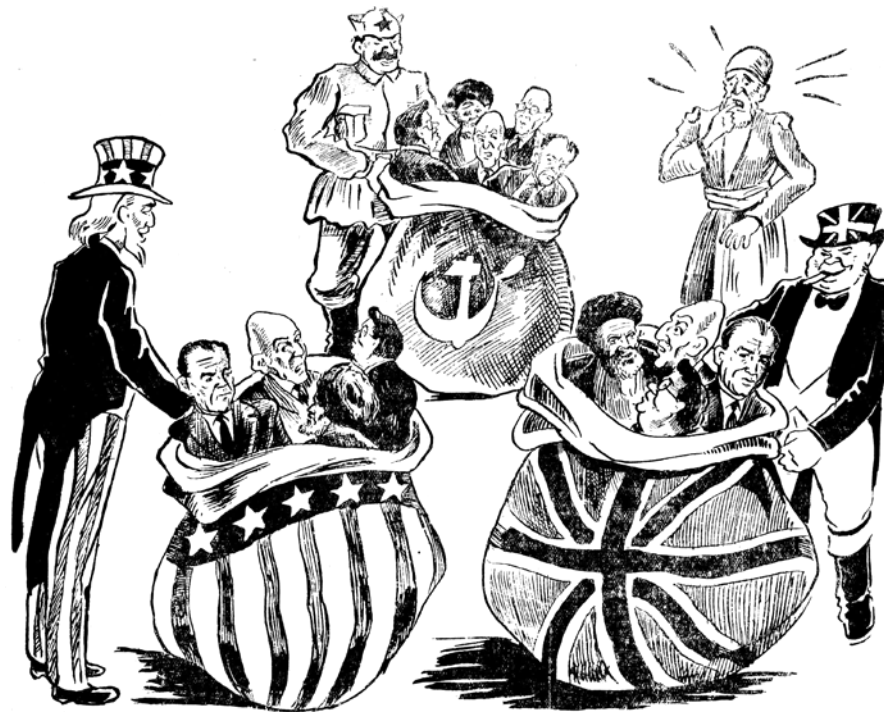
روزنامه زلزله
اردیبهشت ۱۳۳۱.

قلعه‌ای) در برخی از روزنامه‌های پایان دوره رضاشاه و دوره اشغال، کاریکاتورهایی چاپ کرده بود؛ و آدرید در **هور** (۱۳۳۰-۱۳۳۱).

برخی نیز به حروف اختصاری بسنده می‌کردند مانند: ج. م. و M. S. در **آشبار** (۱۳۳۱-۱۳۳۲) که ممکن است مرتضی صوفی بوده باشد؛ ار. ام. در **ساسانی** (۱۳۲۹-۱۳۳۰)؛ م. م. در **ندای تهران** (۱۳۳۰-۱۳۳۲)؛ ش. ق. در **آشفشان** (۱۳۲۸-۱۳۳۰) و **نوند** (۱۳۳۱) که این یک، کسی جز قاسم شریف‌حسینی نیست. اما دو کاریکاتورکش پرکار این دوره، امضاهایی کرده‌اند که احتمال می‌دهم استعاری باشند. مایه تعجب اینکه در منابع آن دوره، اشاره‌ای به آنها نشده است: دادیار در **اتحاد ملی** (۱۳۲۲-۱۳۳۸)، **مرد آهنین** (۱۳۳۰-۱۳۳۲) و چند جای دیگر؛ داوریار در **اسرار ایران** (۱۳۳۰)، **ارشاد ملت** (۱۳۲۷-۱۳۳۰)، **اطلاعات ما** (۱۳۳۰)، **صبا** (۱۳۲۲-۱۳۳۰)، **قاموس** (۱۳۳۰-۱۳۳۱) و **کوکب فروزان** (۱۳۳۰-۱۳۳۱). احتمالی نه‌چندان قوی وجود دارد و آن اینکه ممکن است این امضا از آن روح‌الله داوری باشد.

(۱۶۰)

(۱۷۰)



همه آفاق پراز فتنه و شر میبینم

این چه شوریه‌ست که در دور قهر میبینم



سال ۱۳۳۱

سال ۱۳۳۰



دورهٔ مصدق به کاریکاتورهای فکاهی-اجتماعی روی آورد؛ عباس توفیق در روزنامه‌های **توفیق** و **بابا آدم** و معدودی از دیگر پبایندها؛ محسن دولو که از حدود ۱۳۲۳ به نقش‌آفرینی پرداخت و در سال ۱۳۲۵ نخستین نشریهٔ کاریکاتوری ایران را با همین عنوان **کاریکاتور** و با استفاده از امتیاز سه روزنامهٔ در حال انتشار دیگر، منتشر کرد. تصور می‌کنم که دولو پرکارترین کاریکاتوریست آن زمان بوده است؛ زیرا اغلب کارهای بی‌امضای او در شمار بسیار مهمی از پبایندها به چاپ رسیده‌اند. وی در مصاحبه‌ای ضبط‌شده برای کتابخانهٔ ملی ایران، بدین نکته اشاره کرده است که هم چپ‌گرایان و هم راست‌گرایان به او سفارش کاریکاتور می‌داده‌اند. به گفتهٔ او، مضمون کاریکاتور را روزنامهٔ سفارش‌دهنده به کاریکاتورکش پیشنهاد می‌کرده است. دولو به گونه‌ای حرفه‌ای کار می‌پذیرفت و آلتیه‌ای در ساختمان گراند هتل لاله‌زار داشت.

(۱۸۰)

دست‌آورد سخن (۱۹۰)
در پژوهش‌های مربوط به دورهٔ پرحادثهٔ ۱۳۲۰-۱۳۳۲ توجه ناچیزی به کاریکاتور دیده می‌شود، حال آنکه بسیاری از آن تصویرها، رسانرو گویاتر از مقاله و خبر است و توجه‌بدان‌ها، می‌تواند برغنا‌ی کاریکاتوری بیفزاید. اهمیت کاریکاتورهای دورهٔ پس از جنگ دوم و به‌خصوص سال‌های جنبش ملی‌کردن نفت، نه‌تنها به سبب پیشامدهای پی‌درپی سیاسی و اجتماعی است، بلکه در این نیز هست که اختناق حاکم دو دورهٔ قبل و بعد از آن، اجازهٔ ترسیم نظر و برداشت آزادانه را از هنرمند دریغ می‌داشت. اهمیت دیگر، راه‌ها و شیوه‌های هنری-فنی تازه‌ای است که کاریکاتورکشان، گاه به تقلید از هنرمندان خارجی و گاه به ابتکار خود، پیش گرفتند. در این جا باید از کار ارزندهٔ محمدرفع ضیایی یاد کنیم که در پژوهشی کلی به دورهٔ مدنظر ما نیز پرداخته است.^۴ جای آن دارد کسان دیگر نیز از دیگر افق‌های پژوهشی و هنری بدین وادی گام بنهند.

۴. ضیایی، محمدرفع. ۱۳۸۸. *پروندهٔ کاریکاتور*. جلد ۲. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.



قوام‌السلطنه ابن جانی بالفطره بر خو‌نهای
یگناهی که در زمان حکومت او ریخته می‌رقصد. و ازدکتر
مصدق که او را حمایت می‌کند تشکر دارد

روزنامهٔ صبح وصال.

- صفحهٔ بعد -
روزنامهٔ فرمان.

تبریک‌های ملی شدن صنعت نفت



کجایی

ول کن بابا اسدالله! بس کن بابا عبداللہ!
انعکاس مجادلات دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی
در روجلد‌های روزنامه فکاهی توفیق

سید عمادالدین قرشی

(۱)

دوره‌های طلایی و مؤثر در تاریخ کارتون و کاریکاتور مطبوعاتی ایران محدود و محدودند، اما همین کمیت نشان از کیفیتی مقبول دارد که بر رشد جریان کارتون و کاریکاتور تا سال‌های متمادی تأثیر به‌سزایی داشته است. در مقیاس جهانی، مردم هر روز با کارتون و کاریکاتور در تماس‌اند و خیلی سریع پیام کاریکاتور را دریافت می‌کنند. اقبال مخاطب عامه در ایران نیز از این قانون مستثنی نبود و نیست. در واقع، کاریکاتور یکی از سریع‌ترین وسایل پیغام‌رسانی سده اخیر بوده است. در بررسی دوره‌های مختلف کارتون و کاریکاتور مطبوعاتی، به نتایجی دست می‌یابیم که بایستی اقرار داشت این هنر، به‌رغم انفرادی بودن خود در گستره فعالیت جمعی - برای مثال در روزنامه یا مجله طنز و فکاهی - مجال بروز بهتری داشته است. اگر بخواهیم به حیات یک سده اخیر کارتون و کاریکاتور مطبوعاتی در ایران بنگریم، باید از یاد ببریم که کارتون و کاریکاتور - سیاسی - در دهه‌های مختلف، همپای بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی رشد کرده است و به‌رغم اینکه قدمت این هنر به دیرپایی هنرهای تجسمی دیگر نیست، در دوره‌هایی بروز تحولاتی در لحن، بیان و تکنیک کاریکاتورها را مشاهده کرده‌ایم که اثرگذاری آنها را به امری فراتر از تأثیرگذاری یک اثر هنری صرف تبدیل کرده است. شاهد مثال یکی از این تأثیر و تأثرها، مجادلات بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در اوایل دهه ۳۰ است که حسن توفیق در کارتون‌های روی جلد روزنامه فکاهی **توفیق** (دوره دوم)، آن را قلمی کرده است.^۱ در این نوشتار می‌کوشیم به حد وسع به چند و چون این طرح جلدها بپردازیم.

پس از انتقال قدرت از پهلوی اول به دوم در اوایل دهه ۲۰ و ضمن اعلام وجود احزاب مختلف سیاسی، مردم به‌سرعت وارد فضایی شبه‌سیاسی

۱. در غالب نشریات فکاهی و طنزآمیز ایران تقریباً در همه دوره‌ها، صفحه اول به کاریکاتور اختصاص داده شده و تزئین صفحه اول با کاریکاتور تمام صفحه به‌عنوان ویرترین مجله به صورت قاعده درآمده و اغلب عدول از این قاعده افت ناگهانی یا تدریجی تیزآزرا به دنبال داشته است.

- صفحه قبل -
روی جلد کتابچه تصنیف تبریک ملی شدن نفت، بنگاه نشریات شعبانی.

شدند. روزنامه‌ها مسائل سیاسی روز را با شدت بیشتری دنبال می‌کردند و توده ملت از مطبوعات توقع داشتند که سیاسی‌تر شوند. در این میان، دیگر رسانه‌ها (رادیو، تئاتر و...) نیز می‌کوشیدند تا از این قافله عقب نمانند اما نوشتن، ترجمه و اجرای یک متن نمایشی در تئاتر یا رادیو، در حدود چند ماه تا یک سال به درازا می‌کشید، ولی توقع مردم این بود که به‌فرض بلیط بخرند و به تئاتر بروند تا آنچه در همان روز تیترو روزنامه‌ها بود، روی صحنه نیز تماشا کنند. در واقع، «پیش‌برده»^۲

توانست این وظیفه را برای تئاتر انجام دهد و جوابگوی مردم زمانه خود باشد. از پرویز خطیبی، ابوالقاسم حالت، اسماعیل نواب‌صفا، اسدالله شهریاری و... به‌عنوان نام‌آوران پیش‌برده‌نویس این دهه و پس از آن یاد می‌کنند که اغلب در روزنامه فکاهی **توفیق** (دوره دوم) قلم می‌زدند. مطبوعه **توفیق** و دیگر مجلات طنز و فکاهی آن سال‌ها – نظیر **باباشمل**، **حاجی‌بابا** و... – مصداق بارز جراید جنجالی و عامه‌پسندی بودند که جزء فرهنگ عامه قابل بررسی‌اند. هم‌چنین برنامه‌های رادیویی مانند «شما و رادیو» از گروه همین نویسندگان، سال‌های متمادی صبح‌های جمعه پخش می‌شد و در آن، قطعات فکاهی و نمایشی به صورت ترانه اجرا می‌شدند. این برنامه‌ها سبب‌ساز تولد تیپ و نسخ‌های تازه‌ای – همانند قاسم‌کوری^۳، آقا جوادی، اسدالله و عبدالله، و... –

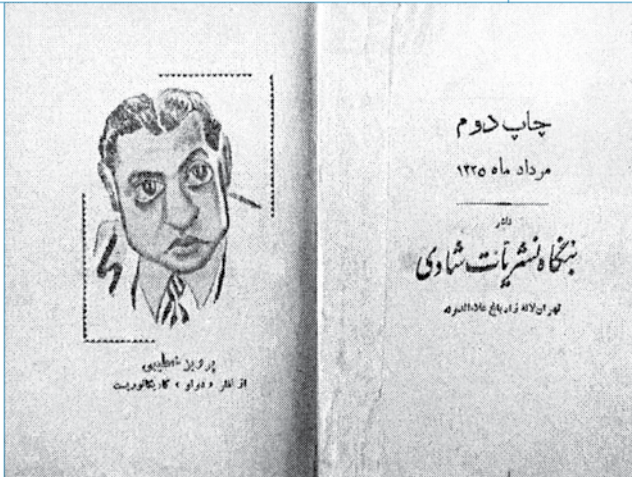
بودند که برای عامه مردم فرهنگ‌ساز شدند؛ مردمی که رادیو، روزنامه و تئاتر عمده‌ترین وسیله سرگرمی‌شان به حساب می‌آمد. در واقع، این گروه شاعران و نویسندگان با مجموعه‌ای از ترانه‌های فکاهی، پیش‌برده‌ها، نمایشنامه‌ها و... نقش پنهان یا اكاوای‌نشده‌ای در ادبیات توده یا فرهنگ عامه داشتند. از این جنبه، دهه ۲۰ و ابتدای دهه ۳۰ تا قبل از کودتای سال ۱۳۳۲ اوج فعالیت این هنرمندان در بخش فرهنگ عامه بود.

خطیبی خاطره‌ای از اجرای پیش‌برده سیاسی و کمدی «صاحب»^۴ را در تالار شرکت نفت آبادان نقل می‌کند که در آن «رفتار انگلیسی‌ها با کارگران ایرانی» وصف شده است. با اجرای این پیش‌برده «کارگرها که می‌دیدند کسی از دل آنها حرف می‌زند، با ابراز احساسات شدید سالن شرکت نفت را به اصطلاح روی سرشان گذاشتند» و روز بعد، مقابل در اصلی پالایشگاه آبادان «میتینگ عظیمی برپا شد که در آن، هزاران تن کارگر شرکت کرده و دست به اعتصاب نشسته زدند» [۳]. در واقع، ترانه‌های فکاهی این پیش‌برده‌نویسان، تماشاگران تئاتر را به پیش‌برده‌های فکاهی عادت داد و آنها را جذب سالن‌های تئاتر کرد. «این قبیل تصنیف‌های فکاهی در مدت چند ماه بین مردم رواج زیادی پیدا کردند» [۴]

موازی با آن، خط سیر تصنیف‌های پیش‌برده‌ها در رسانه و مطبوعات از سوی مردم دنبال می‌شد. استقبال از این برنامه‌ها و تصنیف‌ها آن قدر گسترده بود که بنگاه نشریات شادی – در خیابان لاله‌زار، باغ علاءالدوله – نیز «اشعاری که روزهای جمعه هر هفته در ساعت مخصوص فکاهی رادیو تهران خوانده می‌شد، عصر همان روز در یک جزوه» چاپ و منتشر می‌کرد [۵].

از لابه‌لای شخصیت‌های خلق‌شده پیش‌برده‌نویسان، یکی «قاسم‌کوری»^۵ بود که گرچه در پیش‌برده‌ها فروغ و غروب کوتاهی داشت، در مطبوعات فکاهی برای مقطعی شهرت زیادی کسب کرد. گفته می‌شد وقتی کسی درباره مطلبی اظهار نظر می‌کرد یا خبری می‌داد، شنونده اگر معتقد بود که گوینده دروغ می‌گوید یا خبر نادرست است، به جای تکذیب آنچه

جلد دوم
پیش‌برده‌های پرویز خطیبی



۲. پیش‌برده نمایش کوتاه فکاهی یا طنزآمیز تک‌نفره‌ای بود که در یک دوره کوتاه و خاص در نماشاخانه‌های تهران و برخی از شهرستان‌ها پیش از نمایش اصلی یا در فاصله بین دو پرده نمایش اصلی، همراه با موسیقی اجرا می‌شد و محتوای سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و انتقادی داشت. پیش‌برده‌ها از حیث زبان و شکل و محتوا جزء اشعار عامیانه به حساب می‌آمدند.

۳. عزت‌الله انتظامی در خاطراتش ذیل مشکلات گرفتن مجوز برای اجرای پیش‌برده‌های سیاسی خطیبی در آن دوره می‌نویسد: «از جمله این پیش‌برده‌ها یکی بود به نام «قاسم‌کوری» که خطیبی ساخته بود و در دوره نخست وزیری قوام در تئاتر پارس خواندم. می‌گفت: «ز سعی دولت دگر مملکت آباد شود» و آخرش هم بود «شکر خدا مملکت گشته بهشت برین». خلاصه تماشای ظاهر آن در تعریف از دولت بود اما در واقع، نعل وارونه می‌زد. آخرش هم بر وزن «ای بری باخ» ترکی، گروه گر از پشت صحنه می‌خواندند: «قاسم کوریه... قاسم کوریه». من هم روی صحنه با چشم‌هایم بازی می‌کردم و چشمک می‌زدم... همان موقع فهمیدند که مجوز این پیش‌برده قلابی است و از وزارت

۴. کشور آمدند و بعد سیه‌د احمدی آمد با عصبانیت و تهدیدمان کرد. بعد هم یک افسری هم آمد روی صحنه که سرگرد شهرستانی و مأمور اجرای حکم من بود و جلوی جمعیت، سیلی محکمی به گوش من زد که با فریاد تماشاگران همراه شد و تئاتر را تعطیل کردند و مرا به زندان بردند...» [۱].

۵. این پیش‌برده با عنوان «در دلد کارگر نفت جنوب» نیز ثبت شده است و با آهنگ «اگر شوهر تویی» خوانده می‌شد که بند اول آن، بدین قرار است: «امن بنده صاحب بزرگم / چون بزه اسیر جنگ کرگم / صاحب که ز سعی من شد آقا / صاحب شده مال و جان ما را / از ثروت خاک‌مون که نفته / صنارت توی جیب‌مون نرفته / گول می‌زنمون به نون و آشی / اگه صاحب تویی و صاحب تویی، می‌خوام نباشی» [۲].

۶. قاسم‌کوری صاحب سینما پرسپولیس در حوالی محله راه‌آهن و از جمله افراد فرودست جامعه در آن روزگار بود که برای سرپا نگهداشتن سینمای خود با عوامل حکومتی، شروسر داشت و برای هر حرکتی – از جمله زنده‌باد و مرده‌بادها – آمادگی لازم را برپوش می‌داد.



روی جلد تصنیف‌های قطعات فکاهی رادیو

(۸۰) نیروهای تحریریه - که متهم به چپ‌گرایی بودند - تأمل برانگیز و تاریخ‌ساز هم شد. اسدالله و عبدالله از جمله شخصیت‌های کزادی تازه‌ای بودند که پس از رونق نام‌های قاسم‌کوری و... در روزنامه فکاهی توفیق متولد شدند. **توفیق**، اسدالله و عبدالله را فرزندان قاسم‌کوری معرفی می‌کرد و در این خصوص چنین اشاره‌ای داشت: «قاسم‌آقا دست انداخت گردن آقا جواد و رفت ولی جای خود را هم خالی نگذاشت. قاسم‌آقا دو تا گوینده لاله‌الاله‌الله از خود بجا نهاد که اسباب خدایبامرزیش باشند. اسدالله‌خان و عبدالله‌خان دو فرزند خلف او بودند ولی مردم عقیده داشتند که عبدالله‌خان بیشتر به آقا جواد رفته!» [۷] در چنین شرایطی، تکه‌کلام‌های طنزآمیز و کنایه‌آمیز به سرعت به دایره واژگانی عامه مردم وارد و در محاورات ایشان همچون اصطلاحات پیش‌پرده‌ها تکرار می‌شد و بین عوام دهان به دهان می‌گشت.^۶

(۹۰) **توفیق** این تکه‌کلام‌ها را به‌عنوان تیتیر یا در کنار کاریکاتورهای روی جلدش منتشر می‌کرد؛ از جمله «اول‌کن بابا اسدالله!» با تلفظ عامیانه «اول‌کن بابا آس دلّا» یا «الحمد و قل هو الله، از دست این اسدالله».

همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان شد، با توجه به زبان و فرهنگ عامیانه، بسیاری از این اصطلاحات از دل و زبان بطن اجتماع - مانند شاگرد اُرسی‌دوزها، شاگرد شوفرها یا کلاه‌مخملی‌ها و کلاه‌شابگاپوش‌ها - و بیشتر در فولکلور رایج ایشان گفته می‌شد و شاعران، پیش‌پرده‌نویسان و نویسندگان **توفیق**، آنها را استخراج و ساخته و پرداخته می‌کردند. در این نمونه مشخص، به

شنیده بود در حالی که به گوینده می‌نگریست، فقط می‌گفت: «قاسم‌کوریه!» یعنی خبر از اصل دروغ است و گاهی برای تأکید، در حال گفتن «قاسم‌کوریه» یک چشم خود را نیز می‌بست. عباس توفیق در این باره می‌نویسد: «...بلاخره جنابان آقایان قاسم‌کوری و آقا جواد اسم شریف‌شان از دهن‌ها افتاد و بی‌آنکه از آنان تقدیر یا ذکر خیری بشود، به دست فراموشی سپرده شدند. اگر از این بگذریم که ایرانی‌ها خوش‌بیشواز و بدبدرقه هستند، آقا جواد و قاسم‌آقا این آخری‌ها لطف و شیرینی خود را از دست داده بودند و از آنها تفاله‌ای بیش باقی نمانده بود و این یک اصل کلی است که تفاله را باید تُف کرد. اما چه بهتر که انسان موقع تُف کردن از حق نگذرد و بگوید: بابا الحق که مزه خوبی داشت!» [۶]

اما روزنامه فکاهی **توفیق**، به شکلی هوشمندانه از این ظرفیت در راستای بیان اختلافات و مجادلات رجال سیاسی^۷ به‌خصوص دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی

استفاده کرد و با خلق نقش و شخصیت‌سازی کوشید تا جلوی سانسور مطالبش را نیز بگیرد. موضع‌گیری‌های روزنامه **توفیق** برخلاف بسیاری از نشریات طنز و فکاهه وابسته به دیگر احزاب، به‌عنوان یک رسانه مستقل از دید مردم و افکار عمومی در خصوص تقابل‌های بین این دو رجل سیاسی، با خروج اجباری برخی از

۶. ریشه اختلاف و مجادله میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در سال ۱۳۳۱، از جایی شروع می‌شود که مصدق از مجلس شورای ملی تقاضا می‌کند «شش ماه اختیارات تام» به او (نخست‌وزیر) بدهند. با توجه به رأی اعتماد دوباره مجلس به مصدق و دستور ضمنی محمدرضا شاه پهلوی، با این امر مهم به‌سرعت موافقت می‌شود. اما این چراغ سبز مجلس با مخالفت برخی اعضای جبهه ملی در حاشیه نیز روبه‌رو بود؛ چون تا پیش از این به هیچ دولتی این حد اختیارات داده نشده بود. در نهایت، این لایحه تصویب می‌شود. بعد از مدتی دکتر مصدق به لحاظ فرجه زمانی، دوباره تقاضا می‌کند که این اختیارات تا یک سال دیگر تمدید شود و بار دیگر مجلس با این امر موافقت می‌کند. اما این بار در جبهه ملی شکافی عمیق‌تر از قبیل به وجود آمده است. حالا آیت‌الله کاشانی در رأس این جریان به مخالفت با این موضوع برمی‌خیزد. حسین مکی (نماینده) دکتر مصدق را به هیئت‌رئیس تشبیه می‌کند و از نمایندگی استعفا می‌دهد. مظفر بقایی (نماینده) سخنرانی مفصلی علیه تفویض اختیارات ادا می‌کند. نمایندگانی همچون علی شایگان، کریم سنجابی، حسین مکی و... می‌کوشند در دیدار با دکتر مصدق، او را از اصرارش برای داشتن این حد از اختیارات منصرف کنند که این تلاش هم بی‌فایده می‌نماید. در بیست‌وهفتم دی ۱۳۳۱، کاشانی در جایگاه ریاست مجلس (دوره هفدهم) اشاره می‌کند که طرح این لایحه مخالف

۷. قانون اساسی کشور است. به دنبال آن در بیست‌ونهم دی ۱۳۳۱، بازار را تعطیل می‌کنند و تظاهرات به نفع مصدق انجام می‌شود. سی‌ام دی ۱۳۳۱، آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق نامه می‌نویسد و با خطاب «قصد تجاوز به حقوق عامه را کنار بگذار»، بار دیگر او را از داشتن اختیارات برحذر می‌کند و این چنین، تنش‌ها بین این دو لحظه به لحظه بالاتر می‌رود.

۸. عباس توفیق می‌نویسد: «یکی از کفاش‌های سبزه‌میدان به نام اسدالله کفاش متوجه می‌شود کزادی که چند دقیقه پیش در دکان او ایستاده بوده، یک جفت کفش جیر او را زده است. ناگهان بیرون می‌آید و چند قدم آن طرف‌تر، دزد اُرسی خود را گیر می‌آورد و می‌گیردش به باد کتک. حالا زن کی بزین... در همین ضمن عده‌ای از شاگرد اُرسی‌دوزها دور معرکه جمع می‌شوند. گدای بدبخت در زیر لت‌وپار و مشت و لگد به غلط‌کردن افتاده بوده ولی در این قبیل مواقع آنچه البته به جایی نرسد فریاد است. شاگرد اُرسی‌دوزها هم ذوقشان گل کرده و دل‌شان به حال گدای دزد سوخته بود و با هم دم گرفته و گفته بودند: «اول‌کن بابا اسدالله!» و بلاخره این کلام را به دست شاگرد شوفرهایی که اغلب گذارشان از بازار و سبزه‌میدان است سپردند تا آن را بیروبراندند و چاشنی بزنند و در دهن‌های شیرین‌پسند مردم بگذارند...» [۸].

نظر می‌رسد اصطلاح «ول کن بابا اسدالله! بس کن بابا عبداللّه!» ناظر باشد بر تلقی همان اصطلاح «دنیا دو روزه...»؛ همان روحیه‌ای که اصطلاحاتی همچون «ولیش...» یا «جان من سخت نگیر...» را ساخته است و مضمون‌هایی مانند «این نیز بگذرد...» را در خود مستتر دارد. در آن سال‌ها وقتی کسی مطلبی را با شدت یا عصبانیت بیان می‌کرد، شنونده برای آرام کردن او می‌گفت: «ول کن بابا اسدالله!»؛ یعنی سخت نگیر، آرام باش، جوش نزن و... از این اصطلاح کذایی برمی‌آید که اسدالله‌خان مردی است سختگیر و غرغرو و به دنبال او، عبداللّه‌خان شخصیتی لجباز و یکدنده که هر کدام وقتی قصد کاری کند، دیگرول کن معامله نیست. جالب است که شدت پیگیری امور و تلاش و جهد آنها با مزاج و روحیه تاریخی ایرانیان سازگار نیست ولی در آن شرایط، این نوع اصطلاحات بیشتر مقبول می‌شد و بیشتر زبان به زبان می‌گشت.

در این مقطع، روزنامه **توفیق** (دوره دوم) به مدیریت محمدعلی توفیق و سردبیری هیئت تحریریه با نقش پررنگ‌تر حسین و عباس توفیق در تحریریه مکتوب، روی اختلاف دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی حساس می‌شوند و با قراردادن دو اسم مستعار «عبدالله» (مصدق) و «اسدالله» (کاشانی)، چندین بار هم‌آوردی بین این دو را در قاب جلدهای روزنامه هفتگی **توفیق** با قلم شناخته‌شده و متمایز «حسن توفیق»^۸ به تصویر و قضاوت مخاطب می‌کشاند. به نظر می‌رسد انتخاب و اطلاق نام «اسدالله»، نوعی تیپ‌سازی و القای یک‌سری خصوصیات از جمله «لجاجت»، «تعصب»، «بی‌منطقی» و... بر این شخصیت‌هاست که به‌ظاهر، منافع شخصی و حزبی را بر منافع ملی ارجح دانسته‌اند.^۹ بد نیست به خاطر داشته باشیم که در این برهه زمانی،

مهم‌ترین نشریات طنز و فکاهی –از جمله **چلنگر**، **باباشمل**، **شب چراغ**، **ماه** و...– تمرکز زیادی بر انتخاب طرح جلد کاریکاتوری خود داشتند و غلامعلی لطیفی، بیوک احمدی، پرویز خطیبی، روح‌الله داوری و... هر یک در نشریات خود مبتنی بر دیدگاه و مانیفست مطبوعه خود، اقدام می‌کرد به کشیدن کارتون و کاریکاتور. اما به‌طور مشخص این همه ماجرا نیست.

به‌ظاهر روزی در سال ۱۳۳۱، در تحریریه **توفیق** در شاه‌آباد (باغ سپهسالار) اسدالله شهریاری با نام مستعار شب‌کور، از به‌تعویق افتادن چندماهه حقوقش ناراضی بوده است و از محمدعلی توفیق (مدیر روزنامه) تقاضا می‌کند که حقوقش را پرداخت کنند. درست در همین حال، یکی دیگر از اعضای تحریریه با نام «عبدالله م.» با لحنی تمسخرآمیز و لوتی‌مسلك در جمع خطاب به شهریاری

(۱۰۰)

(۱۱۰)

(۱۲۰)

۸. حسن توفیق (۱۳۰۴-۱۳۹۶) کاریکاتورست و از مدیران روزنامه فکاهی توفیق و بزرگ‌ترین برادر از برادران توفیق بود که دوره سوم این مجله را منتشر کردند. دوره نخست کاری وی در تحریریه در خلال سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۳۲ است. اردیبهشت ۱۳۲۲، نخستین طرح جلد او با امضای «ح توفیق» منتشر و در هجده‌سالگی آرام‌آرام به جمع بزرگان هیئت تحریریه اضافه شد. در این دهه، طرح جلدهای **توفیق** از تنوع بالایی برخوردار است و آثار کاریکاتوری متنوعی از داوری، تجارچی، دولو، خطیبی، ماهر، یاسری، خرسندی، جاهد، معدنچی، میربابایی، محمص، نعمت‌اللهی، نیکزاد و دیگران روی جلد روزنامه دیده می‌شود. اما به فاصله اندکی از ورود حسن توفیق، محور اصلی کاریکاتورهای جلد، آثار حسن توفیق می‌شود. از خاطر نبریم که دوره دوم توفیق به مدیریت محمدعلی توفیق، از پیچیده‌ترین دوره‌های تاریخ مطبوعات فارسی به‌شمار می‌رود. از یک سو، با آزادی مقطعی مطبوعات روبه‌رویم و از دیگر سو، **توفیق** بارها و بارها به محاق سانسور و توقیف می‌رود و گاه با اسامی متفاوتی همچون **بیزان**، **بهرام**، **زندگی**، **مستحکم**، **دنیای امروز** و حتی نام **بابادم** منتشر می‌شود. طرح جلدهای حسن توفیق بر صفحه نخست این جراید، اصالت «توفیق‌ی» بودن آنها را امروز تأیید می‌کند. او در این دهه، با سردبیرانی همچون ابوالقاسم حالت، پرویز خطیبی، محمدامین محمدی، حسین فرزام‌بهبودی و برادرش حسین توفیق همکاری مؤثری داشت. سرلوحه زیر نشان‌ه نوشته مطبوعه در این دوره «بسی

می‌گوید: «ول کن بابا اسدالله!» و شهریاری هم کاملاً بداهه و از روی عصبانیت درجا پاسخ می‌دهد: «بس کن بابا عبداللّه!» ناگهان جمع تحریریه همگی به‌اتفاق دم می‌گیرند که: «ول کن بابا اسدالله! بس کن بابا عبداللّه!» و درست از لابه‌لای همین خنده‌ها و تکرارها حسن توفیق (کاریکاتورست) سوژه و ایده «ول کن بابا اسدالله!» را برای قرارگرفتن روی جلد انتخاب می‌کند. در برخی منابع و خاطرات گفته شده است که بعد از آن، شخص کاشانی و مصدق نیز از اطلاق این اسامی مطایبه‌وار به خود خشنود بودند.^{۱۰} حالا با ذکر این مقدمه به‌نسبت طولانی به سراغ جلدهای کذایی روزنامه **توفیق** و ماجرای تقابل اسدالله و عبداللّه می‌رویم.

بیست‌وپنجم دی ۱۳۳۱، در شماره ۱۰ **توفیق** هفتگی نخستین بار تقابل و اختلاف این دو شخصیت روی جلد به قلم حسن توفیق منتشر می‌شود. در این تصویر دکتر مصدق در سمت راست با پتویی چهارخانه بر دوش^{۱۱} در تقابل با عبای ساده آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله کاشانی در سمت چپ با هیبتی بزرگ در حال کشتی‌گرفتن با یکدیگرند و دورن‌آورد آنها نمایندگان مجلس در قامتی به‌مراتب کوچک‌تر نظاره‌گر این کارزارند. این تغییر ابعاد نشان‌دهنده انفعال نمایندگان و به‌خصوص اعضای جبهه ملی است که فقط تماشاگر این مبارزه‌اند و نه تنها تدبیری برای حل این مسئله به‌شکلی منطقی ندارند بلکه قدرت جدا کردن آنها را نیز ندارند. در اینجا کارتون‌نویست

رنج بردم در این سال سی / که بیرون کتم وارث داری! است که نشان از خط مشی سیاسی و فکری تحریریه و تصویریه آن دارد.

۹. عباس توفیق در جای دیگری می‌نویسد: «... در آنربوس نشسته بودم یکی از این افسرهای جدید شهرتانی ایست داد و سپس شاکرد شوفر آن را پایین کشید و برد. یکی از شوفر پرسید چی شده بود؟ شوفر با اوقات تلخی جواب داد: هیچی! به آقا گفته بودن «ول کن بابا اسدالله!» بدش آورده بود. حالا بردش شعبه. و بعد اضافه کرد: روزنامه **توفیق** به ازین کندتراش می‌که کاریش نمی‌کن!» [۹]

۱۰. عباس توفیق می‌نویسد: «می‌گویند وقتی که کارتون‌های «ول کن بابا اسدالله!» ما را نشان آیت‌الله داده بودند، خنده کرده و گفته بوده: «بیسوادها! خوب موضوعی گیرشون آورده! دیده دست از سرمون هم ورزنی‌دارن!» همه چنین می‌نویسد: «مصدق در آخر مجلس آشتی‌کنان با آیت‌الله که بازم دست‌بردار نبوده و می‌گفته در اعلامیه باید عقیده من دایر بر مخالفت با اختیارات ذکر شود، به‌شوخی گفته بوده: «ول کن بابا اسدالله!» ناگهان همه حتی خود آیت‌الله که قیافه عصبانی گرفته بوده، می‌زند زیر خنده و از آن منصرف می‌شود.» [۱۰]

۱۱. گفتنی است که لقب اصلی دکتر مصدق نزد روزنامه **توفیق** «صدراعظم تپوئی!» بود ولی به فراخور احوالات دکتر مصدق از اسامی دیگری نیز جابه‌جا استفاده می‌شد.

(حسن توفیق) با زیرکی - ناظر بر همان جدل لفظی در تحریریه توفیق و اعضای تحریریه تماشاچی آن - جملگی نمایندگان اعضای جبهه ملی (مکی، حائری زاده، بقایی، قنات آبادی، کریمی، شایگان، حسینی، معظمی) و همین طور دکتر مصدق و آیت الله کاشانی را با نام کوچک اسدالله معرفی کرده است. گویی در این شرایط هیچ کس نمی خواهد از موضع لجوجانه حزبی خویش به نفع عزت ملت پایین بیاید و در این ضیافت همگی به اسدالله بدل شده اند.^{۱۳} تیترا مطلب هم مؤید

(۱۵۰)

این نکته است که از خوانندگان می خواهد با صدای کلفت عبارت گویای «ولکن بابا اسدالله!» را خطاب به طرفین بگویند. به ظاهر هر طرف این معرکه خود را میرا از اشتباه می داند و دیگری را متهم به «اسدالله» بودن می کند! و این اولین دست به نقدترین مطایبه طنزآمیز کارتونیست با این واقعه است!

دوم بهمن ۱۳۳۱، در شماره ۱۱ توفیق هفتگی کاریکاتور جلد به تشدید اختلافات طرفین اشاره دارد. دو شخصیت، این بار اسدالله (کاشانی) در سمت راست تصویر و عبدالله (مصدق) در سمت چپ و دوباره با همان پتو بر دوش، در کسوت همان لباس های قبلی اما سواره بر خر شیطان روی طنابی (پل صراط) رودرروی یکدیگر صف آرایی کرده اند و قصد جنگ، جدل و هلاک یکدیگر را دارند. در میانه ایشان ملت بدون لباس و برهنه قرار گرفته و قصد میانجی گری داشته است و به تعبیری از نگاه کارتونیست، قربانی این جدال حماقت بار است. هر سه شخصیت دکتر مصدق، آیت الله کاشانی و ملت نگران و مستأصل در حال سقوط به کام جانوری شبیه ازدهايند. این جانور بر اساس تیپ و رنگ به کاررفته می تواند نمادی از فرصت طلبی و خودکامی عامل خارجی (امریکا) باشد که با سقوط هر کدام از طرفین مشاجره او را در اولین فرصت می بلعد. شخصیت «جیمبول»^{۱۳} در کناره ای نظاره گر و خوشحال و رقصان تصویر شده

(۱۶۰)

است. این بار، کاریکاتور نیست (حسن توفیق) که یخ کارش آب شده - با توجه به بازخوردهای مستقیمی که روزنامه از مخاطب و مردم در خصوص اسدالله گرفته - با نام خودش هم شوخی کرده و خود را نیز به عنوان بخشی از ماجرا «اسدالله توفیق» نامیده است. می توان گفت تا پیش از این طرح جلد، کمتر نمونه ای را مشاهده کرده ایم که مبین شوخی کارتونیست با نام اصلی خود و قراردادن نام مستعار کنایی علیه خودش باشد و این بدعت گذاری اولین بار درباره این موضوع بوده است که جای تأمل و تحسین دارد.^{۱۴}

(۱۷۰)

نهم بهمن ۱۳۳۱، در شماره ۱۲ توفیق هفتگی و در راستای آشتی کنان بین این دو شخصیت، عبدالله (مصدق) در سمت چپ ابتکار عمل را در دست دارد و

۸۰



پنجشنبه ۱۹ دی ماه ۱۳۳۰



نویسنده: دکتر علی انصاری

آقای رئیس! بنده کدام انگشتر را باید توی دوات بزنم؟

مجله توفیق
۱۹ دی ماه ۱۳۳۰

(۱۸۰)

بشکن زنان خطاب به اسدالله (کاشانی) در سمت راست می گوید: «من از تو... توقع نداشتم! تو از من [چیز]... می خواستی، عزیزجون من نداشتم!» حالت بشکن زدن دکتر مصدق می تواند نشانی از پویایی، خرسندی و پیشقدم بودن او برای حل مناقشه باشد. جالب تر اینکه دکتر مصدق پتو و در واقع عبایش را به دور کمر گره زده است و حالا با گذاشتن کلاه شاپگا، هیبت و تیپ کلاه مخملی ها را دارد و تیترا مطلب هم نشان دهنده لحن کلاه مخملی گونه اوست. حالت فیگور آیت الله کاشانی نشان می دهد که او پذیرای این دعوت نیست و به ظاهر بایستی اجباری در کار آشتی باشد. همان طور که پیش تر گفتیم، انتخاب تیترا خواننده را به یاد اشعار ریتمیک پیش پرده خوانی در تئاترهای موزیکال در آن سالها می اندازد

۱۲. به نظر می رسد در این طرح، کارتونیست گوشه چشمی به خاندان رشیدیان نیز داشته باشد؛ از جمله شخص اسدالله رشیدیان و برادرانش (سیف الله و قدرت الله) که پس از روی کار آمدن دولت دکتر مصدق، برای حفظ منافع دولت بریتانیا و سرنگونی دولت (وقت) تا وقوع کودتای سال ۱۳۳۲ بسیار کوشیدند. اعضای این خاندان معمولاً برای پیشبرد منافع خود از گروه های فشار استفاده می کردند و بالایی گری، تبلیغ، تهدید و تظاهرات به مقاصدشان دست می یافتند. در خصوص نفوذ اسدالله رشیدیان در دربار، همین بس که

بدانیم مأموران سیا توانستند به کمک وی، حکم عزل دکتر مصدق و حکم نخست وزیر سرلشکر زاهدی را از محمدرضا پهلوی بگیرند. ۱۳. در فرهنگ عامیانه به آدم فضول و زبان باز «جیمبول» گفته می شد که در همه کار مداخله می کند و از نگاه کارتونیست مظهر آن «حکومت بریتانیا» است. ۱۴. پیش تر در برخی نمونه ها حسن توفیق در کشیدن نقیضه های تصویری بر نگارگری ایرانی، با امضای رضاعیاسی نیز در فرم «عمل حسن (دو، سه) عباسی» شوخی کرده بود.

(۱۹۰) که اغلب آنها را خطیبی و حالت، دو شاعر طنزپرداز و سردبیر اسبق دوره دوم **توفیق**، سروده‌اند. بار دیگر امضای کارتون‌نویست «حسن توفیق سابق، اسدالله توفیق جدید» است که بی‌تردید، دستمایه خنده و مزاح مضاعف در تحریریه و جلب توجه مخاطب عامه نیز می‌شده است.

شانزدهم بهمن ۱۳۳۱، در شماره ۱۳ **توفیق** هفتگی مجلس آشتی‌کنان آیت‌الله کاشانی (سمت راست) و دکتر مصدق (سمت چپ) تصویر شده و در آن، مصدق هم‌چنان پتویش (عبایش) را دور کمر آویخته است. بار دیگر این جلد را حسن توفیق تصویر کرده است ولی این بار برخلاف شماره قبل، هر دو شخصیت در آغوش یکدیگر و حبیب‌وار مشغول ربوبی تصویر شده‌اند. واسطه این مجلس آشتی‌کنان، حضور شخصیت «ملت» است که در مقام تعارف ضیافت، تعظیم‌کنان هر دو را به میل کردن کاسه «آش همکاری» در سفره‌ای دعوت می‌کند که هم نمک‌پاش دارد و هم کاسه‌ای میوه؛ میوه‌هایی که روی هر کدام نام‌هایی نظیر نفت، شیلات، بحرین و... نوشته شده است. این نخستین جلد از این مجموعه است که در آن، مسئله نفت نیز به‌عنوان یکی از شروط همکاری مطرح می‌شود. کوچک‌بودن قامت ملت در این کارتون می‌تواند از منظر کارتون‌نویست، به نقش کم‌رنگ و بی‌اثر توده عوام در تعیین مشی این مناقشه تعبیر شود. شخصیت ملت با چپکی پر شال کمرش، خطاب به اسدالله‌خان و عبداللّه‌خان می‌گوید: «عبداللّه دولا دولا! یخ کرد ناهار به مولا!» و تیترا اصلی این است: «اسدالله دولا دولا! آش می‌خوری بسم‌الله!» در اینجا مرز شوخی از صرفاً تحریریه یک روزنامه فراتر رفته است و حالا این مردم‌اند که این دو رجال سیاسی را ریشخند می‌کنند. برای اولین بار در این مجموعه جلد‌های **توفیق**، حضور دیالوگ‌های ضمنی برای شخصیت‌ها را نیز مشاهده می‌کنیم؛ چنان‌که مصدق دوباره بشکن‌زنان می‌گوید: «الحمد و قل هو الله... از دست این اسدالله» و کاشانی نیز این دیالوگ را در حباب بالای سرش می‌گوید: «عبداللّه عزیزم... انقدر نگو مریضم». باز هم به نظر می‌رسد که عمد کارتون‌نویست برای آوردن دیالوگ در متن تصویر و به اصطلاح «شرح کارتون»، ارجاع‌هایی به تمارض‌های پیاپی مصدق برای عدم حضور در مجلس شورای ملی و مسائلی از این دست باشد. با فروکش شدت جدل‌های دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، پس از دو بار استفاده حسن توفیق از امضای «اسدالله توفیق»، دوباره کارتون‌نویست به امضای واقعی خود روی جلد بازمی‌گردد و بار معنایی شوخی را بر دوش تعبیرهای خلاقانه مخاطبان می‌گذارد. این مسئله نشان می‌دهد که تا چه اندازه روزنامه **توفیق** و شورای

(۲۲۰) سیاست‌گذار آن برای مخاطب عامه شخصیت و پرستیژ قابل می‌شدند و می‌کوشیدند در برابر سانسورسانسور حکومتی، امکان ساختن لطیفه‌های شفاهی به اسم «**توفیق**» را در اذهان مردم ایجاد کنند.

در طرح کاریکاتوری دیگری از همین شماره به قلم اردشیر محمصص – که آن زمان نوجوانی پانزده‌ساله است – به آشتی‌کنان اسدالله و عبداللّه با وساطت ملت در حضور جیمبول گریان با این ابیات اشاره شده است: «چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی / که یکسر مهربونی در دسر بی / اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت / دل لیلی از او شوریده‌تر بی». در این طرح، محمصص نشان می‌دهد که دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی علاقه‌ای به آشتی ندارند اما وجود شخصیت مقتدر ملت بانی آشتی است.

(۲۳۰) بیست‌وسوم بهمن ۱۳۳۱، شماره ۱۴ **توفیق** هفتگی مصادف با دوره‌ای است که دولت طی چند مرحله مذاکرات با شرکت نفت به نتیجه‌ای نرسید، پس دولت به فکر افتاد که موضوع فروش نفت ملی‌شده به متقاضیان خارجی را در دستور کار خود قرار دهد. چنین بود که تقاضای ایتالیایی‌ها در دست بررسی قرار گرفت و از سوی دیگر، نیازهای دولت ایتالیا در این زمان به نفت ایران نیز قابل توجه بود. پس حسن توفیق، در کارتون روی جلد این شماره به میمنت ورود نفتکش‌های ایتالیایی، مجلس بزم و طربی ترتیب داد که در آن آیت‌الله کاشانی (اسدالله)، دکتر مصدق (عبداللّه) و ملت (در هیبت لوتی) شادمان از ورود نفتکش‌های ایتالیایی به ایران (زن رفاصه) تصویر شدند.^{۱۵}

✓ (۲۴۰) جیمبول (در قامت نوکر مجلس) در کناره‌ای دست‌به‌سینه و گریان دیده می‌شود. فضای این کارتون تم عربی دارد و گویی کارتون‌نویست این نکته را مدنظر داشته است که به کشورهای عربی صادرکننده نفت نیز کنایه‌ای بزند. در این کارتون، استقلال در فروش نفت به‌عنوان دستاورد مهم همکاری دوقطبی کاشانی – مصدق همدوش رضایت ملت تصویر شده است.

۱۵. پس از ملی‌شدن صنعت نفت ایران، تقاضاهای متعددی برای خرید نفت ملی‌شده در نیمه دوم سال ۱۳۳۰ به تهران رسید و شرکت ملی نفت تا اواخر دی‌ماه همان سال مشغول بررسی پیشنهادات شد اما در عمل معامله‌ای انجام نگرفت. دولت‌های افغانستان، مصر، هند و ترکیه تمایل داشتند که نفت از ایران خریداری کنند و درخواست‌هایی از پاره‌ای کشورهای اروپای شرقی نیز رسیده بود. اما در عمل مداخله انگلستان و شرکت‌های عضو کارتل و مشکل ایران برای دست‌یافتن به وسایل حمل و نقل نفت، مانع عملی شدن این معاملات می‌شد. بعلاوه پاره‌ای از تقاضاها از اساس قابل توجه به نظر نمی‌رسید. درباره معامله با کشورهای اروپای شرقی هم دولت ایران، بنا به ملاحظات سیاسی – به‌ویژه بازتاب منفی که ممکن بود در خط مشی دولت آمریکا به وجود بیاید – تردید به خود راه می‌داد. مهندس چرخنده، رئیس کمیسیون فروش نفت خارجه، در مصاحبه‌ای در تاریخ بیست‌وهفتم آبان‌ماه ۱۳۳۱ با روزنامه‌های آن زمان، درباره میزان احتیاج ایتالیایی‌ها به نفت و علت تهیه آن از ایران گفته بود: «ایتالیادر حدود ۴ تا ۵ میلیون تن مواد نفتی در سال مصرف می‌کند و اخیراً ناچار شده است تمام نیازمندی نفتی خود را فقط در مقابل دلار تهیه کند و چون فاقد دلار کافی است احتمال می‌رود که در مصیقه افتد مگر اینکه درباره آن ارفاق شود. بنابراین واضح است که اگر دولت ایتالیا معامله تهاتری با ایران را در برابر نفت برقرار سازند، ایتالیا خواهد توانست فعلاً لاف ۲ میلیون تن نفت از ایران بگیرد و ایران هم تمام پول آن را در برابر اجناس مورد نیاز خود در ایتالیا خرج کند.»

حاج بابا



روزنامه حاجی بابا
شماره ۵۶

دربار رفته بود^{۱۶} و حواشی آن به قطع ارتباط دکتر مصدق با دربار منجر شد، حسن توفیق این جلد را طراحی می‌کند.

حسن توفیق، محمدرضا پهلوی و ثریا اسفندیاری (ملکه وقت) چادربسر را تصویر کرده است در حالی که قصد خروج از کشور (صفحه) دارند. دیالوگ شاه نیز خطاب به ثریا به بهانه سالگرد ازدواج آنها (بیست و سوم بهمن) نشان از قصد گذران تعطیلات رمانتیکشان دارد: «بیا برویم از این ولایت من و تو / تو دست مرا بگیر و من دامن تو!» و بار دیگر اسدالله (کاشانی) و برخی دیگر از رجال و عمال نظامی در حالی تصویر شده‌اند که از پشت لباس شاه را می‌کشند تا با زاری مانع از خروج او شوند و دیالوگ مستقیم آیت‌الله کاشانی می‌گوید: «مرو که ترسم شود، مرو که ترسم شود، کار و بار

(۲۲۰)

۱۶. در توطئه نهم اسفندماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق به درخواست شاه برای خداحافظی به دربار رفته بود. هم‌زمان تظاهراتی از طرف هواداران شاه ضد دکتر مصدق شکل گرفت که توطئه‌ای هدایت‌شده از طرف شاه برای به‌قتل‌رساندن او بود. ماجرا از این قرار بود که شاه به‌ظاهر به دکتر مصدق اطلاع می‌دهد که عازم مسافرت خارج از کشور است و تنها ایشان از این موضوع اطلاع دارند و لازم است که برای خداحافظی، نخست‌وزیر و وزرا به حضور شاه بیایند تا صحبت کنند. هنگام مذاکرات دکتر مصدق با شاه سفیر آمریکا، هندرسن، چندین بار از دکتر مصدق —از طریق پیغام تلفنی— می‌خواهد که از کاخ خارج شود و به منزلش برگردد تا با او مذاکراتی انجام دهد که این امر رخ نمی‌دهد. طرفداران شاه به هدایت آیت‌الله بهبهانی، شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) و تعدادی از افسران اخراجی ارتش و اراذل و اوباش جلوی کاخ حضور پیدا می‌کنند و پس از اینکه دکتر مصدق به‌جای در اصلی از در دیگری خارج می‌شود، به هدایت شاهپور حمیدرضا به خانه وی حمله می‌کنند. دکتر مصدق نیز از خانه خود به منزل پسرش، دکتر غلامحسین مصدق، و از آنجا به ستاد ارتش می‌رود و اقدام‌های لازم برای مقابله با این شورش را انجام می‌دهد.

۱۶. در توطئه نهم اسفندماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق به درخواست شاه برای خداحافظی به دربار رفته بود. هم‌زمان تظاهراتی از طرف هواداران شاه ضد دکتر مصدق شکل گرفت که توطئه‌ای هدایت‌شده از طرف شاه برای به‌قتل‌رساندن او بود. ماجرا از این قرار بود که شاه به‌ظاهر به دکتر مصدق اطلاع می‌دهد که عازم مسافرت خارج از کشور است و تنها ایشان از این موضوع اطلاع دارند و لازم است که برای خداحافظی، نخست‌وزیر و وزرا به حضور شاه بیایند تا صحبت کنند. هنگام مذاکرات دکتر مصدق با شاه سفیر آمریکا، هندرسن، چندین بار از دکتر مصدق —از طریق پیغام



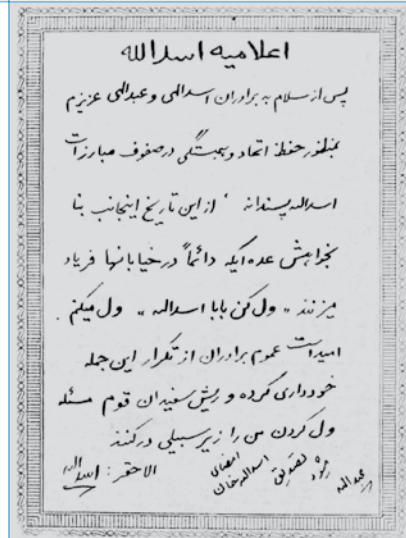
بناسبت آشتی کنان اسدالله و عبدالله
چه خوش بی مهر بونی هر دوسری که یکسر مهر بونی در دوسری
اگر مجنون دل شوریده‌ئی داشت دل لیلی از او شوریده تری

اما در میانه انتشار پیاپی جلد‌های توفیق، روزنامه فکاهی حاجی بابا نیز با توجه به اقبال ماجرای اسدالله و عبدالله نزد عامه، روی جلد شماره ۱۴۷ خود در اول اسفند ۱۳۳۱ به آن می‌پردازد. مطلبی دستنویس با عنوان «اعلامیه اسدالله» بدین شرح در این شماره منتشر شده است: «پس از سلام به برادران اسداللهی و عبداللهی عزیزم به‌منظور حفظ اتحاد و همبستگی در صفوف مبارزات اسدالله‌پسندان، از این تاریخ اینجانب بنا به خواهش عده‌ای که دائماً در خیابان‌ها فریاد می‌زنند «ول کن بابا اسدالله!» ول می‌کنم. امید است عموم برادران از تکرار این جمله خودداری کرده و ریش‌سفیدان قوم مسئله ول کردن من را زیرسبیلی در کنند. (لاحقر: اسدالله)» و در پایین نامه پاراف عبدالله با جمله «امضای اسدالله‌خان تصدیق می‌شود، عبدالله» دیده می‌شود. این طرح جلد روزنامه حاجی بابا را می‌توان در همان راستای آشتی‌جویی میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی تصور و تعبیر کرد که می‌کوشید آتش مجادلات میان طرفداران دو طیف را فرونشاند. حاجی بابا در همین شماره با اشاره به میتینگ‌های طرفداران آیت‌الله کاشانی طی یک آگهی می‌نویسد: «امروز ساعت ۴/۵ بعد از ظهر خبر رسید که اسدالله بنا به خواهش عده‌ای از هواداران خود ول کرده است!» اما این آشتی‌جویی عمری همچون شرر دارد و بار دیگر اختلافات طرفین نمایان می‌شود.

(۲۵۰)

(۲۶۰)

چهاردهم اسفند ۱۳۳۱، در شماره ۱۷ توفیق هفتگی و پس از اقدام به ترور مصدق (نهم اسفند ۱۳۳۱) که به درخواست نمایشی شاه برای خداحافظی به



روزنامه حاجی بابا
اول اسفند ۱۳۳۱

اسدالله! امضای حسن توفیق در پایین صفحه خودنمایی می‌کند. گفتنی است این جلد نیز در زمان انتشار به چاپ دوم رسید. سیزدهم فروردین ۱۳۳۲ در شماره ۲۰ توفیق هفتگی، تصویرسازی کارتون‌نویست از مراسم سیزده به در سیاسی است که در آن، دکتر مصدق پتو بر دوش در حال گره زدن سبزه می‌خواند: «سیزده به در، سال دگر، بی سرخر، بشکه بغل، بی دردسر» و از سوی دیگر، جیمبول و عموسام دست در دست هم می‌خوانند: «نفتک خوشگل ایران منو کشت / ماری ماری من و خواست و من ماری رو / ای سال برنگردی / صد سال برنگردی» که در واقع، به سال ملی شدن نفت اشاره می‌کند. اما در تقابل با دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی در حال نشان دادن مسیر تازه‌ای به عموسام و جیمبول است: «بیا بریم شاه چراغ دخیل ببندیم!»

بیستم فروردین ۱۳۳۲، در شماره ۲۱ توفیق هفتگی حسن توفیق در یکی از متفاوت‌ترین روی جلد‌های خود، در حالی شاه و ملکه را در هیبت دو گربه بر خوان پلو (حکومت) تصویر می‌کند که زیر پای شاه، گزارش هیئت هشت نفره مجلس قرار دارد.^{۱۸} بر کشاله ران گریه تاجدار (شاه) جای زخمی خودنمایی می‌کند که اشاره‌ای آشنا بر بهانه شاه جهت ترک ایران و معالجه آن است. اسدالله بیرون از اتاق و از پشت پنجره تنها نظاره‌گر است که نشانه‌ای از

(۳۰۰)

۱۸. اشاره‌ای است به همان هیئت هشت نفره از نمایندگان مجلس با شرکت علی شایگان، کریم سنجایی، حسین مکی و... که نزد دکتر مصدق رفتند تا او را از اصرار بر تمديد اختیارات منصرف کنند. اما موفق نشدند.



سیزده به در سیاسی

مجله توفیق
ش ۱۳۰۲ فروردین ۱۳۳۲.

من کساد / بیا که آخر پته، بیا که آخر پته، دست دشمنم فتاد / بگو که ای بی وفا می‌روی چرا؟! آه... می‌روی چرا؟! از زاویه‌ای ناظر، اما بار دیگر شخصیت «ملت» را می‌بینیم که با تکه کلام کنایه آمیز «ول کن بابا اسدالله!» و «اسدالله خان ره‌اش کن!» دوباره نقش نمادین «اسدالله» بودن و تملق و جانبداری افراطی‌اش از شاه را به آیت‌الله کاشانی یادآور می‌شود و تأکید می‌کند که این مسئله از دید ملت پنهان نیست. تیترا اصلی هم چنان عبارت «اسدالله خان ره‌اش کن!» است. از نکات تأمل برانگیز این شماره، تجدید چاپ آن و رسیدن به چاپ دوم است که نشان از بازخورد و ارتباط پویا و فعال مخاطب با روزنامه دارد و نشان می‌دهد مردم با کارا کتر اسدالله همزادپنداری بیشتری پیدا کردند.

(۲۸۰)

بیست و یکم اسفند ۱۳۳۱ در شماره ۱۸ توفیق هفتگی، مشاهده می‌کنیم که پس از واقعه نهم اسفند (سفر شاه و ملکه به خارج از کشور) بار دیگر اختلاف بر سر قدرت میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق نمایان می‌شود و اوج‌گیری دوباره جدل میان این دو شخصیت از چشم روزنامه توفیق نیز پنهان نمی‌ماند.

این بار کارتون‌نویست با ارجاع به داستان «زیور و کشور»^{۱۷} نقیضه کارتون ساخته و دکتر مصدق (سمت چپ) و آیت‌الله کاشانی (سمت راست) را با هیبتی کودک‌وار مشابه زیور و کشور، نشان داده و عروسک (دستاویزی از قدرت در ایران) را به دست‌شان داده است که بر سر مالکیت انحصاری آن می‌جنگند و این مضمون پیش‌پرده‌ای را این بار برخلاف همیشه در بالای صفحه کوک کرده است: «ما بچه‌های رشتیم / از جان خود گذشتیم / با خون خود نوشتیم / ول کن بابا

(۲۹۰)

است. پس کارتون‌نویست **توفیق ریاست** مجلس را در قامت دختر (باکره) تصویر کرده است و برای نشان دادن عزم آیت‌الله کاشانی او را در حالی نشان می‌دهد که کشف لباس روحانیت کرده و به اصطلاح فرنگی پوش شده است و از زبان اسدالله خان (خواستگار) می‌سراید: «خداوندا دلم یک جایی بنده/ همون جایی که ایوانش بلنده/ ماری! ماری! منو می‌خواد و من ماری رو...» بیست‌وهشتم خرداد ۱۳۳۲، در شماره ۳۰ **توفیق** هفتگی کارتون‌نویست ایده‌پرداز با استفاده از یک نقیضه کارتون (تصویری) و ارجاع به حکایتی از باب اول گلستان (سیرت پادشاهان)، محمدرضا پهلوی را در هیبت ملکی تصویر می‌کند که سیب (اصل قانون) را از درخت قانون اساسی می‌کند و ضمن نشان دادن گاززدن او به سیب، دو بیت سعدی را نیز در پایین طرح جلد آورده است: «اگر ز باغ رعیت، ملک خورد سببی / برآوردن غلامان او درخت از بیخ/ به پنج بیضه که سلطان، ستم روا دارد/ زند لشکرانش هزار مرغ به سیخ». جالب‌تر اینکه بار دیگر اسدالله خان را در کنار برخی از نمایندگان وابسته به دربار در حال کمک به کندن درخت قانون اساسی

(۳۳۰)

مجله توفیق
ش ۳۰، ۲۸ خرداد ۱۳۳۲.

مجله توفیق
ش ۲۹، ۲۱ خرداد ۱۳۳۲.



مجله توفیق
اردیبهشت ۱۳۳۰

مجله توفیق
فروردین ۱۳۳۲

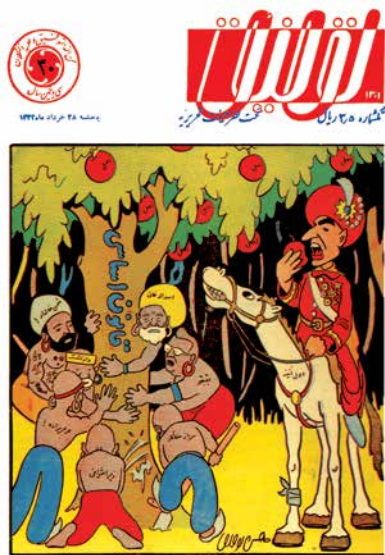
بی تفاوتی دربار نسبت به اوست و در عین حال، دکتر مصدق به سبب نزدیکی به دربار با درآوردن صدای گربه سر صلح و آشتی را با شاه باز می‌کند: «پس تو بسم‌الله، من معو!!!» شخصیت ملت با شمایل همیشگی و چپق پرشال کمرش، در تعجب از این رفتار دکتر مصدق است که از طرف کاریکاتوربست، نه عبدالله و نه صدراعظم پتویی بلکه «دکتر صدقه» نامیده شده است! در واقع، از این شماره مشاهده می‌کنیم که توفیق، دکتر مصدق را با لقب «دکتر صدقه» هم معرفی می‌کند. این امر می‌تواند کنایه‌ای از حمایت‌های آشکار و نهان وی از حاکمیت باشد که همین مسئله نیز از چشم بی‌طرف روزنامه **توفیق** پنهان نمانده است!

(۳۱۰)

سی‌ویکم اردیبهشت ۱۳۳۲، در شماره ۲۷ **توفیق** هفتگی اسدالله خان (کاشانی) پابره‌نه اما سوار بر خر لنگ و خسته (ریاست مجلس) با عهدوعیال قصد تاختن (ریاست و مقابله با دکتر مصدق) دارد و ملت در تلاش برای متوقف کردن اوست. کارتون‌نویست ذیل تیتیر «ملت با ریاست مجدد کاشانی مخالف است» از زبان حال اسدالله آورده است: «خداوندا سه درد آمد به یکبار/ زن زشت و خر لنگ و طلبکار...»

(۳۲۰)

بیست‌ویکم خرداد ۱۳۳۲، در شماره ۲۹ **توفیق** هفتگی هم‌چنان مشاهده می‌کنیم که آیت‌الله کاشانی به دنبال راهی برای دست‌یافتن به کرسی ریاست مجلس





مجله توفیق
تیر ۱۳۳۰

رفته بود.^{۲۰} پس از مدت‌ها غیبت دکتر مصدق روی جلد **توفیق**، با شکست آیت‌الله کاشانی در کسب ریاست مجلس، کارتون‌نویست **توفیق** بار دیگر هر دو را در قامت ارجاعی به داستان آفرینش (آدم و حوا و فریب شیطان) تصویر کرده است. خورشید در حال غروب است و نیمرخ اسدالله‌خان برهنه در هیبت آدم و نیمرخ برهنه عبدالله قوزی (با توجه به حالات بدنی دکتر مصدق) در هیبت حوا و یک مار (اکثریت نمایندگان مجلس) آویخته بر درخت مجلس که میوه ممنوعه (تنبان ریاست) را به جانب دکتر مصدق تعارف می‌کند و این قول به‌عنوان شرح ماجرا آمده است: «بود واجب که بهر ستر عورت، (معظم) را دهی ای مار، شلوار/ مده آن را به «اسدالله» زیرا، کزین مؤمن نمی‌آید دگر کارا»، به‌جرات می‌توان این جلد **توفیق** را یکی از تندترین هجاهای تصویری علیه آیت‌الله کاشانی و حتی نخست‌وزیر به شمار آورد؛ هرچند کارتون‌نویست به صورت ضمنی از دکتر مصدق حمایت کرده که او را در پذیرش گناه ناچار تصور کرده است. هجدهم تیر ۱۳۳۲، در شماره ۳۳ **توفیق** هفتگی و در ادامه مجادلات و صف‌کشی طرفداران دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، حسن توفیق در عیان‌ترین تقابل ممکن، دکتر مصدق را دوباره پتوبردوش! (سمت چپ) روی جلد آورده است که خطاب به اسدالله‌خان (سمت راست) علامت دماغ‌سوختگی نشان می‌دهد و «دماغت سوخت: الاسکا!»^{۲۱} می‌گوید. جالب اینجاست که «دکتر صدقه» دستش را به حالت تحکم در برابر اسدالله‌خان گرفته است که دستی گره‌کرده همراه تسبیح دارد.

یکم مرداد ۱۳۳۲، در شماره ۳۵ **توفیق** هفتگی با جلدی روبه‌رویم که به واقعه سی‌ام تیر ۱۳۳۱ ارجاع دارد.^{۲۲} در این طرح، ملت به شکل گاو نر ایرانی

(۳۶۰)

(۳۷۰)

دعوت مردم به راه‌پیمایی علیه دولت قوام، در روز سی‌ام تیر طی بیانیه‌ای اعلام کرد که اگر لازم شود کفن‌پوش به خیابان می‌آید. او در پیامی خطاب به شاه گفت: «به اعلی‌حضرت بگویند اگر بی‌درنگ دکتر مصدق بر سرکار برنگردد شخصاً به خیابان خواهیم رفت و دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم مستقیماً متوجه دربار خواهیم کرد...» به دنبال اولین اعلامیه مخالفت آیت‌الله کاشانی با صدارت قوام، بازار تهران از بیست‌وششم تیر تعطیل شد. تظاهرات گسترده مردم به درگیری منجر شد و حداقل ۶۹ کشته و ۷۵ مجروح برجای گذاشت طرفداران دکتر مصدق، خیابان‌های تهران و دیگر شهرستان‌ها را قبضه کردند. حدود ظهر سی‌ام تیر، شاه با تلفن به مهندس رضوی، نماینده کرمان و نایب‌رئیس مجلس، اعلام کرد که قوام معزول شد. به این ترتیب، سرانجام با قیام پیروزمندانه مردم به رهبری آیت‌الله کاشانی ظرف چند روز دولت قوام ساقط و در روز بیست‌ونهم تیرماه، دکتر مصدق پیروزمندانه برمسند نخست‌وزیری ایفا شد.

۱۹. هم‌چنین کاریکاتوریست وقتی از نمادهای قصه‌های عامیانه استفاده کرده است، بازسازی قصه‌های عامیانه از نظر شیوه ترسیم، نزدیک به شیوه نقاشی سیاه‌قلم سنتی است که در کتاب‌های چاپ سنگی به‌وفور نمونه‌های آن را مشاهده می‌کنیم. ۲۰. با برکناری آیت‌الله کاشانی، عبدالله معظمی ریاست مجلس را در دست گرفت ولی جلسات مجلس هفدهم فقط تا هجدهم تیر ادامه یافت و وقتی موضوع استیضاح دکتر مصدق مطرح شد، هواداران او مجلس را از اکثریت انداختند و مانع برگزاری نشست رسمی شدند. ۲۱. نوعی بستنی یخی با چوب. ۲۲. نقطه‌عطف زندگی سیاسی آیت‌الله کاشانی را در سی‌ام تیر ۱۳۳۱ می‌توان جست‌وجو کرد. در رویداد سی‌ام تیر او با نخست‌وزیری قوام مخالفت کرد و با نامه‌ای به دربار خواستار ادامه نخست‌وزیری دکتر مصدق شد. استعفای دکتر مصدق و آمدن قوام‌السلطنه، ملت را برانگیخت و آیت‌الله کاشانی ضمن

مملکت از ریشه مشاهده می‌کنیم! ذکر این نکته خالی از لطف نیست که به یاد بیاوریم یکی از خصوصیات کاریکاتور و هدف اصلی کاریکاتوریست، فشرده‌گی مضامین در خطوط تصویر و انتقال سریع و ناگهانی موضوع و سوژه به مخاطب است؛ از این قرار کاریکاتور اصولاً نباید قصه بگوید. اما در کاریکاتورهای روزنامه **توفیق** از قصه‌گویی به‌هیچ‌عنوان پرهیز نمی‌شود و حتی استناد به قصه/حکایت‌های کلاسیک ادبیات ایران یکی از نقاط قوت کارها به حساب می‌آید.^{۱۹}

(۳۴۰)

چهارم تیر ۱۳۳۲، شماره ۳۱ **توفیق** هفتگی مقارن شکست لابی (رایزنی) آیت‌الله کاشانی برای ورود به مجلس است. کارتون‌نویست، نماینده ملت را در حالی نشان داده است که آیت‌الله کاشانی را به بیرون از ساختمان هدایت می‌کند (هل می‌دهد). اسدالله‌خان هم از شدت فشار ملت عمامه از سرش افتاده است و دستانش به حالت تسلیم بالاست و می‌گوید: «من که دارم می‌رم، چرا هلم می‌دی!» پاره‌شدن تسبیح اسدالله‌خان هم نشانه دیگری بر تعبیر بربادرفتن رؤیاهای اوست. حضور دو وزن صیغه و آغاشمس چسبان در پای اسدالله‌خان هم دال بر طایفه همدستان اوست که گویی تیر جملگی شان بر سنگ نشسته است.

(۳۵۰)

یازدهم تیر ۱۳۳۲، شماره ۳۰ **توفیق** هفتگی مقارن با برکناری آیت‌الله کاشانی در دهم تیر ۱۳۳۲ است که با تلاش حامیان مصدق از ریاست مجلس هفدهم کنار

این اتفاق، پررنگ‌ترین نقش متعلق به حسن توفیق (کاریکاتوریست) است. پانزدهم مرداد ۱۳۳۲، در شماره ۳۷ توفیق هفتگی شدت انتقادات این نشریه نسبت به آیت‌الله کاشانی بیشتر از قبل شده و در عمل قبح آن ریخته است. اسدالله خان، عموسام و جیمبول به مناسبت اعلام نتیجهٔ رفراندوم تهران در حالی تصویر شده‌اند که هر سه، شلوار به پا ندارند و کک به تنبان‌شان افتاده است و شخصیت ملت خندان بر تابلو اتاق نظاره‌گر آنهاست!... و این آخرین شماره‌ای است که در آن به شخصیت اسدالله اشاره شده است و چنانچه می‌دانیم با وقوع کودتای اواخر مرداد ۱۳۳۲ و توقیف روزنامهٔ فکاهی توفیق (دورهٔ دوم) پرداختن به این سوژه پایان می‌پذیرد. در واقع، اگرچه طنز روزنامه‌ای در سال‌های منتهی به کودتای سال ۱۳۳۲، به‌شدت رنگ و بوی سیاسی گرفت و اغلب در خدمت تشکل‌ها، احزاب و تفکر چپ و... درآمد، حداقل با هدف ایجاد جذابیت بیشتر و ارتباط نزدیک‌تر و تأثیرگذاری عمیق‌تر بر قشر قابل‌اعتنای روزنامه‌خوان، مطبوعات طنز

(۴۰۰)

مجله توفیق
شهریور ۱۳۳۱

مجله توفیق
شهریور ۱۳۳۱



مجله توفیق
۱۵ مرداد ۱۳۳۲

مجله توفیق
۱۷ مرداد ۱۳۳۰

تصویر شده است که با حمایت‌های دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی توانست در برابر حاکمیت و نظر محمدرضا شاه مقاومت کند. احمد قوام و جیمبول هم در برابر ارادهٔ ملت (گاو) با شعار «آدم عاقل چیزشو با شاخ گاو دعوا نمی‌ندازه!» با اشارهٔ مستقیم به تاریخ سی‌ام تیر ۱۳۳۱ به هلاکت رسیده‌اند. قطعه‌شعر طنزی در بالای صفحه متضمن این پیروزی و گفتهٔ آیت‌الله کاشانی خطاب به شخص اول کشور (شاه) است: «چو شاخ گاو باشد قدرت خلق / که در هر جا ره خود را کند باز / به جنگش ابلهی گر آورد روی / شود روز سیاه بختش آماز / هر آنکس در بر نیروی ملت / ز خامی نغمهٔ شومی کند ساز / معلق می‌شود خواهی نخواهی / شده ثابت هزاران بار این راز / بلی با شاخ گاو ای شخص عاقل / فلان خویش را دعوا میندازه!» ابتکار حسن توفیق، پیش‌بینی همین اتفاق و شوریدن مردم علیه برخی دیگر از رجال در سی‌ام تیر ۱۳۳۲ است که به شکل تصور همان گاو و حضور برخی نفرات دیگر در قالب کارتون در دل کارتون در گوشهٔ تصویر، نشان داده شده است. در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که بر اثر تکرر استعمال نام اسدالله طی چند ماه، در عمل این نام روی کاشانی ماندگار می‌شود و در رخ دادن

(۳۸۰)

(۳۹۰)



نام دزد اما سر انداخته ملا نصرالدین بود!



نام دزد اما سر انداخته ملا نصرالدین بود!

پیوندشان را با فرهنگ مردم به شکل تجربی و غریزی عمق بخشیدند. کارتون و کاریکاتور به عنوان یک محصول تازه رسیده به بازار طنز ترسیمی، دوستداران و مشتریان بسیاری پیدا کرد و از این رهگذر، صدرنشین و زینت بخش صفحه اول روزنامه‌های فکاهی شد و جایگاه انحصاری ویژه‌ای برای خود دست و پا کرد. با عنایت به این موقعیت استثنایی، گردانندگان روزنامه‌های فکاهی،

(۴۱۰)

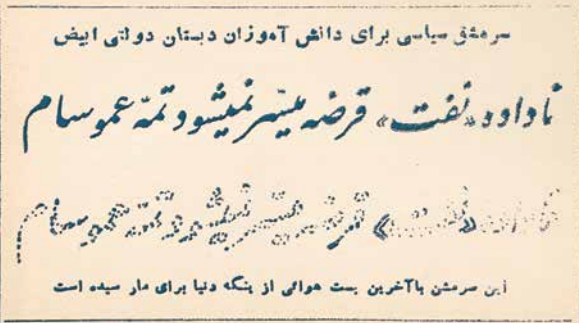
بیشترین انرژی خود را برای تهیه و چاپ کاریکاتورهای چشمگیر رنگی^{۲۲} با موضوع‌های محبوب مردم روی جلد مجله صرف کردند و اگرچه کاریکاتوریک پدیده وارداتی بود، در بازپردازی و ارائه فرهنگ مردم را بر آن تحمیل کردند. از مجموعه جلد‌های بررسی شده به خوبی می‌توان ردپای استفاده از فرهنگ عامه را به عنوان شگردی مشاهده کرد که کارتون‌بست در جلب توجه مخاطب در مجادلات دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی به کار بسته است. هم‌چنین در تهیه کاریکاتورهای روی جلد این مجموعه، به استفاده از شعر، ترانه و تصنیف در فضایی ایرانی توجه بسیاری شده است. اغلب در این کاریکاتورها جلوه‌هایی از فرهنگ مردم با تکیه بر اعتقادات، خرافات، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، کنایات، اشعار، ترانه‌ها، اسطوره‌ها، نمادها، موجودات افسانه‌ای، شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای و... طراحی شده است. در واقع، آنچه در این نوشتار بدان اشاره شد، بخشی از بااهمیت‌ترین جلوه‌های فرهنگ مردم متأثر از فضای سیاسی بود که

(۴۲۰)

مجله ماه
شماره اول، مهر ۱۳۳۰
طرح اثر حسن توفیق



- صفحه بعد -
مجله توفیق



در کاریکاتورهای روی جلد استفاده شده و توأمان در ایجاد هویت ملی‌گرایی روزنامه توفیق نیز تأثیر انکارناپذیر داشته است. البته نباید از نظر دور داشت که کاریکاتورهای روی جلد، نه محصول ذوق یک نفر (طراح آن) بلکه برآیند اندیشه و کار مجموعه هماهنگی از طنزپردازان و کارتون‌بست‌ها در زمان و مکانی ویژه است؛ گروهی که هم فرهنگ مردم را می‌شناختند و به آن باور داشتند و هم طنز مکتوب و ترسیمی را خوب می‌نوشتند و می‌کشیدند. (برای مشاهده و بررسی همه کاریکاتورهای ذکر شده در این مقاله می‌توانید به وب‌سایت پژوهش‌های فرهنگی تهران به نشانی tehcr.ir مراجعه کنید.)

مشکی بود که خطوط محیطی و نقاط سیاه‌رنگ تصویر را تقویت می‌کرد. این فرآیند، با همه زیبایی دو اشکال عمده داشت. اول اینکه، همه کارتون‌بست‌ها با آن آشنا نبودند و تنها عمده معدودی بر شناخت رنگ و ترکیب آنها تسلط داشتند و دوم اینکه، با همه دقت و وسواس صرف‌شده برای این کارگاهی در شماره‌گذاری یا در لیتوگرافی اشتباهی صورت می‌گرفت و رنگ‌ها جابه‌جا می‌شد. در دهه‌های بعدی، یک ورق کاغذ پوستی روی کار می‌کشیدند و سپس در محل‌های مدنظر، نمونه رنگ را با گواش یا مدادرنگی و حتی چسباندن تکه‌ای کاغذ رنگی و با یادداشتی در کنار آن، به اطلاع لیتوگراف می‌رساندند و او پس از تفکیک رنگ، عین آن را روی زینک منتقل می‌کرد.

۲۲. پس از شهریور ۱۳۳۰ با آمدن شیوه‌کلیشه-گرا و ور به ایران، نشریات طنز امکان چاپ کاریکاتورهای رنگی را می‌یابند. این کاریکاتورها به شیوه قلم و مرکب به صورت مشکی کشیده و به گراوورسازی ارسال می‌شد. در آنجا به وسیله دوربین‌های عکاسی مخصوص، اغلب سه فیلم و کمی بعد چهار فیلم از کاریکاتور سیاه‌وسفید تهیه و نزد کاریکاتوربست بازرس فرستاده می‌شد. کاریکاتوربست این فیلم‌ها را -که هیچ تفاوتی با هم نداشتند- به ترتیب و با در نظر گرفتن هر شماره برای یک رنگ یا تلفیق شماره‌ها، شماره‌گذاری و کدگذاری و سپس دوباره به گراوورسازی ارسال می‌کرد. در آنجا فیلم‌ها طی فرآیند فنی روی زینک، کپی و به صفحه دیگری بسته می‌شد. رنگ چهارم فقط

منابع

۱. حدادی، نصرالله. ۱۳۹۴. کدام کودتا: نگاهی به نقش ارادال و اوپاش در کودتای ۲۸ مرداد. روزنامه ایران، ۱۳۹۴/۵/۲۸.
۲. خطیبی، پرویز. ۱۳۲۶. مجموعه‌ای از تصنیف‌های فکاهی. جلد دوم. تهران: ص ۲۰۴.
۳. خطیبی، پرویز. ۱۳۷۳ (۱۹۹۴م). خاطراتی از هنرمندان. به کوشش فیروزه خطیبی. لس‌آنجلس، انتشارات بنیاد فرهنگی پرویز خطیبی: ص ۳۹.
۴. خطیبی، پرویز. ۱۳۳۳. فستیوال بخارست و سفر شوروی. تهران: ص ۵۲.
۵. خطیبی، پرویز. ۱۳۲۵. تصنیف‌های هفتگی رادیو. جزوه ۴۰۲. تهران: ص ۱۴.
۶. ۸، ۷، ۹ و ۱۰. توفیق، عباس. ۱۳۳۱. ول کن بابا اسدالله، بس کن بابا عبداللّه، به قلم خاله‌سوسکه. هفته‌نامه توفیق، شماره ۱۳: ص ۳.

نفت و بازی های سیاسی در ترازوی کاریکاتور

اسماعیل عباسی

از روزگاری که فیلیپون^۱ نقاش و کاریکاتوریست معروف فرانسوی، یک کاریکاتور سه صحنه ای از لوئی فیلیپ، لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه، کشید و چهره او را به شکل گلابی تصویر کرد^۲، کاریکاتور به مثابه دیگر اسناد مهم تاریخی در دوره های گوناگون اعتبار پیدا کرد. کاریکاتورهای مطبوعاتی در ایران در دهه ۲۰ شمسی مجال بروز یافتند و با استقبال وسیع مردم روبه رو شدند؛ دهه ای که از یک سو، به دهه پر آشوب و از سوی دیگر، به دوره برآمدن آزادی های سیاسی شهرت یافته است. بی تردید، ملی شدن نفت ایران به عنوان مهم ترین رخداد سیاسی آن دوره حساس به حساب می آید و در همان عصر، کاریکاتورهای مطبوعاتی در کنار پرداختن به موضوعاتی مثل نقد استبداد و دفاع از آزادی و عدالت اجتماعی، نقش مهمی نیز در آگاه کردن جامعه از اتفاقات آشکار و پشت پرده مسائل نفت با زبان طنز تصویری داشتند. پیش از پرداختن به نمونه هایی از این کاریکاتورهای تاریخی – بیشتر از نشریه معروف و پر طرفدار **توفیق** – چکیده ای از وقایع مهم مرتبط با ملی شدن نفت را از نظر تان می گذرانم که با سیاست ها و مداخله های انگلیس، امریکا و هم چنین همسایه بزرگ شمالی ایران، اتحاد جماهیر شوروی، رقم خورده است.

با پایان جنگ جهانی دوم، نشانه های رویارویی تازه ای میان متفقین دیروز آشکار شد. رهبران امریکا و انگلیس در گرماگرم مقابله با قوای هیتلر، بی شک به آماج مشترکی می اندیشیدند که با فروختن آتش جنگ پیش رو داشتند. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی! تا پیش از جنگ، حکومت ایدئولوژیک شوروی و اشتباهی پایان ناپذیرش برای صدور انقلاب اکتبر، برای قدرت های بزرگ غربی رعب انگیز بود و باید به هر قیمتی، سازوکارهای مناسب و کارساز علیه این تهدید جدی را تدارک می دیدند. اما پیشدستی آلمان نازی برای

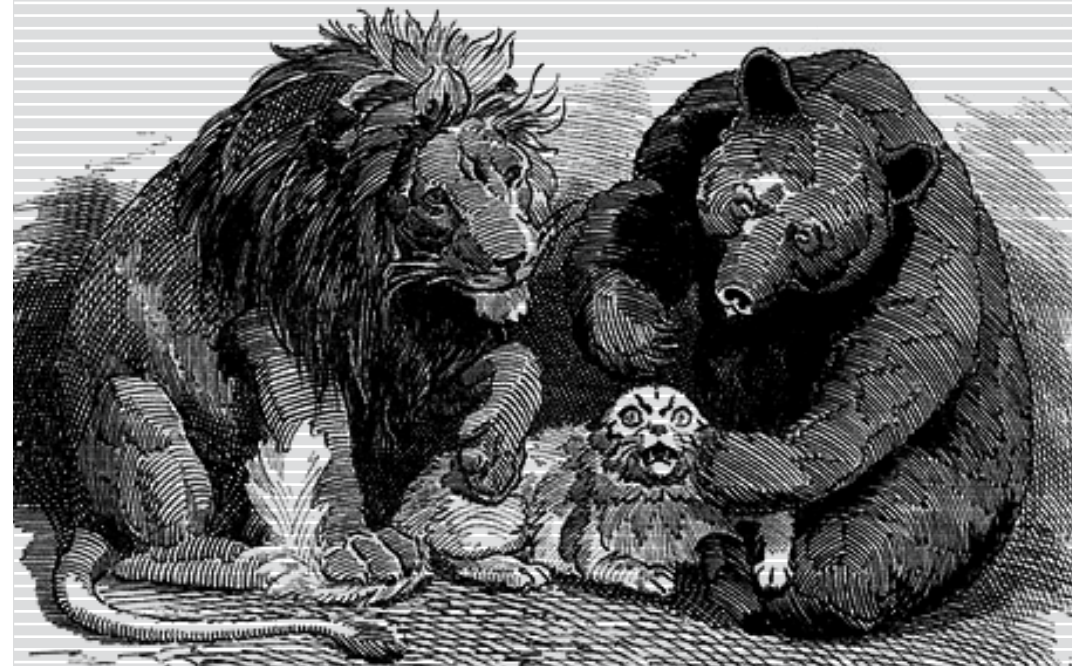
(۱)

1.Charles Philipon
(1800-1861).

۲. گلابی در فرانسه
به عنوان نماد سادلوخی
و حماقت شهرت دارد.

(۱۰)

- صفحه قبل -
گره (ایران)
بین شیر (انگلیس) و
خرس (روسیه)
گیر افتاده است
مجله پانچ، ۱۹۰۲.



THE HARMLESS NECESSARY CAT.

مه‌ار قدرت‌های رقیب با قدرت نظامی، آرایش نیرو و صف‌بندی قدرت‌های نظامی جهان را دگرگون کرد و جبر زمانه سرکردگان نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی را در یک جبهه واحد نظامی در برابر توسعه‌طلبی‌های رایش سوم قرار داد. در روزهای واپسین جنگ جهانی دوم، با رسیدن پیشگامان ارتش سرخ به برلین و برافراشته‌شدن پرچم مزین به داس و چکش انقلابی بر فراز عمارت تاریخی آن شهر، خطر برتری نظامی ابرقدرت کمونیستی بر رقبای غربی سر برکشید و آن دلمشغولی کهنه غرب را درباره شوروی زنده کرد. ایران در اوج جنگ جهانی دوم، پل پیروزی متفقین لقب گرفته بود. اما به مصداق مَثَل معروف: «من در چه خیال بودم و فلک در چه خیال...» با فوران اولین چاه نفت در ایران، رخدادهای سیاسی در قلب ژئوپلیتیک خاورمیانه به گونه دیگری رقم خورد و آمریکا و انگلیس بر سر چنگ‌اندازی به منابع نفتی ایران رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. انگلستان در یافتن منابع و کاربرد تکنولوژی استخراج نفت از چاه‌های ایران حق ویژه‌ای برای خود قایل بود و نمی‌خواست به قدرت دیگری در این عرصه مهم اقتصادی میدان دهد. شوروی هم پس از جنگ با موضع‌گیری مشترک قدرت‌های غربی، باقیمانده قوای خود را از ایران برده بود و فضای رقابت شدید آمریکا و انگلیس بر سر نفت ایران را از دور رصد می‌کرد. اما گاهی روزنامه **پراودا** و رادیو مسکو در دفاع از مردم ایران، از خواسته آنها برای ملی‌شدن نفت و کوتاه‌شدن دست انگلستان از این منابع، به شدت حمایت می‌کردند. سران شوروی این نکته را هم می‌دانستند که تا کجا می‌توانند در گيرودار مسئله ملی‌شدن نفت از خیز جامعه ایران حمایت کنند و در کجا باید کوتاه بیایند تا مبادا ناخواسته دو قدرت عمده غرب را به هم نزدیک کنند. از سوی دیگر، آمریکا با سوداهای درازمدت به کارزار جهانی بر سر نفت ایران پیوسته بود و در تهدیدهای خود علیه انگلستان و در جهت پس‌راندن رقیب به گونه «نه سیخ بسوزد، نه کباب» عمل می‌کرد تا موضوع اصلی، یعنی اتحاد شوروی به‌منابۀ دشمن مشترک هر دو قدرت سرمایه‌داری، به حاشیه نرود. این تقابل‌های محسوس پیش از آنکه نمود خارجی داشته باشد، بر جابه‌جایی‌ها و رفتارهای سیاسی داخل ایران تأثیر می‌گذاشت. حزب توده ایران با جانبداری آشکار از اتحاد شوروی و در اوج قدرت، در آرایش و رخدادهای سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. مانورهای داخل کشور این حزب پیرامون مسئله نفت نیز متأثر از همین نوسانات بود و گاهی نیز با سردرگمی کامل رخ می‌نمود. کشمکش انگلیس و آمریکا بر سر نفت ایران کم‌کم به عرصه سیاسی داخلی

(۳۰)

(۴۰)

(۵۰)

ایران، آرایش نیروها و چهره‌های سیاسی راه برد. امریکایی‌ها دریافته بودند که برای پس‌راندن رقیب باید به قدر کافی در حکومت ایران رخنه کنند و به همین دلیل، با شیوه‌های گوناگون، قوام‌السلطنه را به خود نزدیک کردند. انگلیس، خود استاد این‌گونه ترفندها بود و پیش از آنکه قوام بتواند قدمی در جهت خواست آمریکا بردارد، زیر پای او را از طریق ایادی خود در اردوگاه سیاست‌بازان داخلی خالی کرد و قوام کنار رفت. ساعد مراغه‌ای جانشین قوام شد تا قرارداد نفتی معروف گس-گلشائیان را در جهت تأمین منافع کامل انگلیس به تصویب برساند. در این گیرودار، آمریکا قرارداد نفتی موسوم به پنجاه-پنجاه را -که پیش‌تر با عربستان به‌عنوان قطب بزرگ نفتی بسته بود- پیش‌روی ایران و در برابر قرارداد گس-گلشائیان قرار داد. زمزمه‌های این قرارداد تا عمق قهوه‌خانه‌ها و خانه‌های تهران هم رخنه کرد و افکار عمومی را علیه انگلیس و قرارداد گلشائیان شوراند. آوازه جانبداری آمریکا از منافع مردم ایران در آن بازه زمانی چنان جذاب بود که حتی حزب توده و روزنامه‌های متعلق به این حزب را به تحسین ابرقدرت نوظهور غرب واداشت. سیاستمداران کهنه‌کار انگلیسی زودتر از همه پیام آمریکا را گرفتند و دریافتند که با مشارکت دادن کمپانی‌های امریکایی می‌توانند اتحاد دو قدرت بزرگ سرمایه‌داری علیه شوروی را زنده کنند. در گرماگریم این دگرگونی‌ها، دکتر محمد مصدق در رأس دولت ایران قرار گرفت. امریکایی‌ها از یک سو، مصدق را یک سیاستمدار ناسیونالیست و مخالف کمونیسم ارزیابی کرده بودند و از سوی دیگر، می‌دانستند که ایرانیان تا چه اندازه از انگلیس به‌منابۀ امپریالیسم نفتخوار نفرت دارند. بنابراین با جانبداری آشکار از دکتر مصدق در صدد کسب حیثیت در میان مردم ایران برآمدند. در شرایطی که کنسرسیوم نفتی مشترک آمریکا و انگلیس در شرف تشکیل شدن بود، مطبوعات آمریکا با حمایت از مصدق در راه اهداف خود و جلب حمایت ملت‌یون ایرانی گام برداشتند. همین جهت‌گیری مشوق گردانندگان مجله معروف **تایم** شد تا عکس دکتر مصدق را به‌عنوان مرد سال روی جلد این مجله چاپ کنند. با کودتای بیست‌وهشتم مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق، حلقه‌های سیاست مشترک غرب در ایران برای برآمدن یک متحد مهم برای این بلوک در خاورمیانه تکمیل شد. اما در این میان و بینابین اتفاقات مهم رخ داده در قضیه نفت،

(۶۰)

(۷۰)

(۸۰)



ساحر ایرانی نفتخوار انگلیس را پائین میافکند، ولی عمو استالین با سطل خود آماده است که جانشین او بشود. کاریکاتور از (ولت وخه) چاپ سوئیس.

مجله توفیق.

روزنامه معروف **توفیق** در دوره جدید انتشار از حال و هوای چپ‌روی پیشین فاصله گرفته بود و بیشتر متکی به گرایش‌های ملی و سیاست موازنه منفی بود. کاریکاتورهای این روزنامه نقشی تحلیلی داشتند و در قالب ضرب‌المثل‌های چاپ‌شده همراه کاریکاتور به نقد قدرت‌های خارجی درگیر در قضایای نفت می‌پرداختند. از جمله در یکی از کاریکاتورهای چاپ‌شده همراه یک نوشته از توفیق، نقش شوروی و سهم‌خواهی این کشور در بینابین رقابت‌های آمریکا و انگلیس بر سر نفت ایران نشان داده شده است.

در کاریکاتور دیگری از همین نشریه با موضوع پرونده نفت در دیوان لاهه، به نقش و نفوذ آمریکا و انگلیس در دیوان لاهه اشاره شده است.

در یک کاریکاتور متفاوت چاپ‌شده در روزنامه‌های دست راستی همان زمان، به صراحت مطرح شده است که پس از رفتن انگلیس، استالین در کمین چنگ‌اندازی به منابع نفتی ایران است.

در مجموع، کاریکاتورهای چاپ‌شده در روزنامه‌های آن عصر، به‌عنوان اسناد مهم و قابل‌توجه به پژوهشگران برای یافتن سرخ‌های مسائل سیاسی از جمله ملی‌شدن نفت ایران، به طرز شایانی کمک می‌کنند و بسیاری از رخداد‌های سیاسی و اجتماعی و نقش افراد در تحولات تاریخی در این کاریکاتورها به‌عنوان سند ثبت شده‌اند.

(۱۰۰)

(۱۱۰)

۱۰۱

کاریکاتوریست‌های ایران در آن برهه زمانی، بسته به گرایش سیاسی هر نشریه به سراغ سوزده‌های طنز تصویری می‌رفتند؛ یعنی بنا بر گرایش سیاسی آن نشریه‌ای که برایش کار می‌کردند. روزنامه‌های **چلنگر** و **باختر امروز** وابسته به حزب توده بودند و ضمن دفاع آشکار از موضع‌گیری‌های جهانی اتحاد شوروی در بحث‌های مربوط به نفت، به انگلستان می‌تاختند اما نسبت به آمریکا جانب احتیاط را داشتند؛ چراکه آمریکا هنوز برای جامعه ایران شناخته‌شده نبود. کاریکاتورهای چاپ‌شده در این دو روزنامه هم همین رنگ‌وبو را داشت. در مقابل، روزنامه‌های کوچک‌شده توسط ایادی انگلستان، مدام هشدار می‌دادند که با کوتاه‌شدن دست انگلیس از نفت ایران، منابع نفتی به چنگ شوروی می‌افتد. این روزنامه‌ها در کاریکاتورهای خود، دکتر مصدق، رئیس دولت وقت، را گاهی سرسپرده آمریکا و گاهی فرمانبر شوروی معرفی می‌کردند.

(۹۰)

مجله توفیق
شهریور ۱۳۳۱، ص روی جلد.

مجله توفیق
دی ۱۳۳۰، ص روی جلد.



شماره ۵۵ چ ۳۱



شهریور ۵ دی ۱۳۳۰



گودی بین عصا کش گورد گورد
بیامد فراداده از استالین



روزگار یست سر (نفت) تو در کشم کشم می‌گذاری که یکی از چیت من بکشم؟
بیامد یاران و ملکه و درنده
خاندان دیره در طرف درنده

تاریخ سرزمین ایران از دیرباز با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده است. از حمله اسکندر تا حمله مغول و تیمور همواره این کشور، هدف توجه و تجاوز بیگانگان قرار گرفته است. در دوره معاصر نیز ایران هم‌چنان یکی از مناطق مهم خاورمیانه بوده است و کشورهای غربی به منابع طبیعی آن از جمله نفت و گاز چشم دوخته‌اند.

یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی در دوره معاصر، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت است. با کوشش‌های دکتر محمد مصدق در اسفند ۱۳۲۹ نفت کشورمان از کنترل بیگانگان خارج شد. گرچه به دلیل خیانت عده‌ای از ارکان حکومتی، خیلی زود با کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ این جنبش شکست خورد، ملی‌شدن صنعت نفت نقطه عطفی در تاریخ سیاسی کشور شد. این واقعه سیاسی، به شکل غیرمستقیم بر زوایای مختلف فرهنگ ایران همچون ادبیات، هنر و روزنامه‌نگاری نیز تأثیر گذاشته است.

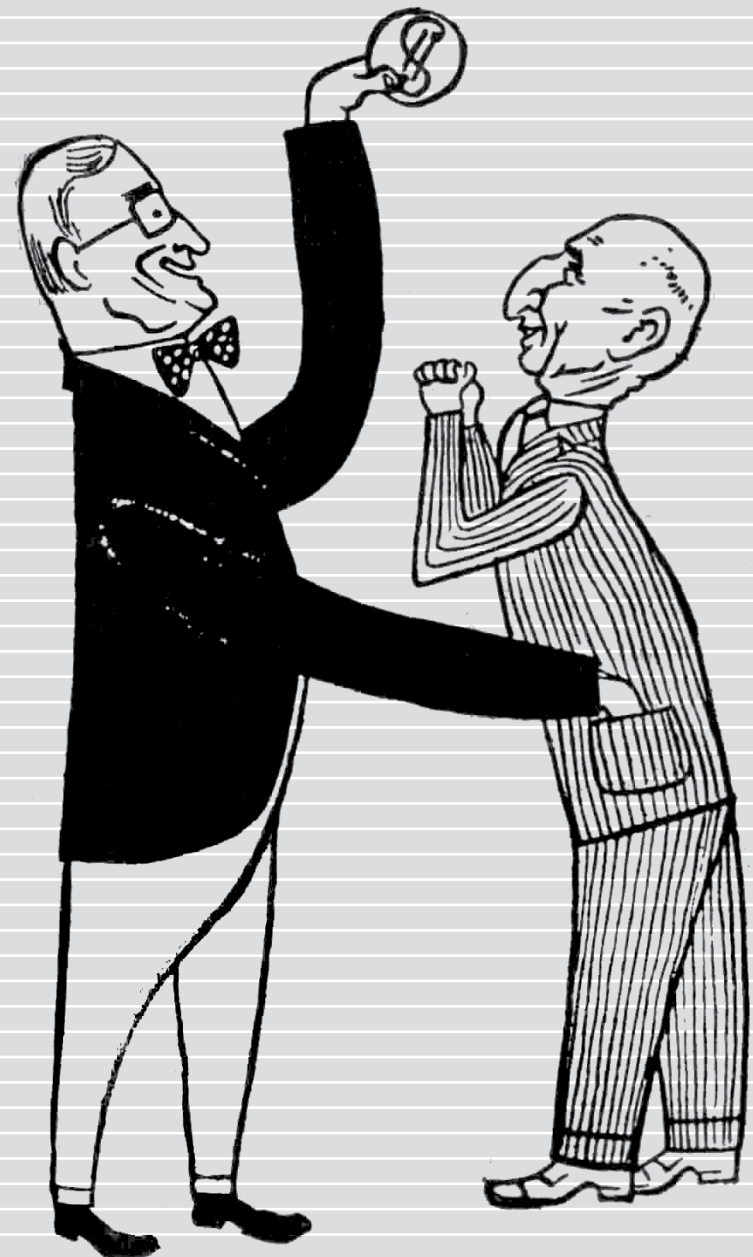
در این مقاله رابطه متقابل ادبیات و سیاست را به‌طور کلی و رابطه طنز و سیاست را به‌طور اختصاصی بررسی کرده‌ایم. همان‌طور که سیاست روی فرهنگ و جلوه‌های آن یعنی ادبیات و هنر، تأثیر می‌گذارد، ادبیات و هنر نیز در جهت‌دهی به جریان‌ها و رویدادهای سیاسی نقش عمده‌ای دارند. در این میان، طنز به‌عنوان سلاحی در جهت انتقاد و اصلاح، بیش از هر هنر دیگر متأثر از سیاست است. طنز چه به شکل کلامی و چه به شکل تصویری، یکی از آبخورهای مهم ذهن عامه مردم است.

در جریان ملی‌شدن صنعت نفت (۱۳۲۹-۱۳۳۲) و با توجه به نقش مهم جنبش‌های مردمی در شکل‌گیری این نهضت، روزنامه‌ها و اشعار و تصاویر طنزآمیز در این برهه تاریخی نقشی کلیدی بر عهده داشتند. در این مقاله ابتدا نگاهی به جریان‌های سیاسی وابسته به

(۱)

(۱۰)

(۲۰)



صنعت نفت خواهیم داشت و بعد، نگاهی به طنز و کارکرد آن. درنهایت، رابطه متقابل سیاست و طنز را در یکی از نشریات مهم این دوره یعنی **چلنگر**، بررسی خواهیم کرد.

برای اینکه جریان ملی‌شدن صنعت نفت و اهمیت آن را در تاریخ بهتر درک کنیم، ابتدا به‌طور مختصر، جریان‌ها و رویدادهای سیاسی وابسته به نفت را با هم مرور می‌کنیم:

۱. قرارداد داری: در دوره قاجار، مظفرالدین شاه با شخصی بریتانیایی تبار به نام

داری، قراردادی امضا کرد و امتیاز کشف و استخراج نفت در جنوب ایران را به او داد. بعد از هفت سال، دولت انگلیس با خرید سهام داری، مالک بی‌رقیب منابع نفتی در جنوب ایران شد.

۲. قرارداد ۱۹۳۳: در دوره رضاشاه، تصمیم گرفته شد تا قرارداد داری لغو شود، ولی دولت ایران نتوانست مالکیت منابع نفتی را به‌طور مستقل در اختیار بگیرد و با قراردادی شصت‌ساله، شرکت نفت ایران و انگلیس صرفاً موظف شد تا صورت عملکرد خود را به دولت ایران ارائه دهد.

۳. استعفای رضاشاه: در میانه جنگ جهانی دوم و در بیست‌وپنجم شهریور ۱۳۲۰، رضاشاه در پی ورود نیروهای متفقین به ایران استعفا داد. در همین دوره، از قرارداد ۱۹۳۳ و عملکرد تقی‌زاده به‌عنوان وزیر مالیه وقت و عامل امضای قرارداد، انتقادهایی شد. برای مثال، مصدق در هفتم آبان‌ماه ۱۳۲۳ در مجلس نطق مهمی ایراد کرد که در آن چنین گفت: «...شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانگان چنین خدمتی کند.»

۴. سیاست موازنه منفی: در دوره جنگ جهانی دوم، انگلیس، شوروی و سپس آمریکا، ایران را اشغال کردند و رقابت این استعمارگران بر سر منافع‌شان در ایران به‌ویژه نفت، شدت گرفت. دولت ایران تقاضای امتیاز نفت هر سه کشور را به بعد از جنگ موکول کرد. پس از جنگ، شوروی از خاک ایران خارج نشد و نیروهای دیگری را هم وارد نقاط شمالی کرد. قوام، نخست‌وزیر ایران، برای حل این مسئله با یک قرارداد، اجازه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را صادر کرد. از سوی دیگر، انگلیس نیز برای حفظ سلطه خود بر نفت جنوب ایران، از این قرارداد حمایت کرد. از این تاریخ به بعد، اعتصاب کارگران نفت و جنبش‌های مردمی شروع شد. با اعتصاب کارگران، پیوستن مردم به جنبش و با رهبری دکتر محمد مصدق در تاریخ بیست‌ونهم اسفند ۱۳۲۹، صنعت نفت ایران ملی شد.

(۶۰)

(۷۰)

(۸۰)

آنچه این واقعه سیاسی را از دیگر وقایع متمایز می‌کند، نقش جنبش‌های مردمی در آن است. این جنبش‌های مردمی بود که موقعیت مصدق را محکم کرد. از طرف دیگر، برای رسیدن به این امر مهم – که رهاورد آن استقلال کشور بود – و هم‌چنین برای حفظ این دستاورد در سال‌های بعدی افراد زیادی کشته شدند. برای مثال، از تقویم خونین ایران هیچ‌گاه روز سی‌ام تیر ۱۳۳۱ پاک نخواهد شد.

طنز: جاقویی تیز برای جراحی جامعه

طنز انتقاد غیرمستقیم از کج‌روی‌های جامعه با بیانی خنده‌آور به قصد اصلاح کاستی‌هاست. هر قدر شرایط سیاسی و اجتماعی خفقان‌آورتر و فاصله طبقاتی بیشتر شود، دموکراسی و آزادی بیان کمرنگ‌تر می‌شود. در چنین شرایطی طنز به‌عنوان سلاحی برای انتقاد، بیشتر رواج می‌یابد.

هدف طنز صرفاً خندانیدن نیست بلکه طنز، نوعی تلنگر است در جهت بیدارکردن افراد از خواب غفلت و هدفی مقدس و اجتماعی دارد. طنز سراسر احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی است. طنز سکوت نمی‌کند و چشم خود را نمی‌بندد. صدای طنزپرداز، صدای زمان اوست. او گذشته را به‌خوبی می‌شناسد، حال را درک می‌کند و به آینده امیدوار است.

آرین پور، محقق معاصر، طنز را بالاترین درجه نقد ادبی می‌داند و عقیده دارد که قلم طنزنویس با هرچه مرده و کهنه است و زندگی را از ترقی و پیشرفت بازمی‌دارد، بی‌گذشت و بی‌اغماض مبارزه می‌کند. وی قلم طنزنویس را به‌کار جراحی تشبیه کرده است که با همه تیزی و برندگی‌اش، جانکاه و کشنده نیست بلکه آرام‌بخش و سلامت‌آور است؛ زخم‌های نهانی را می‌شکافد، پلیدی‌ها را بیرون می‌ریزد، عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد. وظیفه مهم طنز، ایجاد تصور درباره یک زندگی عالی و زیبا از راه به‌تصویر کشیدن ویژگی‌های پست و ناشایست زندگی و بیدارکردن شوق کمال مطلوب در خواننده است.

درست است که مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده در جهت شوخی و شادمانی صرف و بی‌هدف نیست، بلکه خنده‌ای است تلخ، جدی، دردناک و همراه با سرزنش. طنز اغلب زننده و نیشدار است. به عبارت

دیگر، نوعی تنبیه اجتماعی است که غفلت را مجازات می‌کند و هدف آن اصلاح است؛ نه نکوهش و مردم‌آزاری. در واقع، حاصل طنز، هم اشک است و هم خنده؛ خنده‌ای تلخ که در مقابل زشتی‌ها و بی‌عدالتی‌ها شکل می‌گیرد. طنز تقریباً در همه جنبه‌های زندگی انسان وجود دارد و به انواع و اشکال گوناگون بروز یافته است. در حقیقت، طنز شیوه‌ای از تفکر و اندیشیدن به شمار می‌آید. ما در این مقاله دو نوع طنز را مدنظر داریم:

۱. طنز زبانی و کلامی: این نوع طنز در لباس شعر و نثر خودنمایی می‌کند و در ادبیات فارسی قدمت دیرینه دارد.
۲. طنز تصویری: این نوع طنز در لباس کاریکاتور و کارتون ظاهر می‌شود و آن را در بستر روزنامه‌ها و نشریه‌ها، گاه به شکل مستقل و گاه به صورت مکمل در کنار متون ادبی، می‌بینیم.

طنز، چه در قالب کلام و چه در قالب تصویر، در جهت‌دهی به افکار عمومی و در نهایت، شکل‌گیری جریان‌های انقلابی و اعتراضی نقش برجسته‌ای دارد. از دوره مشروطه تا امروز، طنز با کارکرد سیاسی و اجتماعی خود، نقش مهمی ایفا کرده است و روزنامه‌های زیادی با روش طنز و با هدف نشان دادن جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی منتشر شده‌اند. برای مثال، **نسیم شمال**، **چلنگر**، **توفیق** و **گل آقا** از مهم‌ترین نشریه‌های طنزپرداز تاریخ معاصر ایران بوده‌اند.

چلنگر نشریه‌ای فکاهی بود که محمدعلی افراشته، شاعر گیلانی، آن را منتشر می‌کرد. این روزنامه درست هم‌زمان با ملی‌شدن صنعت نفت در هفدهم اسفند ۱۳۲۹ زاده شد و عمر آن به اندازه عمر این نهضت بود؛ چراکه با کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ این نشریه نیز تعطیل شد. در مدت دو سال و نیم انتشار روزنامه **چلنگر**، در کنار دیگر مضامینی همچون دفاع از حقوق کارگران، دهقانان و فقرا، انتقاد از شخص شاه، ناختن به فاصله طبقاتی و وجود فقر و... اشعار، متون و تصاویر کاریکاتوری زیادی نیز در راستای رویدادهای سیاسی مهم روز، همچون ملی‌شدن صنعت نفت منتشر شدند.

در ادامه نمونه‌هایی از متون و تصاویر این روزنامه را با هم بررسی می‌کنیم که در راستای نهضت ملی‌شدن صنعت نفت بودند. هدف از این بررسی، تحلیل تأثیر این نشریه و طنزهای کلامی و تصویری آن در جهت‌گیری‌های سیاسی مردم است. فراموش نکنیم که مخاطبان این نوع روزنامه‌های فکاهی، معمولاً عامه مردم‌اند. عامه مردم در آن روزگار بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. در نتیجه، محتوای این نوع نشریه‌ها، شعرهای عامیانه و تصاویر کاریکاتوری در حد فهم

مردم عامی بود که به‌خوبی قابلیت هدایت ذهن مردم را داشت. نشریه چلنگر نیز یکی از مردمی‌ترین نشریه‌های طنزآمیز ایران بوده است و مخاطبان آن، کارگران، دهقانان، روستاییان و دیگر افراد کم‌سواد آن روزگار بودند. ذهن این گروه عظیم از مردم با خواندن متون و دیدن تصاویر کاریکاتوری این نشریه شکل گرفته و این روزنامه آب‌خور مهمی برای عقاید و جبهه‌گیری‌های مردم عامی بوده است. این افراد به راحتی این نوع اشعار عامیانه را به ذهن می‌سپردند و با تصاویر آن ارتباط برقرار می‌کردند.

(۱۲۰)

نفت؛ طلای سیاه

با توجه به اینکه سال‌های انتشار این روزنامه مصادف بود با جریان ملی‌شدن صنعت نفت، یکی از مضامین مهم در این روزنامه «نفت» است. اشعار، متون و تصاویر زیادی از این نشریه به مسئله نفت اشاره دارد. شعر زیر با مضمون نفت، سروده ابوتراب جلی، در نشریه **چلنگر** منتشر شده است. او در این شعر مخاطبان خود را -که عامه مردم بودند- از خواب غفلت بیدار می‌کند و به آنها متذکر می‌شود که صاحب نفت شماست و نباید به بیگانگان اجازه سودجویی دهید:

«نفت از ما و دیگری صاحب	ثروت از ما و دیگری آقااست
صاحب نفت، مستمند و فقیر	غاصب نفت، منعم و داراست
صاحب نفت، خسته و ناکام	غاصب نفت، شاد و کامرواست
صاحب نفت، روی خاک سیه	غاصب نفت، در هوا پیماست
نفت درد است بھر ایرانی	ولی از بھر انگلیس، دواست...
خیز ای هم‌وطن ز خواب گران	پرتو صبح از افق پیدااست
جد و جهدی که می‌کنی امروز	رهنمای سعادت خود ماست
طلب حق خویش کن، بشنو	هایهویی که در جهان بریاست
جای بیگانه نیست کشور ما	آسیا مال آسیایی‌هاست» ^۱

(۱۳۰)

همان‌طور که ملاحظه کردید، ابوتراب جلی این طنز تلخ خود را در قالب مقایسه وضعیت صاحبان نفت -یعنی مردم ایران- و غاصبان نفت -یعنی بیگانگان- با نوید آینده‌ای روشن به پایان برده است. این روحیه امیدواری در بیشتر اشعار این برهه نمود دارد.

۱. روزنامه چلنگر، ش ۶، س ۱، پنجشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۳۰.

در شعر زیر، محمد پرستش با تعبیر عامیانه و طنزآمیز «سرخر»، مردم را متوجه تبانی حکومت ایران با انگلیس کرده است:

«کارها چون به دست بیگانه است / کشور ما خراب و ویرانه است
 لغو تا امتیاز نفت جنوب / نشود، کارها نگردد خوب
 بانک شاهی اجازه اش باطل / تا نگردد، چه فایده حاصل
 تا که هستند این دو تا سرخر / هست هر روز، کار ما بدتر»

لازم به ذکر است که رویکرد نشریهٔ **چلنگر**، دفاع از کارگران بود. محمدعلی افراشته به عنوان سردبیر این نشریه، حامی طبقهٔ کارگر بود و ادبیات کارگری در اشعار او نمود ویژه‌ای دارد. این موضوع را می‌توان از بیتی نیز فهمید که همراه با لوگوی روزنامه در بالای صفحهٔ اول هر شماره خودنمایی می‌کرد:

«بشکنی ای قلم، ای دست اگر / بیچی از خدمت محرومان سر»

در تصویر کاریکاتوری زیر، جنبش مردمی به شکل خیل عظیمی از مردم در مقابل دست‌اندرکاران حکومتی و شرکای جهانی آنها دیده می‌شود که دست در این بازی سیاه داشتند. با دقت در چهره‌های ترسیم شده در این تصویر، خشم و جدیت مردم مشهود است. در مقابل، نوعی ترس و سستی در چهره و حالت غاصبان می‌بینیم. در این تصویر، حق از باطل به خوبی متمایز شده و بی‌شک، دیدن این تصویر در تقویت انگیزهٔ مردم و کارگران برای پایداری در مبارزه و ادامه‌دادن اعتصاب نقش مهمی داشته است.



طعامنامه مینتک جمعیت ملی مبارزه با شرکتهای استعماری نفت در ایران که فردا بعد از ظهر تشکیل میشود در بست مورد تایید ماست

روزنامهٔ چلنگر، پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۳۰.

(۱۶۰)

(۱۷۰)



محصول باغ آقای رئیس الوزراء

روزنامهٔ چلنگر، پنجشنبه ۸ فروردین ۱۳۳۰.

در تصویر بالا نیز عهد استبداد و حکومت روز را مقایسه کرده‌اند و به این شکل، به مردم آن روزگاری یادآور شده‌اند که فریب عناوین جدید حکومتی را نخورند؛ زیرا تنها عناوین تغییر کرده است اما وضعیت استبداد هم چنان پابرجاست. یکی از استعمارگران بزرگ و کنترل‌کنندهٔ نفت ایران در آن تاریخ، انگلستان بود. در نتیجه، در این روزنامه مطالب فراوانی در راستای تاختن به انگلستان وجود دارد. برای مثال، ابوتراب جلی در یکی از اشعار خود به این شکل به انگلستان تاخته و آن را آفت بنزین و نفت مردم خوانده است:

«انگلستان گفت من شیر نرم / از تمام شیرها بالاترم
 گفتمش شیری ولی شیر علم / حمله‌ات از باد باشد دم‌به‌دم
 آن یکی شیر است خونخوار و یغور / و آن دگر شیر است پست و نفت خور
 الغرض تو شیر بی‌یال و دمی / آفت بنزین و نفت مردمی»

اعتصاب کارگران نفت

در جریان ملی‌شدن صنعت نفت و کارشکنی‌های انگلیس، اعتصاب کارگران نفت جنوب یکی از مهم‌ترین پویش‌های مردمی بود. شرکت نفت ایران و انگلیس، فوق‌العاده دستمزد کارگران را پرداخت نکرد و به همین دلیل، کارگران اعتصاب کردند. به دنبال این واقعه، در خوزستان حکومت نظامی اعلام شد.

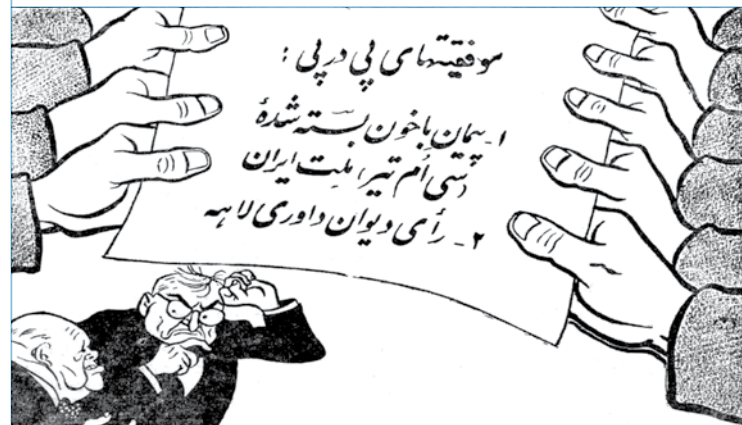
واقعه ۳۰ تیر

(۱۸۰) یکی از جریان‌های مهم سیاسی مرتبط با صنعت نفت ایران، حادثه خونین ۳۰ تیر است. در تیرماه ۱۳۳۱، مصدق از شاه خواست مسئولیت وزارت جنگ را به او بسپارد، اما شاه نپذیرفت. مصدق استعفا داد و قوام به جای او سرکار آمد. هم اسلام‌گرایان و هم حزب توده با او مخالف بودند و در نهایت، این رویدادها به قیام ۳۰ تیر منجر شد که افراد زیادی در آن واقعه کشته شدند. حاصل این قیام، استعفای قوام بود. با این قیام، مصدق دوباره روی کار آمد و نخست‌وزیری و وزارت جنگ، هر دو به او داده شد. جهت‌گیری نشریه چلنگر در رابطه با این واقعه کاملاً آشکار است. شعر زیر نمونه‌ای از اشعار در یادکرد شهدای این واقعه است:

(۱۹۰) «سی تیرسی‌ویک با خون خود جمعی جوانان دفتر آزادی ایرانیان امضا نمودند این جوانان دلیر با شهامت نزد دنیا خائنین و قاتلین خلق را رسوا نمودند» هم چنین تصاویر کاریکاتوری این نشریه در آن مقطع، بیانگر اهمیت این قیام است.

روزنامه چلنگر،
دوشنبه ۶ مرداد ۱۳۳۱.

— صفحه بعد —
روزنامه چلنگر،
پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۳۰.



جر چل - آقای ترومن اوضاع ایران خیلی وخیم و از وخیم هم ۳ دندنه ضخیم شده است چه خاکی بسم بریم ؟! ترومن - اینقدرها هم وخیم نیست ، مگه نمی بانی داره اختلاف میندازه و اوضاع را بر وفق مراد میکنه !.

تاختن به بقایی

بقایی یکی از فعالان سیاسی ایران و از بنیان‌گذاران جبهه ملی ایران بود. در اسفند ۱۳۲۹، رزم‌آرا به قتل رسید و طرح ملی‌شدن نفت - که بقایی یکی از امضاکنندگان آن بود - تصویب شد. بقایی خود را به عنوان یکی از چهره‌های اصلی نهضت ملی مطرح می‌کرد و به این عنوان نیز شناخته می‌شد اما از سال ۱۳۳۱، مخالفت با دکتر مصدق را شروع کرد و حتی پس از سقوط دولت مصدق نیز از سرسخت‌ترین مخالفان او باقی ماند. اتحاد مزبور با خودخواهی بقایی به پایان رسید.

(۲۰۰) یکی از شخصیت‌های هدف انتقاد در نشریه چلنگر، بقایی است. در این نشریه به شیوه‌های مختلف به این فرد تاخته و او را تحقیر کرده‌اند. «آن دلقک شهر، بق بقو خان»، «حزب دکتر بق بقو ملی شده» و «بق بقو بق بقاینده» نمونه‌هایی از بازی‌های کلامی با اسم این فرد است. در ابیات زیر، بالحنی توهین‌آمیز به این فرد تاخته و ریاکاری او را با عنوان «حزب قلابی» توصیف کرده‌اند:

«صدوبیست کیلو وزن یک لیدر شد / حزب زحمتکش از تهش صادر شد»
«حزب او جای عده‌ای تنه‌اش / نیست در آن اثر زحمتکش
بس که کرده برای ملت کار / شده وزنش درست یک خروار»
«حزب دراج و حزب مرغابی / حزب زحمتکشان قلابی»

(۲۱۰) علاوه بر بازی با اسم این فرد در تصاویر کاریکاتوری روزنامه، ما تحقیر این شخصیت را مشاهده می‌کنیم.



تاختن به قوام

یکی دیگر از شخصیت‌های هدف انتقاد در این نشریه، قوام است. این نخست‌وزیر نیز هدف نقد افراشته و دیگر نویسندگان چلنگر بوده است. افراشته خود در شعری چنین سرود:

«ای قوام ای قوام خائن و پست

ای به یک جانی دگر همدست

ای که هر دو ز جام لندن مست...»

تصویر زیر در کنار همین شعر در روزنامه چلنگر منتشر شده است:

روزنامه چلنگر،
پنجشنبه ۲ مرداد ۱۳۳۱.

-صفحه بعد-
روزنامه چلنگر،
دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۰.

رأی دادگاه لاهه تو دهنی بز دمی به استعمارگران امریکایی و انگلیسی است .
این موفقیت را بهت ایران تبریک میگوئیم .



تاختن به مصدق

به این دلیل که هدف طنز، انتقاد از هر نوع کجروی است، شخص مصدق هم در این روزنامه از آماج انتقاد مصون نمانده است. حمید آموزگار در شعر زیر به شخص مصدق تاخته و تصمیمات او را زیر سؤال برده است:

«جیحون نمی از اشک چو دریات مصدق الوند کمی از دل خارات مصدق
ملک از اثر همت والات مصدق ویرانه‌تر از خانه فردات مصدق...
امروز که بر مرکب تزویر سواری طبق نظر مدعیان مصدر کاری
دیگر غم درماندگی خلق نداری نفرین به تو و حیل‌گری‌ها ت مصدق
امروز که با اهرمان ساخته‌ای تو صد رخنه به کار وطن انداخته‌ای تو
رسوا شده و قافیه را باخته‌ای تو ملت بنوشته همه را پات مصدق»

(۲۳۰)

در شعر زیر نیز با عنوان طنزآمیز «لیدر بیت» مصدق را نکوهش کرده‌اند:

«دیروز همین رئیس اوباش با شرکت نفت داشت پر خاش
امروز شده مدافع نفت هم مشترک المنافع نفت
دیروز چماق و مشت و دندان می‌داد نشان به انگلستان
این لیدر بیت نفت چلغوز بوزینه‌پرست گشته امروز»

در تصویر زیر، مصدق به‌عنوان مانعی برای سرکوب استعمارگران تصویر شده است. فرد بلندقد در این تصویر نماد طبقات کارگر و ملت آزادی خواه است



دستم و ول کن بذار دخلشو بیارم! ...

«فرمانده بی‌مُخان عالم
شعبان جعفری یکی از نام‌های جنجالی تاریخ معاصر ایران و از بازیگران مهم کودتای بیست‌وهشتم مرداد بود. وی باستانی‌کار و زورخانه‌داری بود که به دلیل حضورش در رویدادهای سیاسی شهرت داشت. در میان کارنامه شلوغ کاری‌های او حمله به دفتر نشریه چلنگر نیز به چشم می‌خورد.
انتقادهای تند از اوضاع اجتماعی و اقتصادی در این روزنامه، ملایم طبع گردانندگان مملکت نبود و در نتیجه، این نشریه اغلب توقیف می‌شد. در روز چهاردهم آذر ۱۳۳۰ به تحریک دربار، عده‌ای چماقدار به سرکردگی شعبان جعفری به دفتر نشریه چلنگر، حمله و آنجا را غارت کردند. این محل، خانه مسکونی افراشته و خانواده او نیز بود. پس از این واقعه، افراشته بیت زیر را به صورت قطعه‌ای کامل در روزنامه چاپ کرد:
«خانه‌ام غارت اوباشان شد
این یکی دیگ گرفت، آن دفتر»
در تصویر زیر کاریکاتوری از همین شلوغ کاری‌ها به تصویر کشیده شده است:

(۲۵۰)



روزنامه چلنگر،
دوشنبه ۳۰ دی ۱۳۳۰.

روزنامه چلنگر،
پنجشنبه ۷ آذر ۱۳۳۰.

در پایان، لازم است به این نکته اشاره کنیم که در نشریات طنزآمیز، تصاویر و اشعار مکمل یکدیگرند و رابطه‌ای دوسویه بین آنها برقرار است. گاهی این ارتباط خیلی بیشتر به چشم می‌خورد؛ طوری که اگر یکی از این دو را حذف کنیم، تأثیر مطلب کم خواهد شد. در میان تصاویر و اشعار روزنامه چلنگر، این هماهنگی به وضوح دیده می‌شود. شعر زیر و تصویر بالا نمونه‌ای از همین ارتباط است:

(۲۶۰)

«صدی هشتاد بیهو حمله کند
آن یکی می‌پرد از کله این
دیگری کرده کمین روی درخت
شل‌وپل کرده هزاران زن و مرد
دِ بزن، هی دِ بزن، هی دِ بزن
برق برق باطوم یو. اس. آ.
عنترآسا به صفوف تارزان
این یکی می‌جهد از لمبر آن
شود از شاخه بیهو آویزان
باد پاینده مصدق‌گویان!
سوی زندان بکشان، هی بکشان
باغت آباد آهای آمریکا!!»



کنشگران خاموش: زنان و ملی شدن نفت

ریابه معتقدی

«دریافتن زمان آن رسیده است که باید تاریخ جدید، نه دیگر بر اساس روایات تاریخ نویسان معاصر، بلکه بیشتر بر اساس روایات شهود عینی و متکی بر اسناد واقعی و اصلی باشد.»

فون رانکه^۱

بسیاری از تاریخ نگاران و حتی فون رانکه بر این باور بودند که تأکید بر مطالعه آرشیوها، به وضوح تاریخ فضای خصوصی و تاریخ زنانه را از تحلیل تاریخی خارج کرده است. این امر، به معنی شکل گیری رشته تاریخ و نوعی تاریخ نگاری بود که پیرامون روایت های شهروندی و وظایف عمومی مردانه پدید می آمد. بنابراین تلاش برای روایت کردن «آنچه واقعاً اتفاق افتاده است»، فعالیت های مردانه را در بر می گرفت؛ فعالیت هایی که در چهره عمومی تاریخ ظاهر می شوند.

فون رانکه تاریخ را مردانه می خواند. او اگرچه بر بی طرفی تأکید دارد، آنچه در آرشیوها می بیند و می خواند، تاریخ نخبه گرای مردانه است [۱]. زنان در متن اسناد و مدارک سیاست ورزان و دولتمردان و نخبگان سیاسی ناپیدا و پنهانند. هم چنین او بر عینیت تاریخ اصرار می ورزد؛ یعنی در نظر او، آنچه عینیت دارد و اثبات پذیر است، می تواند تاریخ خوانده شود. زنان در آرشیوها دیده نمی شوند، پس عینیت ندارند و در نتیجه از تاریخ کنار گذاشته می شوند. در این مقاله می خواهیم با الگوی فون رانکه در بررسی یک رخداد پیش برویم.

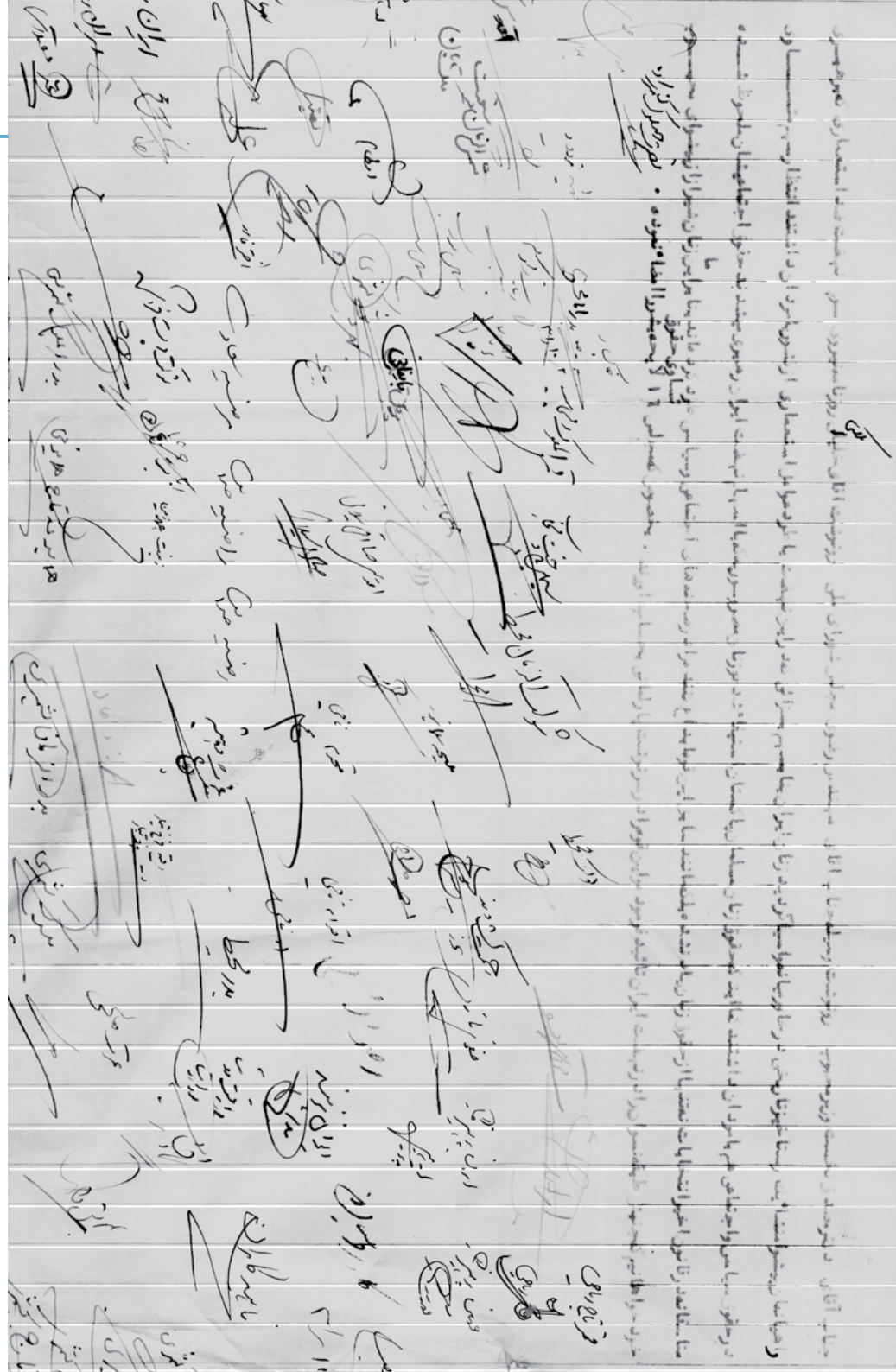
هم چنین در تاریخ نگاری مدرن گمان بر این است که ردپای زنان در تاریخ سیاسی وجود ندارد، از آن رو که رخدادهای سیاسی حوزه کنش آنان نبوده است و اگر به دنبال زنان در تاریخ می گردیم، بهتر است تاریخ فرهنگی و اجتماعی را جست و جو کنیم. در این مقاله بازهم پیش تر می آیم و ادعا می کنیم که اگر در پی ردپای زنان و صدای زنان باشیم، به طور حتم آن را در اسناد و مدارک آرشیوی خواهیم یافت؛ نه تنها در حوزه تاریخ اجتماعی و

1. Leopold von Ranke
(1795-1886).

(۱۰)

(۲۰)

- صفحه قبل -
سند شماره ۲- الف.





يك صحنه از فيلم تمام رنگي و سراسر برن بزن اناجات مسير پترول، در سينما، ايران،

مجله توفيق
مهر ۱۳۳۰، ص روی جلد.

فرهنگی که حتی در بستر تاریخ سیاسی. شاید این بهترین راهی است که بتوان با آن، زنان را به متون تاریخی بازگرداند.

در اینکه موضوع ملی شدن نفت در تاریخ معاصر ایران یک موضوع سیاسی است، بحثی وجود ندارد. ما در پی آنیم تا نگاهی بیندازیم به نقش زنان در جریان ملی شدن نفت. فرض اول بر این است که زنان با توجه به جایگاه درجه دوم خود – در قوانین ایران در آن برهه تاریخی – شهروندانی خانه نشین، منفعل و در پرده بودند و نقشی در جنبش ملی شدن نفت به عهده نگرفتند. اما فرضیه جانشین این است که شاید زنان نقشی فعال در کنار مردان جامعه داشتند، ولی تاکنون به دلایلی – از جمله ضعف مورخان در استفاده از اسناد – این نقش به چشم نیامده است. بستر مطالعه و پژوهش روی این موضوع را بر اسناد و اطلاعاتی قرار می دهیم که در آرشیوها نگهداری می شوند. با وجود این، کنشگران سیاسی را به طور معمول مردان تشکیل می دهند؛ مردانی که در ابعاد مختلف این رخداد سیاسی نیز در جبهه موافق یا مخالف قرار می گیرند و در متون و اسناد دیده می شوند. حال اگر از جایگاه معمول به اطلاعات و مدارک درباره نخبگان سیاسی نگاه نکنیم و برعکس، به اسناد به جامانده از مردم عادی و فرودست بنگریم، چه عایدمان خواهد شد؟ برای مثال، اگر اسناد و نامه های سیاسی و خصوصی دولتمردانی همچون قوام السلطنه، مصدق، حسین مکی و... را کنار بگذاریم و برای نمونه، تلگرافها، نامه های اعتراضی مردم کوچه و بازار، راپورت های مأموران شهربانی و... را جست و جو کنیم، چه خواهیم دید؟

(۳۰)

(۴۰)

به باور دکتر مصدق و طرفداران او، منابع نفتی ایران به مردم ایران تعلق داشت؛ همان طور که وی در سخنرانی خود در سازمان ملل گفت: «هم میهنان من فاقد وسایل اولیه و ضروری زندگی اند و سطح زندگی آنان احتمالاً از جمله پایین ترین سطوح زندگی در دنیاست. بزرگ ترین منبع طبیعی ما نفت است. این نفت باید منبع کار و غذای مردم ایران باشد. بهره برداری از آن باید به نحو مناسبی در اختیار صنعت ملی ما قرار گیرد و درآمد حاصل از آن باید صرف بهبود شرایط زندگی مردم ما شود... اگر استعمارگران خارجی هم چنان و عملاً تمام درآمد ما را به خود اختصاص دهند، مردم ما برای همیشه در شرایط فقر و بینوایی باقی خواهند ماند...» [۲] بنابراین طرفداران مبارزه برای ملی شدن نفت، تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا حقوق حقه مردم ایران را به آنها بازگردانند.

(۵۰)

پس از انقلاب مشروطه، ملی شدن نفت بزرگ ترین حرکت اعتراضی بود که در تاریخ ایران با آن روبه رو می شویم؛ موجی که در سال های پایانی دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ شمسی در مقابل زیاده خواهی و رفتار سودجویانه شرکت نفت


 صدای کفش پاش میاد
دس دس آقا پاش میاد

مجله توفيق
مرداد ۱۳۳۱، ص روی جلد.

ایران و انگلیس به جریان افتاده بود. نیروهای طرفدار جبهه ملی به جلوداری دکتر مصدق و همراهی دکتر فاطمی، حسین مکی و... در کنار چهره‌های اثرگذار مذهبی مثل آیت‌الله کاشانی و شمس قنات‌آبادی و بسیاری دیگر، و البته با همراهی مطبوعات و نخبگان در روند این جریان تأثیرگذار بودند. اما آنچه غیرعامدانه به فراموشی سپرده شده یا کمتر به آن پرداخته شده است، نقش مردم در این وقایع است. مردم در روایت‌های مختلف مورخان از ملی‌شدن نفت، به حاشیه رانده شده و در این میان، زنان بیش از باقی گروه‌ها مهجور مانده‌اند. چند کتاب و مقاله به نقش زنان نیم‌نگاهی انداخته‌اند، اما آنها هم تنها روسپیان همراه با شعبان جعفری در کودتای بیست‌وهشتم مرداد [۳] و زنان عضو حزب توده را دیده‌اند [۴]. خوشبختانه آرشیوهای اسناد و مطبوعات در این شفاف‌سازی نقش ویژه دارند. با کمک اسناد می‌توان به اصلاح و راستی‌آزمایی واقعه‌های تاریخی پرداخت و سره و ناسره را از هم بازشناخت. بسیاری از گوشه‌های تاریخ با کمک این مدارک بازنمایی خواهند شد؛ همان سوبیه‌هایی که در روایت‌های دیگر نادیده گرفته شده است.

در طول سه سال از اعلام قانون ملی‌شدن نفت در اسفند ۱۳۲۹ تا کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲، مردم در تمام تعاملات دولت و مجلس و دربار، چه در جبهه موافق و چه در موضع مخالف، نقش و حضور جدی داشتند. شاهد این مدعا حضور آنان در تظاهرات‌ها، تحصن‌ها، اعتراض‌ها، جشن و پایکوبی پس از بازگشت مصدق از سفر به آمریکا و سفر هیئت خلعید به خوزستان است. در تمام این سال‌ها، بارها در حمایت از ملی‌شدن نفت، کارگران کارخانجات مختلف اعتصاب کردند و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به تعطیلی کشیده شدند. این موضوع فقط به تهران اختصاص نداشت. در اصفهان، مردم در کنار کارگران به خیابان‌ها آمدند و حتی بعضی برای پیوستن به موج تظاهرات، عرض رودخانه زاینده‌رود را شنا کردند. با وجود تلاش مأموران دولتی برای جلوگیری از برگزاری تجمعات مردمی، اسناد آرشیوی از راهپیمایی‌های پرشور در اصفهان و باقی شهرها سخن می‌گویند. زنان در این اعتصاب‌ها و تجمع‌ها همراه مردان مشارکت فعال داشتند و در تظاهرات‌ها نیز همپای مردان حاضر بودند. زنان و کودکان در سازماندهی اعتراضات و راهپیمایی‌ها در ردیف‌های پیشین قرار می‌گرفتند تا مانعی برای تیراندازی مأموران نظامی باشند. در اسناد، حتی ابراز هیجان و شور و غوغای زنان را هنگام نطق‌های سخنرانان در تجمع‌ها مشاهده می‌کنیم. در طول این چند سال، زنان چندین بار برای تسخیر مراکز

(۶۰)

(۷۰)

(۸۰)

اداری استانداری اصفهان اقدام کردند تا مخالفت خود را با نحوه عملکرد حکومت ابراز کنند که این تلاش‌ها با مقاومت و ضرب و شتم و حتی با تیراندازی مأموران نظامی روبه‌رو شد [۵].

هم‌چنین وقتی کارگران صنعت نفت در بندر معشور (ماهشهر) در مقابل اقدام شرکت نفت ایران و انگلیس برای کاهش دستمزدها اعتراض و تحصن کردند و در پی آن، نیروی نظامی وارد عمل شد و کوشید تا با تانک و سلاح گرم شورشیان را به سرکار بازگرداند، این بار نیز زنان پرشور و پرتوان در حمایت از کارگران مرد ایستادگی کردند. در گزارش‌های تلگرافی ارسال‌شده برای شمس‌الدین امیرعلایی، وزیر وقت دادگستری، چنین آمده است: «تا این لحظه پنج نفر زن، دو کودک شیرخوار و سه پیرمرد مستقیماً به دست سرهنگ نوری، فرماندار معشور، کشته شده و چهل‌وسه زن و کودک به دستور او توسط سربازان شدیداً مجروح و مشرف به مرگ هستند...» (۱۳۳۰/۱/۲۸) نیروهای نظامی محموله آردی را توقیف کردند که باید به شهر وارد می‌شد تا اعتصاب‌کنندگان با کمبود نان در فشار قرار بگیرند. آنها اعتصاب‌کنندگان را وادار کردند که از چادرها بیرون بیایند و در گرمای سوزان بندر معشور بمانند تا اعتصاب شکسته شود، اما اعتراضات هم‌چنان ادامه داشت. در گزارش‌های آماری بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس در بندر معشور از کشته‌شدگان زن و مرد این روزها آماری موجود است که از همراهی زنان با مردان در این بحران حکایت دارد.

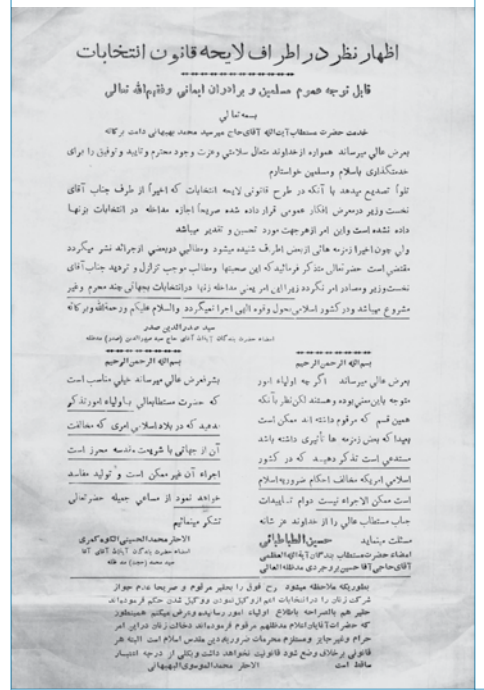
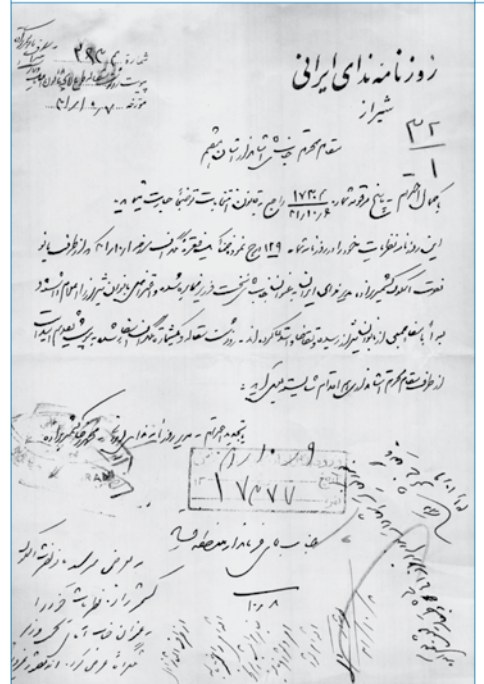
آبادان هم به‌طور طبیعی در کانون وقایع مرتبط با ملی‌شدن نفت قرار داشت و سهمش در اعتراضات بیش از دیگر شهرها بود. گزارش‌هایی از سوی مردم برای مجلس شورای ملی ارسال شده است که دال بر اعتصابات کارگری ۲۵ هزارنفری در این شهر است و زنان و مردانی که روی زمین در مقابل تانک‌های نیروهای نظامی نشسته و راه بر آنها بسته‌اند [۶].

مردم کرمانشاه هم نقش جدی در اعتراضات و مبارزات ملی‌شدن نفت بازی کردند. همراهی و همدلی کرمانشاه در واقعه سی‌ام تیر با جبهه ملی بسیار پررنگ بود [۷]. پس از تهران بیشترین حمایت از دولت مصدق در روز سی‌ام تیر از سوی کرمانشاه ثبت شده است. استانداری استان پنجم از بیست‌ونه نفر زخمی در کرمانشاه اسم برده است که در بیمارستان‌های مختلف شهر بستری شده و پنج نفر که در اثر اصابت گلوله کشته شده‌اند. در میان کشته‌شدگان نام زنی به نام اقدس نیز به چشم می‌خورد. (سند شماره ۱)

(۹۰)

(۱۰۰)

(۱۱۰)



سند شماره ۲-ب.

بوده است (سند شماره ۳)؛ زیرا مطبوعات و اسناد بر مخالفت گسترده‌ای گواهی می‌دهند که با برخورداری زنان از حق رأی صورت پذیرفت تا جایی که آیت‌الله

بروجردی، مصدق و مجلس شورای ملی را به مهاجرت و قیام تهدید کرد.^۲ موضوع حق زنان برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۲ مسکوت ماند تا اینکه زنان در این سال و به‌رغم هیاهو و مخالفت‌های گسترده موفق شدند حق رأی را از دولت اسدالله علم دریافت کنند. زنان هم‌چنان به‌عنوان نیمی از مردم اگرچه بدعهدی دیدند، حضورشان را از تجمعات مدنی و پشتیبانی خود را از سیاست ملی‌شدن نفت دریغ نکردند. در تظاهرات و اعتصابات هم‌دل و همراه بودند و وظایف ملی و شهروندی خود را به‌خوبی انجام دادند. هرکدام از گروه‌های کنشگر و احزاب و سیاست‌ورزان این دوره وقتی با اقبال روبه‌رو نمی‌شدند، با قهر و انزواگزینی و مخالف‌خوانی تغییر شیوه می‌دادند، اما زنان به‌عنوان گروهی از کنشگران سیاسی با مداومت و مقاومتی جانانه این بحران را همراهی کردند و عقب‌نشستند.

(۱۵۰)

(۱۶۰)

پیدا کرده که حضرت آیت‌الله بروجردی حال‌شان تغییر و احتمال مهاجرت و صدور فتوایی که برای هیئت حاکمه گران تمام خواهد شد. [از این رو] مجلس باید هرچه زودتر رضایت حضرت آیت‌الله را فراهم سازد و برخی بر علیه آیت‌الله نیز فعالیت‌هایی کرده است... آرشو ملی ایران؛ سند شماره ۱۰۶-۲۹۳۰.

۲. رونوشت تلگراف شماره ۲۴ به تاریخ ۱۳۳۱/۱/۱۳ محمدتقی آیت‌الله‌زاده فیض از قم، پیوست نامه شماره ۹۰۹۰ به تاریخ ۱۳۳۱/۱/۱۴ ریاست محترم مجلس شورای ملی، موضوع قانون انتخابات و قضیه نسوان عصبانیت عجیبی به اهالی کشور به‌خصوص در قم ایجاد نموده و به‌طوری این موضوع اهمیت

سند شماره ۳.

منابع

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مقاله زیر: فصیحی، سیمین. ۱۳۸۸. از تاریخ مردان نخبه تا تاریخ زنان فراموش شده: علل تأخیر در پیدایش تاریخ‌نگاری زنان. فصلنامه **تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری**، دوره ۱۹، ش ۲، ص ۴۳-۶۸.
۲. کینزر، استیفن. ۱۳۸۲. **همه مردان شاه**. ترجمه شهیار جواجیان. تهران، نشر اختران؛ ص ۱۹۴.
۳. سرشار، هما. ۱۳۸۱. **شعبان جعفری**. چاپ دوم. لس‌آنجلس، نشر تاب؛ ص ۴۲۹.
۴. نگاه کنید به مقاله: لعل شاطری، مصطفی و وکیلی، هادی. ۱۳۹۵. نقش روسپیان شهر نو در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. فصلنامه **گنجینه اسناد**، ش ۱، ص ۲۶؛ ص ۶۰-۸۱ و هم‌چنین نگاه کنید به مقاله: باقی، عمادالدین. ۱۳۸۳. پیشاتازان جنبش: سیری در نقش اجتماعی زنان در تاریخ معاصر ایران. روزنامه **شرق**؛ ۱۴ دی ۱۳۸۳.
۵. آرشو ملی ایران؛ سند شماره ۲۰۴۵-۲۹۳۰.
۶. آرشو ملی ایران؛ اسناد شماره ۵۸۷۵-۲۹۳۰ و ۲۹۳۰-۲۰۱۴.
۷. هوشمند، احسان. ۱۳۹۱. قیام سی تیر مردم کرمانشاه بررسی پرونده یک خیزش. فصلنامه **گفتگو**، ش ۶۱، ص ۷۷-۹۹.

مهسا طهرانی
سیدعمادالدین قرشی

کارتون و کاریکاتورهای منتشرشده در مطبوعات، کارکردی مشابه اما متمایز از عکس، نقاشی و دیگر تصویرها دارند. کاریکاتورها تصاویری به ظاهر ساده اما تکامل یافته به حساب می آیند؛ تکامل یافته از نظر رسانه و ساده از نظر کاهش خطوط. کارتون و کاریکاتور، نسبت به دیگر انواع تصویر -نقاشی، پوسترگرافیک، عکس، طراحی و... که رقیبان همیشگی آن بوده اند- به سرعت توانستند جای خود را در مطبوعات بیابند و ماندگار شوند. کاریکاتور در آغاز، بدون ادعا بود و موقعیتی همچون چاشنی داشت اما با خلق نقش های کلیدی و حساس در عرصه مطبوعات از پیشروان بدون رقیب انواع تصویر شد. بی شک، کارتون و کاریکاتور مطبوعاتی از منظر پیام رسانی زیرکانه، بیش از دیگر انواع تصویر توانستند جایی برای خود در مطبوعات باز کند. این جنس از کاریکاتور انتقادی، رسوا کننده ترین نقش را بر عهده داشت و با کمک مطبوعات به تدریج به دموکراتیک ترین هنر معاصر در ایران بدل شد.

در سال های آغازین دهه ۲۰ شمسی و پس از آن، مطبوعات فارسی زبان ظهور کاریکاتوریست های پرآوازه ای را تجربه کردند که هر یک به فراخور سمت و سوی فکری خود می کوشید تا با استفاده از ظرفیت انواع شوخ طبعی تجسمی، نمایشی و واقع گرا از نقد سیاسی روز داشته باشد. در چنین شرایطی، طنز ترسیمی وقتی بارعام می داد، پذیرای هر از راه رسیده ای بود. گوی حاضر بود و میدان نیز فراخ. آن کس که دست به گوی بهتری داشت و فراخی میدان را درخور می دید، قدم پیش می گذاشت و آنچه داشت در طبق مطبوعات کثیرالانتشار می نهاد تا اقبال جامعه را به سوی خود جلب کند.

پس از حمله ارتش های شوروی و انگلیس به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، رضاشاه از سلطنت کناره گیری کرد و پهلوی نخست فرو ریخت. نظام پارلمانی مشروطه دوباره احیا شد و مطبوعات آزادی یافتند. با انتشار روزنامه ها و

(۱)

(۱۰)

- صفحه قبل -
طرحی از دکتر
محمد مصدق
به قلم اردشیر محمص،
سال ۱۹۸۹.
منبع: صفحه فیسبوک
«دوستان اران دکتر مصدق».

ARDASHIR
89



تشکیل احزاب سیاسی، شکل‌های صنفی فعالیت خود را به‌منظور تحکیم نظام مشروطه پارلمانی و اجرای اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغاز کردند. این دگرگونی‌ها، رشد هنر مدرنی را سرعت بخشید که با رویکرد مدرن‌سازی ایران و تقویت روحیه ناسیونالیستی در ایران پایه‌گذاری شده بود و برای اولین بار در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ مبنای نظری هنر و چستی آن مطرح شد. این سؤال‌ها در تربیت نسلی ریشه داشت که از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شده بودند و تحصیلات آکادمیک هنر داشتند. اما چنان‌که از تاریخ این دانشکده پیداست، به دلیل نداشتن طرح درس منسجم و وجود مدرسان خارجی و ایرانی نوگرا در کنار مدرسان فارغ‌التحصیل مکتب کمال‌الملک، مباحث تئوری هنر در دانشگاه مسیر درست خود را پیدا نکرد و سؤال درباره چستی هنر همراه هنرجویان رشد کرد. این هنرجویان برای یافتن پاسخ سؤال‌های خود در فضای باز دهه ۲۰ و جریان‌های روشنفکری شکل‌گرفته در این دهه مطالعاتی را انجام دادند. در این سال‌ها سه جریان فکری منسجم به نظریه‌پردازی و مباحث تئوری هنر پرداختند که عبارت‌اند از: حزب توده و جریان‌های وابسته به آن (۱۳۲۰)، انجمن خروس‌جنگی (۱۳۲۸) و انجمن هنری جام‌جم (۱۳۲۷).^۱ در فضای باز سیاسی و فرهنگی آن دوره احزاب سیاسی رشد کردند و نشریات متعدد نیز هنرمندان را به‌عنوان بازوی ترویج افکار خود به وسیله هنر جذب می‌کردند.

(۳۰)

(۴۰)

در آن سال‌ها، ثبت حقیقت نیازمند شیوه‌ای بود که در آن هیچ چیزی زائد انگاشته نشود. در عین حال، سرعت عمل کاریکاتوریست نیز نیازمند شیوه‌ای بود که

همه چیز را تا حد ممکن زائد انگارد. از جمع این دوزد، شیوه‌ای ثالث به وجود آمد که عیار طراحی کاریکاتوریست را نشان می‌داد. کاریکاتور، غلو طنزآمیزی از حقیقت بود؛ حقیقت واقعی که در چند منحنی و خط و نقطه اغراق‌آمیز متجلی می‌شد. کاریکاتوریست در فشردگی و سادگی فرم‌های خویش به همه انحنایها و نقطه‌ها و خط‌ها، به‌عنوان مشت‌زوائد به دور انداخته شده، قدرت حضور و ارائه می‌داد. هر جزء این اشکال وظیفه دقیقی بر عهده داشت و همین تجسم عریان بود که به طنز ترسیمی کاریکاتورگونه تعبیر می‌شد.

مرور آثار اردشیر محمص، از شناخته‌شده‌ترین طراحان و کاریکاتوریست‌های موج نو روشنفکری ایران، نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و نیست. شاملو معتقد بود: «اردشیر کاریکاتوریست نیست. بلکه طراح رئالیست و تصویرگر حقیقت و نقاش تاریخ است. تشریح‌کننده تاریخ است. اردشیر کاشف ریشخندی است که در ذات وقایع محیطش لانه کرده بود!» [۱] هم‌چنین اعتقاد اغلب منتقدان آثار محمص بر این است که خصیصه مهم اردشیر، آشنایی عمیق او با تاریخ و آدم‌های محیطش بود. اردشیر از تاریخ، جامعه و محیط به نهاد و شخصیت نمایندگان و سازندگان آن راه می‌برد و آدم‌هایی را نشان می‌داد که سیرت و صورت‌شان معرف کردوکارشان بود. در این مقاله نگاهی به آثار نخستین سال‌های حضور اردشیر محمص در مطبوعات فارسی داریم که از قضا، مصادف با ملی‌شدن صنعت نفت نیز بوده است.

(۵۰)

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره رک به: خسرویناه، محمدحسین، سه جریان ادبی و هنری در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲. مجله طبل، ش ۲. شهریور ۱۳۹۹.

(۶۰)



جای‌نمردان از زحمات شه‌رئاسان تهران قرار است همیشه ایگان صورت فرودریکی از میدانهای شهر لب کرده ا

نمونه‌ای از طراحی‌های اردشیر محمص در دفتر شخصی، ۱۳۲۷. منبع: شناخت‌نامه اردشیر محمص.

- صفحه بعد، راست - اردشیر محمص، توفیق هفتگی، دهه ۳۰. منبع: ضیایی، محمدرفیع، پرونده کاریکاتور جلد دوم، تهران، سوره مهر به پاس قدردانی از زحمات شهرتار [شهردار] سابق تهران [احتمالاً محمدعلی صفاری] قرار است مجسمه ایشان به صورت فوق در یکی از میدان‌های شهر نصب گردد!

- صفحه بعد، چپ - نمونه‌ای از طراحی‌های اردشیر محمص در دفتر شخصی، ۱۳۳۲. منبع: شناخت‌نامه اردشیر محمص.



در اغلب بیوگرافی‌های به‌جامانده از اردشیر محمص، سال تولد او به اشتباه ۱۳۱۷ ذکر شده است یا هم‌چنان می‌شود.^۲ اگرچه سالروز تولد به‌تنهایی ملک ارزشی

خاصی به شمار نمی‌آید، به جهت روشن‌تر شدن سابقه حضور هنرمند در عالم مطبوعات (جامعه)، دانستن این سن واقعی برای محققان اهمیت به‌سزایی دارد. اردشیر خود در این باره می‌نویسد: «در روز هجدهم شهریور ۱۳۱۷ در رشت به دنیا آمدم. همیشه دوست دارم سنم را دو سال کمتر از آنچه هست به دیگران بگویم. و شاید این موضوع در اینجا هم صدق کرده باشد. به‌درستی نمی‌دانم...» [۳]

جلال متینی در پژوهشی با عنوان «نامه‌های پروین اعتصامی و چند نکته درباره دیوان شعر و زندگانی وی» ذیل مرور زندگی و آثار پروین اعتصامی، چهل‌ویک نامه پروین اعتصامی را خطاب به سرورالدوله لاهیجانی (مه‌کامه محمص، مادر اردشیر) در خلال سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۱۵ نیز با‌نشر کرده است. این نامه‌ها را اردشیر محمص از آرشو خاندان محمص در اختیار جلال متینی قرار داده است.^۳ در

آخرین نامه از این مجموعه به تاریخ اوایل مهرماه ۱۳۱۵، پروین اعتصامی خطاب به مه‌کامه محمص چنین نگاشته است: «خانم عزیزم مکتوب محبوب مورخ ۲۸ شهریور [۱۳۱۵] را پریشب با کمال اشتیاق زیارت کردم و از مژده تولد مولود جدید عزیز آقای اردشیر محمص بسی مشعوف و مسرور گردیدم و خواستم با عرض و تقدیم این چند کلمه بعرض تبریک مصدع شوم. امید است که بیاری خداوندگار متعال و در تحت نظر شفقت مادر مهربان و بالیافت مانند سرکار آن طفل نوزاد مراتب و مدارج عالی پیموده و مایه مسرت و شغف خاطر عزیزت گردد. خواهشمندم تمام نورچشمان را عوض بنده بوسیده و مخصوصاً متمنی هستم آقای اردشیر محمص را بنام تبریک صمیمانه بجای من ببوسید. از مراحم خانم‌های محترمه همشیرگان معظمه سپاسگزار و متشکرم و ارادت قلبی خود را بوسیله سرکار به حضورشان تقدیم می‌دارم. از این راه دور روی ماهت را با کمال اشتیاق بوسیده و بخدا می‌سپارم. قربان و تصدق تو می‌رود. پروین اعتصامی» [۵]

بنابراین با در نظر گرفتن گواهی اصالت این نامه مؤثق در تاریخ فوق، بایستی هجدهم شهریور ۱۳۱۵ را به‌عنوان تاریخ دقیق تولد اردشیر محمص به‌شمار آورد. در مرور بیوگرافی‌ها و بنا به گفته خود اردشیر، او از چهارسالگی به کودکستان و از هفت‌سالگی به دبستان می‌رود و البته تا دوازده‌سالگی ساکن رشت است. اردشیر تحصیل را در دبستان (مختلط) «سعادت نسوان» آغاز می‌کند و از سال پنجم به‌اجبار به دبستان پسرانه «عنصری» می‌رود. اگرچه اردشیر سایه پدر (عباسقلی محمص، کارمند وزارت دادگستری و از قاضی‌های سال‌های

خانم عزیزم
مکتوب محبوب مورخ ۲۸ شهریور را
پریشب با کمال اشتیاق زیارت کردم و از مژده تولد
مولود عزیز آقای اردشیر محمص بس مشعوف و مسرور
گردیدم و خواستم با عرض و تقدیم این چند کلمه بعرض
تبریک مصدع شوم امید است که بیاری خداوندگار متعال
و در تحت نظر شفقت مادر مهربان و بالیافت مانند سرکار
آن طفل نوزاد مراتب و مدارج عالی پیموده و مایه مسرت
و شغف خاطر عزیزت گردد. خواهشمندم تمام نورچشمان
را بوسیله سرکار به حضورشان تقدیم می‌دارم. از مراحم
خانم‌های محترمه همشیرگان معظمه سپاسگزار و متشکرم
و ارادت قلبی خود را بوسیله سرکار به حضورشان تقدیم می‌دارم.
قربان و تصدق تو می‌رود
پروین اعتصامی

دست‌نویس مکتوب
پروین اعتصامی خطاب به
مه‌کامه محمص،
اواخر تابستان / اوایل پاییز ۱۳۱۵.

ابتدایی سده ۱۳) را در طفولیت - گویا در سال ۱۳۱۷ بنا بر بیماری قلبی - از دست می‌دهد، سال‌های آغازین زندگی او متأثر از آموزش‌های مادرش - که اهل هنر نیز بوده است - رنگ و بویی دیگر می‌گیرد و از همان زمان، زبان تصویر را کشف می‌کند. مهم‌ترین خاطره اردشیر از سه‌سالگی‌اش چنین است: «سه‌ساله بودم که با برادرهایم به دیدن فیلم «بلای جان نازی‌ها» رفتیم. وقتی برگشتیم، از من داستان فیلم را پرسیدند. من به‌جای اینکه

۲. خوشبختانه حمید ساهر در کتاب ارزشمند سیر تحولات ۷۰ سال کاریکاتور در ایران، سال تولد اردشیر محمص را ۱۳۱۵/ رشت ذکر کرده است. [۲]
۳. متینی می‌نویسد: «می‌دانستم که پروین اعتصامی از دوستان نزدیک مه‌کامه محمص بوده است. پس نامه‌ای به اردشیر نوشتم تا اگر اطلاعاتی درباره پروین دارد، لطفاً برایم بفرستد.

نخستین نامه وی در ۱۳ آوریل ۱۹۹۰ به دستم رسید. موضوع را در سال‌های بعد دنبال کردم. اردشیر مطلب را با برادر خود دکتر محمدعلی محمص در میان گذاشت. دکتر محمص به جمع‌آوری و تدوین نامه‌های پروین به مادرش همت گماشت که در سال ۱۳۷۵ اردشیر محمص آنها را در اختیار بنده قرار داد. [۴]

حرف بزنم، شروع به کشیدن کردم. از آن به بعد، هر فیلمی را که می‌دیدم، داستان و صحنه‌هایش را می‌کشیدم...» [۷]

(۱۰۰) ادامهٔ تحصیل محمدعلی محمص (برادر بزرگ‌تر اردشیر) در دانشگاه تهران بهانه‌ای برای مهاجرت خانواده به تهران در سال ۱۳۲۸ می‌شود. لاجرم، اردشیر تحصیلاتش را در دبیرستان «فیروزبهرام» (سیکل اول) و «هدف» (سیکل دوم) پی می‌گیرد و در نهایت از دبیرستان «دانشگاه تمدن» دیپلم ادبی را اخذ می‌کند. اردشیر از این دوره چنین یاد می‌کند: «سالی که در دبیرستان تمدن گذراندم، فوق‌العاده بود، شگفت‌انگیز بود، عالی بود. رابطهٔ شاگرد و معلم جور دیگری بود. صدوهشتاد درجه با دیگر دبیرستان‌ها تفاوت داشت. هیچ‌وقت بیش از پنج شش شاگرد در کلاس حاضر نمی‌شدند. دیگر بچه‌ها به چند دسته تقسیم می‌شدند. یک دسته سرکوچهٔ شیروانی جمع می‌شدند، یک دسته در کفه فیروز و دستهٔ دیگر در قهوه‌خانه‌ای در خیابان نادری. کارناظم دبیرستان این بود که به تمام این جاها برود، شاگردان را جمع کند و به کلاس بیاورد. من ناگهان با دنیای تازه‌ای آشنا شده بودم...» [۸] او در این سال‌ها تصاویر روزنامه‌ها و مجلات را قیچی می‌کند و در دفترهای آرشیوی خود می‌چسباند و از روی همین بریده‌ها، نقاشی با مداد و طراحی را شروع می‌کند.^۵ چند طرح از این دوره در

کتاب **شناختنامهٔ اردشیر محمص** منتشر شده است.

نخستین طراحی به قلم اردشیر محمص، احتمالاً سربازان آلمانی (نازی) یا روسی، ۱۳۲۲. منبع: دیپاچه.

نمونه‌ای از طراحی‌های اردشیر محمص در دفتر شخصی، ۱۳۲۷-۱۳۲۹. منبع: شناختنامهٔ اردشیر محمص.



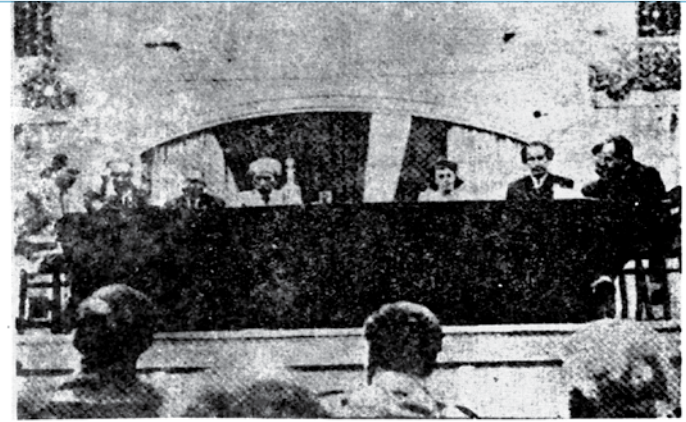
پس از قبولی در سه کنکور - رشته‌های هنر، حقوق و فلسفه - اردشیر بر اساس علاقهٔ دورهٔ کودکی نسبت به پدر فقیدش، رشتهٔ حقوق را انتخاب می‌کند^۶ و در نهایت، در سال ۱۳۴۱ در رشتهٔ حقوق با گرایش علوم سیاسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل می‌شود. از سوی دیگر، به‌خاطر ضعف بینایی از خدمت سربازی معاف - پزشکی - می‌شود. پس از گذشت دو سال از اخذ مدرک کارشناسی، صرفاً به قصد تجربه و تفنن در کتابخانهٔ وزارت آبادانی و مسکن استخدام می‌شود و پس از یک سال با استعفا از آنجا تا پایان عمر به علاقهٔ دیرین خود یعنی طراحی طنزآمیز می‌پردازد.^۷

همان‌طور که گفتیم، اردشیر از کودکی متأثر از مادرش بود. او می‌نویسد: «از مادری شاعر و پدیری قاضی به دنیا آمدم و از معدود ایرانی‌هایی هستم که شعر نگفته‌اند...» [۱۲] مه‌کامه محمص^۸، شاعر و خوشنویس و فعال حقوق زنان بود و در میان روشنفکران ایرانی به دلیل پیشرو بودن جایگاه ویژه‌ای داشت.

هم‌چنین از شواهد امر برمی‌آید که وی گرایش‌های چپ (نزدیک به شوروی) داشت؛ چنان‌که در دورهٔ نخست‌وزیری احمد قوام (قوام‌السلطنه) و طی برگزاری نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران با کمک انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در سال ۱۳۲۵، عضو هیئت‌رئیس کنگره بود و اشعاری در

۴. اردشیر در جای دیگر جزئیات این خاطره را چنین می‌نویسد: «وقتی به خانه برگشتم، معلم موسیقی خواهرم از من داستان فیلم را پرسید. بگو کلمه‌ها در ذهنم از سکه افتادند. انگار فیلم هنوز در من ادامه داشت. من آن روز تفاوت کلام و تصویر را نمی‌دانستم اما یک غریزهٔ کنگ و شاید هم کور این معنی را بمن تحمیل کرد. بجای شرح داستان، صحنه‌های مختلف فیلم را کشیدم... آن روزها در رشت (زادگاه و اقامتگاه من) در سینماها پیش از نمایش فیلم، صحنه‌هایی از جنگ جهانی دوم نشان می‌دادند و من تا مدت‌ها اسیر هر کدام از این صحنه‌ها و نیز فیلم‌های وسترن و پلیسی بودم.» [۶] ۵. اردشیر می‌نویسد: «رفته‌رفته پی بردم که خط، مادر تصویر است. خط می‌تواند به‌تنهایی بفرد، دشنام بدهد و از اینها بیشتر زخم بزند و حتی بر این زخم نمک بپاشد.» [۹] ۶. شمخال، منتقد تجسمی، می‌نویسد: «با اینکه در میان همهٔ داوطلبان مسابقهٔ ورودی دانشکدهٔ هنرهای زیبا مقام اول را بدست آورد اما تصمیم گرفت که به دانشکدهٔ حقوق برود.» [۱۰] ۷. اردشیر می‌نویسد: «بعد از پایان دبیرستان به دانشکدهٔ حقوق سیاسی دانشگاه تهران رفتم و مدرکی هم گرفتم که از آن فقط برای زیباتر ساختن بیوگرافی‌ام استفاده می‌کنم. بعد از پایان دانشکده در کتابخانهٔ وزارتخانه‌ای (وزارت آبادانی و مسکن) شغلی به دست آوردم و یک سال در آنجا ماندگار شدم. تمام کتاب‌های کتابخانه را خواندم و بعد استعفا دادم و خودم را وقف طراحی کردم.» [۱۱] ۸. سرورالدوله لاهیجانی (۱۲۸۷/۱۲۹۱-۱۳۵۶)، در لاهیجان زاده شد. پدرش احمد مستوفی متخلص به مه‌کامه و مادرش سارا

خاتون از زنان خوشنویس، نقاش و هنرمند بود. سرور از کودکی شعر می‌گفت و شعر بزرگان را حفظ می‌کرد و از نوجوانی نیز شعرهای او در نشریه‌های گیلان چاپ می‌شد. او مدرسه را زود به پایان رساند و با وجود سن کم، آموزگار نخستین دبستان دخترانهٔ دولتی لاهیجان شد و به‌زودی نظامت مدرسه را بر عهده گرفت. او پدرش را در سیزده‌سالگی و مادرش را در پانزده‌سالگی از دست داد. از آنجا که تخلص شعری اش «مه‌کامه» بود و با نام‌خانوادگی همسرش (محمص) در اجتماع می‌زیست، بیشتر به «مه‌کامه محمص» مشهور است. به گفتهٔ علی‌اکبر مشیر سلیمی، مدیر روزنامهٔ شفق سرخ، مه‌کامه در نه‌سالگی پنج‌هزار بیت و ترانه حفظ بود و از ده‌سالگی به سرایندگی و سخنرانی پرداخت. مه‌کامه در پانزده‌سالگی به رشت رفت و تدریس ادبیات در دارالمعلمیات رشت را آغاز کرد و هم‌زمان به جمعیت‌های جنبش زنان ایران پیوست و با چاپ اشعاری دربارهٔ حقوق زنان و آزادی زنان، در رشت پرآوازه شد. در این زمان با پسرعموی خود، عباسقلی محمص، ازدواج کرد و چهار فرزند به دنیا آورد. پس از مرگ همسر و مهاجرت به تهران، به تربیت فرزندان، سرودن شعر و نوشتن مقاله‌های اجتماعی دربارهٔ وضعیت زنان پرداخت. در سال ۱۳۱۳ در مسابقهٔ انجمن ادبی ایران به مناسبت هزارهٔ فردوسی شرکت کرد و رتبهٔ اول را به دست آورد. سرور محمص هم‌چنین از اولین زنان عضو کنگرهٔ نویسندگان بود. او در سال ۱۳۲۵ در کنگرهٔ شرکت کرد و با مقام بالای خود در شعر و ادب، عضو هیئت‌رئیس کنگرهٔ نویسندگان شد. از وی بیش از ۵۰۰۰ شعر بر جای مانده است.



هیئت رئیسه کنگره - از راست چپ: فایان کریم کشاورز، صادق هدایت، میلانی-بانومحمصی و آ فایان دهخدا، فروزان فرحکمت و دکتر شایگان

ستایش دوستی دو ملت ایران و شوروی سرود و قرائت کرد^۹ که حاضران این اشعار را ستایش کردند. در چنین خانواده‌ای، اردشیر - به عنوان آخرین فرزند - از بسیاری جنبه‌ها ارتباط تنگاتنگی با مادرش داشته است. اردشیر در این خصوص می‌نویسد: «نقاشی و طراحی همیشه مورد علاقه شدید من بود. من از دوران کودکی به طراحی می‌پرداختم و این شانس را داشتم که از طرف مادر و برادر بزرگم به شدت تشویق شوم.»^{۱۰} [۱۵] مادر نیز در سال‌های شهرت اردشیر در گفت‌وگویی با مجله **بامشاد** درباره پرسش می‌گوید: «به عنوان یک نقاش عقیده دارم که در آثارش به بیان یک نفر نمی‌پردازد. بلکه همه انسان‌ها را نگاه می‌کند و از طریق روحیه انسانی خود با همه آنها تماس می‌گیرد.» [۱۶]

در جای دیگری اردشیر درباره مخاطب بودن مادرش نسبت به نخستین آثار مطبوعاتی خود می‌نویسد: «دوست دارم فقط بنام کوچکم شناخته شوم؛ چرا که نام کوچکم را بسیار دوست می‌دارم و فکر می‌کنم این بهترین اسمی بوده است که می‌توانستند روی من بگذارند. به خصوص وقتی که آن را در زیر یا بالا یا توی طرح‌هایم می‌نویسم. حالتی سرشار از استواری و ایستادگی دارد. در کارهای اولیمن، خیلی با احتیاط امضا می‌کردم. می‌خواستم نامم زیبا از کار درآید و در نمی‌آمد. گاهی، حتی وقتی کوچک بودم، از مادرم می‌خواستم تا او، به جای من، نامم را بنویسد. آخر، مادرم خط بسیار خوبی دارد.» [۱۷]

تقریباً در بچیه مهاجرت خانواده محمص به تهران از او خرده‌ه ۲۰، نخستین آثار طراحی طنزآمیز کاریکاتورگونه اردشیر محمص در نشریاتی از جمله **باختر امروز**

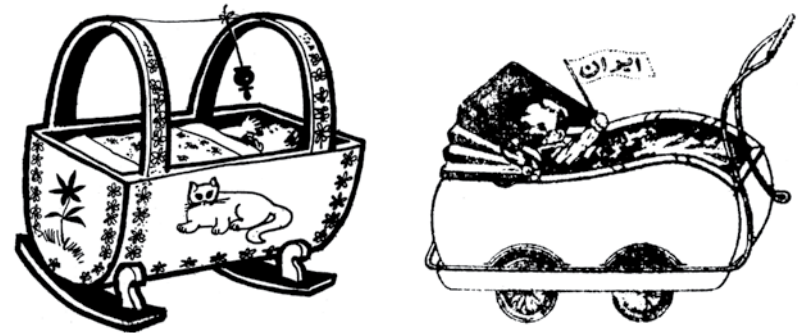
۹. «هرکس از کنگره شعر و ادب شادان است / کاین پی دوستی شوروی و ایران است / وه چه خوش گفت به ما اله علم و ادب / میزبانم عجم و شورویم مهمان است / سایه گستر شده فرهنگ ز همسایه خوب / که کنون خانه فرهنگ چنین رخشانست /... هست (مکامه) اگر (سرور) نسوان چه عجیب / کاولین شاعر شیرین سخن ایران است.» [۱۳]

۱۰. هم چنین اردشیر در جایی دیگر از مهندس شایگانی - در رشت - و جلیل ضیاپور به عنوان مشوق و راهنما یاد می‌کند. [۱۴]

- صفحه قبل -

هیئت رئیسه کنگره نویسندگان ایران (انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی) با حضور اعضا، تیرماه ۱۳۲۵. منبع: کتابچه «کنگره نویسندگان ایران».

نمونه‌هایی از طراحی‌های اردشیر محمص در جوانی، تاریخ نامعلوم. منبع: دیباچه.



شعر مصور



طراحی شعر مصور به قلم اردشیر محمص.
(خوشنویسی امضاء را احتمالاً
مه‌کامه محمص انجام داده است).
منتشرشده در سالنامه رشت، اواخر دهه ۲۰. منبع: دیپاچه.

خود می‌دانستند- می‌توان استنباط کرد که حضور اردشیر در روزنامه **توفیق** پاره‌وقت بوده است، پس این فرصت نصیب او می‌شود تا با دیگر مطبوعات از جمله روزنامه **باختر/امروز** نیز همکاری داشته باشد. می‌گویند که اردشیر در همان سال‌ها کتاب **گذرنامه**، اثر استاینبرگ را به واسطه برادر خود می‌بیند و این کتاب بر او اثر می‌گذارد. سال‌ها بعد، فریدون رهنما از تأثیر استاینبرگ بر اردشیر صحبت می‌کند: «رگه‌های دیگری را در کار محمص می‌توان جست که مربوط می‌شود به هنر مغرب‌زمین. از پیشینیان که بگذریم از امروزیان نیز ردپاهایی به چشم می‌خورد و شاید به‌ویژه از استاینبرگ امریکایی. لیکن نه به تقلید...» [۱۹]

(۱۷۰)

بد نیست به خاطر داشته باشیم که غالب کاریکاتورهای مطبوعاتی اواخر دهه ۲۰ با بهره‌گیری از پانویست (حاشیه‌نویسی در ذیل اثر) کیفیت بیانی را ارتقاء می‌دادند. در واقع، پانویست کاریکاتورها یک رابطه دوطرفه با تصویر (کارتون/کاریکاتور) برقرار می‌کرد و مکمل اثر می‌شد. ترکیب کارتون/کاریکاتور و کلمات با هدف افزایش دامنه تأثیر بر مخاطب، روشی هوشمندانه در آن سال‌ها به حساب می‌آمد. اما در آثار چاپ‌شده محمص در آن دوره در نشریات **توفیق** و **باختر/امروز** -البته جز در چند نمونه- با حذف

(۱۸۰)



پرتره اردشیر محمص
در آغاز نهمین سال تولد.
منبع: دیپاچه.



پرتره مه‌کامه محمص.
منبع: دیپاچه.

و **توفیق** منتشر می‌شود. پیش‌تر، اثری از او در یکی از سالنامه‌های رشت (۱۳۲۸) به‌عنوان شعر مصور منتشر شده بود که به نظر، تعبیر تصویرسازی از بیت «یک‌تک ساعت چی [چه] گوید گوش دار/ گوید بیدار باش ای هوشیار» است.

اردشیر همواره مهم‌ترین منابع الهام آثار خود را این‌طور برمی‌شمرد: «من، مینیاتورهای ایرانی، نقاشی‌های عامیانه، گراورهای قدیمی و عکس‌های کهنه را دوست دارم و تعداد زیادی از کارهایم تقریباً ترکیبی است از طرح‌های کتاب‌های قدیمی و عکس‌های عصر قاجار و عکس‌های روزنامه‌ها نیز یکی از منابع تمام‌ناشدنی کارهای من است.» [۱۸] بنابراین ارتباط با روزنامه‌ها و شوق همکاری با مطبوعات در او از نوجوانی شدت بسیاری داشته است. خلق و انتشار اولین آثار اردشیر زمانی اتفاق می‌افتد که او تقریباً پانزده‌سالگی را تجربه می‌کند و متأثر از مادری است که در حوزه‌های شاعری، احقاق حقوق زنان، آزادی بیان و اندیشه‌های چپ، دیدگاه‌های انتقادی و روشنفکرانه دارد. پس به همراه برادرش به دفتر روزنامه **توفیق** می‌رود و از همان دیدار نخست، طرح‌های اردشیر به چاپ می‌رسد. می‌توان تصور کرد که اردشیر نوجوان نیز اندیشه‌های انتقادی و دیدگاه خاص خودش را در آن زمان داشته است. با توجه به سختگیری‌های مدیران **توفیق** -که کلیه اعضای تحریریه را تنها مجاز به همکاری با مطبوعه

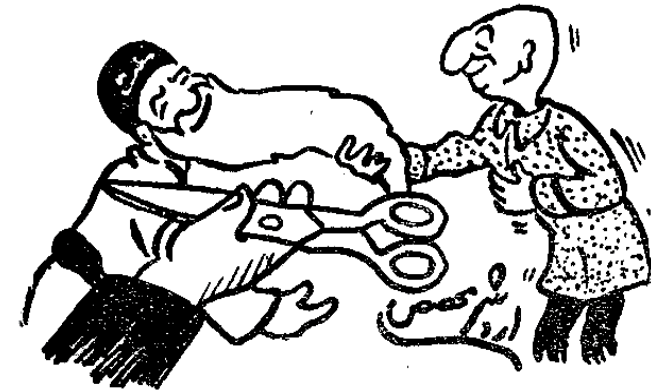
(۱۶۰)

این کارتون با حال و هوای آن روزهای ایران، به نوعی پیش‌بینی خبر قریب‌الوقوع کودتا را نیز می‌داد.

امضاهاى اردشیر محمص در این دوره متکثر است و اردشیر محمص، الف-م، اردشیر و... را در بر می‌گیرد. محمص در این دوره نگاهی رئالیستی دارد. جزئیات انتزاعی کمتری در آثارش به چشم می‌خورد و برای رسیدن به بیانی قوی‌تر آثاری سمبولیک از جمله شخصیت جیمبول - نمادی از دولت بریتانیا در نشریهٔ **باختر امروز** - یا سرکلیشه‌های ستون‌های **توفیق** را خلق می‌کند.

در این دوره، تفکر قالب مردم چنین است که طنزپرداز و ازجمله کاریکاتوریست می‌باید اهداف و تعهدات مردمی و سیاسی داشته باشد. کاریکاتورهای نشریات نیز اغلب افراد رنجور و فقیر بودند که گاهی حالتی

(۲۱۰)



زیرنویس، تصویر مفهوم خود را کاملاً از دست نمی‌دهد و این خود از خصلت آثار اردشیر در خلق کاریکاتور بدون شرح است. ازجمله، طرحی از سال ۱۳۳۰ در روزنامهٔ **توفیق** که در آن دکتر مصدق ریش ملت را در دست دارد و دستی خارج از کادر، قیچی را به سوی او دراز کرده است. این دست، متعلق به کسی نیست جز شاه که به پیشنهاد خودش برای یک سال، ریش و قیچی ملک و ملت را به دست دکتر مصدق می‌دهد. در اینجا هوشمندی محمص در نشان ندادن شاه (به دلیل خط قرمز سانسور) تأمل برانگیز است.

از دیگر سو، می‌بینیم که آثار این دورهٔ محمص و دیگر طراحان مطبوعات -ازجمله داوری، حسن توفیق، جعفر تجارتچی، پرویز خطیبی و...- کمابیش به شیوه‌ای یکدست و مشابه آثار یکدیگر کار شده است. بنابراین خالی از لطف نیست که بدانیم به واسطهٔ فرم و درخواست مدیران نشریهٔ **توفیق** و در نتیجه، عدم آزادی کامل کاریکاتوریست‌ها در انتخاب سوژه و حتی در نحوهٔ پیاده‌سازی اثر، عملکرد کاریکاتوریست‌ها بیشتر در قالب تکنیکی اثرشان متمرکز می‌شد. برای نمونه، گاهی تکنیک و شیوهٔ بیان آثار در این نشریه به اندازه‌ای یکدست و یکنواخت به نظر می‌رسد که اگر به امضای زیر هر اثر توجه نشود، گمان می‌رود که تمام آثار در یک مجموعه و آتلیه ساخته و پرداخته شده است. ازجمله می‌توان به کاریکاتور دوبرده‌ای به قلم اردشیر محمص در شمارهٔ ۲۹ **توفیق** به تاریخ بهار ۱۳۳۲ اشاره کرد که به لحاظ فرم تیپ‌سازی‌ها بی‌شابهت به آثار جعفر تجارتچی نیست. در این کاریکاتور، قرارگیری مردم در برابر حاکمیت بار دیگر نمایان می‌شود. طبقات مختلف اجتماع به‌درشدن توپ افطار (روزی) را انتظار می‌کشند اما با انفجار توپ، هرج‌ومرج و خرابی و بلوا به پا می‌شود.

(۱۹۰)

(۲۰۰)

بحداز مرحوم «پویو» چشماف پابن «مزن هردم» روشن!



- صفحهٔ قبل -
کاریکاتوره به قلم اردشیر محمص، ۱۳۳۰.
منبع: روزنامهٔ فکاهی توفیق

- بالا -

طراحی سرکلیشهٔ ستون «اوجه‌باغی»
به قلم اردشیر محمص، اوایل دههٔ ۳۰.
منبع: روزنامهٔ فکاهی توفیق

نمونهٔ طراحی کاراکتر
(تیپ‌های ایرانی)
به قلم جعفر تجارتچی، دههٔ ۳۰.
منبع: مجلهٔ سپیدوسپاه



جناب اشرف بزغاله قبل از ۳۰ تیر و بعد از آن .

طرحی از شخصیت جیمبول
(نماد استعمار بریتانیا)
به قلم اردشیر محمص،
روزنامه باختر امروز، دهه ۳۰
منبع: راسخی لنگرودی، احمد، ۱۳۸۷.
طنزهای نفتی، انتشارات کویر



کاریکاتور «جناب اشرف...»
به قلم اردشیر محمص،
منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
شماره ۴۰، مرداد ۱۳۳۱.

کاریکاتور «پایان مسابقات آدم‌کشی»
به قلم اردشیر محمص،
منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
شماره ۴۱، مرداد ۱۳۳۱.

در عمل، نخست‌وزیری قوام چند روزی بیشتر طول نمی‌کشد و او در نهایت، ناچار می‌شود کناره‌گیری کند. تمثیل بزغاله به قوام السلطنه - که ملت دست‌وپایش را بسته است - هجویه تندی به قلم اردشیر محمص است و کارتون‌نویست حتی کوشیده است از امضای اختصاری (الف-م) جهت ناشناس ماندن خود استفاده کند.

کاریکاتور چاپ شده در شماره ۴۱ توفیق هفتگی به تاریخ مرداد ۱۳۳۱، کنایه‌ای به همکاری گارد سلطنتی (ارتش) و شهربانی (ژاندارمری و پلیس) در سرکوب طرفداران نهضت ملی‌شدن نفت است و می‌تواند به اداره تربیت‌بدنی به ریاست برادرشاه وقت و ارتباط این اداره با عوامل دربار به عنوان پرورش‌دهنده

حماسی داشتند و به خلق قهرمان و مبارز بدل می‌شدند. در مقابل این قشر، طبقات سرمایه‌دار، فئودال‌ها، استعمار خارجی و امپریالیسم و... با درندگی و دریدگی تصویر می‌شدند. با این نگاه، تصویر محمص از جیمبول فریه گریان و دماغ سوخته از شکست در محکمه وابستگی نفت به بریتانیا در نشریه باختر امروز، خود گویای تعهد کاریکاتوریست نوجوان نسبت به جامعه خویش و نگرش میهن‌پرستانه او نسبت به مسئله ملی‌شدن نفت است.

از دیگر آثار محمص در این سال‌ها در نشریه توفیق و باختر امروز می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد.

در شماره ۴۰ توفیق هفتگی به تاریخ مرداد ۱۳۳۱، کاریکاتور دوپرده‌ای به قلم محمص را مشاهده می‌کنیم که در آن منظور از تمثیل بزغاله به حضرت اشرف، همان احمد قوام السلطنه است.

ماجرا از این قرار بود که شاه بعد از استعفای دکتر مصدق، قوام السلطنه را برای مقابله با دکتر مصدق به عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌کند. وقتی قوام السلطنه به نخست‌وزیری می‌رسد، بیانیه‌ای مشهور با این مضمون منتشر می‌کند که: «...من احمد قوام هستم و این کشتی‌بان سیاست‌دبیری در پیش دارد». این اعلامیه بسیار تند بود و در واکنش به آن، مردم با حمایت آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق قیام می‌کنند و برخی در این واقعه (قیام سی‌ام تیر) کشته می‌شوند.



— راست —
 کاریکاتور سیدضیاءالدین طباطبایی در هیئت ورزشکار،
 به قلم اردشیر محمص.
 منبع: روزنامه فکاهی توفیق، شماره ۴۲، شهریور ۱۳۳۱.

— چپ —
 کارتون «ژورنال مد توفیق»
 به قلم اردشیر محمص.
 منبع: روزنامه فکاهی توفیق، شماره ۴۵، شهریور ۱۳۳۱.

به جمله‌ها و طرح‌های مغشوش (تازه از آمریکا رسیده)، همراه با کلماتی همچون خنجر، افراسیاب، آرتیست، تارزان، زن تارزان، سوار بر فیل، رستم، این دزد است و... به طراحی مُدیست معروف «اسمال سه‌کله» مخصوص ژینگولوها از روی آگهی‌های دیواری... اگرچه این طرح به‌ظاهر ارتباطی با موضوع نفت ندارد، اردشیر جایی در خاطرات کودکی^{۱۳} خود نقل می‌کند:

(۲۶۰)

ساخت و پاخت و معامله با شرکت سابق [شرکت نفت ایران و انگلیس] هم خودش ورزش است و خلاصه اردنگ رو به لندن خوردن از ملت از همه ورزش‌تر است! چون عضلات ران را حال می‌آورد...
 ۱۳. در جای دیگری دوباره با تأکید به یاد می‌آورد: «من محصول فیلم‌های وسترن هستم. بچه که بودم، مرا در سینماهایی با فیلم‌های وسترن و بزین بزین پیدا می‌کردند.» [۲۱]

۱۱. اشاره به این کاریکاتور در یادداشت‌های منتقدان هنری نیز به چشم می‌خورد: «در این سال‌ها، کاریکاتورهای سیدضیاء در هیئت ادعایی‌اش با شکلی ورزشکارانه و مهام، شهردار چشمه‌ها، آبنماها و فواره‌ها در حالی که توی یک حوض یا دهانش مثل فواره آب می‌پاشد، نظاهر می‌کند.» [۲۰]
 ۱۲. در شرح زیر کاریکاتور آمده است: «... بله از سعادت‌آباد تا سفارت رفتن ورزش است. از زیر نقب سفارت تا مرغدانی ورزش، دولادولا رفتن ورزش است. دولا و راست شدن در مقابل شهرد ورزش است.»



کاریکاتور به قلم
 اردشیر محمص.
 منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
 شماره سالگرد، آبان ۱۳۳۱.

شرح کارتون
 اولی: رفیق این پسره را ببین
 مثل عنتر می‌مونه
 دومی: اختیار دارید آقا،
 بنده زاده است!
 اولی: پس ببخشید که متوجه
 شباهتش نشدم!

نیروهای نظامی سرکوبگر مخالفان حکومت اشاره داشته باشد. حلقه‌های شبیه به عدد ۵ نیز اشاره‌ای به روحیه دیکتاتوری پهلوی اول و لقب میرینج رضاشاه دارد! هم‌چنین کارتون‌نویست با زیرکی ضمن خطوط زیگزاگ بسیار ریز کوشیده است تا ارتعاش را به شخصیت‌های روی سکو منتقل کند. در اینجا چندان خالی از لطف نیست که به کارتون دیگری از محمص در شماره سالگرد توفیق هفتگی به تاریخ آبان ۱۳۳۱، اشاره کنیم. این طرح صرفاً فکاهی است اما در بطن تصویر، حضور توأمان ژاندارم و دژبان (ارتش) یادآور جو سرکوب حاکم بر کشور است!

(۲۴۰)

کاریکاتور شماره ۴۲ توفیق هفتگی در تاریخ شهریور ۱۳۳۱، کاریکاتوری از فیگور گرفتن ورزشکاری است لاغر اندام که نقش خروس بر سینه — که احتمالاً اشاره به سیدضیاءالدین طباطبایی باشد^{۱۱} — و زیرپوشی (شورتی) به نقش پرچم بریتانیا بر تن و در عین حال، حلقه بر گوش دارد که نشانی از سیاست‌های انگلیسی و اطاعت‌پذیری وی از دولت انگلیس است. هم‌چنین در توضیح متن زیر کاریکاتور اشاره‌ای به محله سعادت‌آباد و سفارت — احتمالاً انگلیس — شده است که منظور املاک و مستغلات سیدضیاء در این منطقه است.^{۱۲} جالب اینکه کاریکاتورنویست با

(۲۵۰)

هوشمندی از کلاه برای سیدضیاء استفاده کرده است که وی در زمان جوانی و نخست‌وزیری خود در دولت کودتا در سال ۱۲۹۹، بر سر می‌گذاشت!
 کاریکاتور توفیق هفتگی شماره ۴۵ در شهریور ۱۳۳۱، با عنوان «ژورنال مد توفیق» و با امضای اردشیر، تصویری از پشت و روی پیراهنی است منقوش



متعجب! تاکنون در اختیار روس‌ها بوده است، عبداللّه و اسدالله – که به زوج مصدق/اکاشانی یا رشیدیان/بهبهانی اشاره دارند – می‌گویند که وقتی نفت ملی شده است – خودنمایی پرچم ایران بر دکل نفت – شیلات هم باید ملی شود. شخص دیگر هم نماد ملت است که در حال شادباش به این دو نفر می‌گوید: «حالا شیلات را هم ملی کردید؟!»

در کاریکاتور **توفیق** هفته‌گی شماره ۱۶ به تاریخ اسفند ۱۳۳۱، طرح در ظاهر نشان‌دهنده دو یار همراه بدمست و بنگی است که با هم چنین می‌خوانند: «بیا سوته دلان با هم بنالیم/ که حال سوته دلان، دل سوته داند!» به نظر

«از کودکی هر فیلمی را که می‌دیدم، داستان و صحنه‌هایش را می‌کشیدم. من دیوانه فیلم‌های وسترن، پلیسی و تارزان بودم.» [۲۲]

در کاریکاتور **توفیق** هفته‌گی شماره ۴ مورخ آبان ۱۳۳۱، اردشیر محمص با کشیدن هجویه‌ای به نام «سگ زرد، برادر شغال است»، چرچیل را در هیئت سگی سیگاررلب کشیده است بر زمینه‌ای مدور که – از بالا – بی‌شبهت به بشکه نفت نیست. این سگ در حال دست دادن به شغالی است که قطعاً او نیز یک عامل خارجی – از مقامات کشور همسایه – به حساب می‌آید!

کاریکاتور **توفیق** هفته‌گی شماره ۱۳ در بهمن ۱۳۳۱، به موضوع آشتی‌جویی اسدالله و عبداللّه اختصاص دارد. این طرح میان‌داری ملت (ایران) و گریه جیمبول را از این اتفاق – از فاصله دورتر – نشان می‌دهد. ذیل این کاریکاتور چنین آمده است: «چه خوش بی‌مهربونی هر دو سر بی/ که یکسر مهربونی در دسر بی/ اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت/ دل لیلی از او شوریده‌تر بی.» افرادی که پشت عبداللّه و اسدالله را گرفته‌اند، می‌توانند نمادی از طرفداران دو طیف باشند. هم‌چنین این کاریکاتور را می‌توان منسوب به زوج اسدالله رشیدیان – از عوامل منسوب به بریتانیا – و عبداللّه بهبهانی – روحانی نزدیک به دربار و طرفدار حزب توده و دکتر مصدق – دانست؛ هر چند که به‌ظاهر باز جیمبول از این آشتی‌جویی ناراحت است. (می‌توانید این کاریکاتور را در صفحه ۸۴ ببینید.)

کاریکاتور چاپ‌شده در شماره ۱۴ **توفیق** هفته‌گی در بهمن ۱۳۳۱، باردیگر اشاره‌ای به مجادله اسدالله و عبداللّه است. با این فرض که عواید شیلات (شاه‌ماهی

(۲۲)

(۲۸)



ریا سوته دلان با هم بنالیم که حال سوته دل دلو سوته داند

کارتون «شیلات»
به قلم اردشیر محمص.
منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
شماره ۱۴، بهمن ۱۳۳۱.

کارتون «سوته دلان»
به قلم اردشیر محمص.
منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
شماره ۱۶، اسفند ۱۳۳۱.

کارتون «سگ زرد، برادر شغال است»
به قلم اردشیر محمص.
منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
شماره ۴، آبان ۱۳۳۱.



سگ زرد، برادر شغال است



- صفحه قبل -
 کارتون «نزاع هیئت هشت نفری»
 به قلم اردشیر محمص.
 منبع: روزنامه فکاهی توفیق،
 شماره ۲۳، بهار ۱۳۳۲.

کارتون «ورود و خروج هیئت
 نمایندگی انگلیس به دادگاه بین المللی لاهه»
 به قلم اردشیر محمص.
 منبع: روزنامه باختر امروز،
 ۱۳ مرداد ۱۳۳۱.

کارتون «ایمان دومین سال
 ملی شدن صنعت نفت»
 به قلم اردشیر محمص.
 منبع: روزنامه باختر امروز،
 ۲۸ اسفند ۱۳۳۱.



می‌رسد قصد طراح در این کاریکاتور نشان دادن ارتباط امریکا و انگلیس باشد که دو رفیق اند و دست بر گردن یکدیگر به یک سمت می‌روند. کت فراگ به تن یکی از آنها نشانه انگلیسی بودن اوست.

(۲۹۰)

در کاریکاتوری از شماره ۲۳ توفیق هفتگی در بهار ۱۳۳۲، محمص با نمایش مجادله نمایندگان در قالب جلسه هیئت هشت نفری رفع اختلاف! به وضوح به شکاف موجود میان ایشان پرداخته است. گفتنی است که این گروه هشت نفره از مجلس با شرکت علی شایگان، کریم سنجابی، حسین مکی و... نزد دکتر مصدق رفتند تا او را از اصرار بر تمدید اختیارات نخست‌وزیر منصرف کنند اما موفق نشدند.

سیزدهم مرداد ۱۳۳۱ در روزنامه باختر امروز، طرحی دوپرده‌ای از اردشیر محمص، ورود مدعیانه و متکبرانه و خروج مفتضحانه هیئت انگلیسی را به دادگاه لاهه در پرونده ملی شدن صنعت نفت ایران به تصویر کشیده است. این اثر به لحاظ فرم، ساختار متفاوتی از باقی آثار محمص دارد و می‌تواند نشانه‌ای از تجربه تنوع سبکی اردشیر در آن سال‌ها باشد.

(۳۰۰)

در تاریخ بیست‌وهشتم اسفند ۱۳۳۱ در روزنامه باختر امروز، کاریکاتوری به قلم محمص «به مناسبت دومین سال ملی شدن نفت» کشیده شده است که در آن ملت و توده مردم با عصانیت و فریاد دارند جیمبول را فراری می‌دهند؛ کارتونی نمادین که به وضوح خواست مردم آن روزها را نشان می‌دهد. و تقریباً با چنین نگاهی، آثار این دوره اردشیر محمص (پیش از کودتا) به پایان می‌رسد.

(۳۱۰) بارزترین مسئله عیان شده در مرور اغلب کارتون‌ها و کاریکاتورهای دوره پیش از کودتای اردشیر محمص، مرزبندی‌های طراح طنزاندیش است که باز هم چنان میان کارتون و کاریکاتور ژورنالیستی (به اصطلاح بازاری) و انتقادی آن دوره تمایزهایی قابل است. او چندان به دنبال خنداندن نیست بلکه می‌خواهد تصویرگر تضادها باشد. اگرچه اردشیر از تمجید مخاطبانش گریزان است، ردپای این تمایز را می‌توان در نگاه منتقدان آثار محمص از همان سال‌ها و در خلال برگزاری نمایشگاه‌های او نیز دریافت: «آثاری که او در پنج‌سالگی یا ده‌سالگی خلق کرده از بسیاری آثار کاریکاتوریست‌های بازاری معاصر بهتر و قابل قبول تر است. او در اثری که در ده‌سالگی خلق کرده، نمایی از اجتماع خود بدست می‌دهد. آدم‌های این اجتماع همان‌ها هستند که ما نیز در کودکی چشم به رویشان داشته‌ایم. روحانی، کارگر، کارمند، ارتشی، ژنگولو، بازاری، کاسب، محصل و... و چهره این آدم‌ها نه آن چیزی است که در ظاهر دیده می‌شود. محمص ده‌ساله همه آنها را با دیدی دقیق موشکافی کرده و کلیدی برای باز کردن دنیای درون‌شان بدست داده است» [۲۳]

(۳۲۰) و درست پس از این دوره است که کم‌کم به دنیای دیگری از اردشیر و موعظه‌های تراژیک/کمیک مصورش وارد می‌شویم؛ دنیایی تاریک‌تر که فاتحان بزرگ آن، زشتی‌هایند و اردشیر همچون شوالیه‌ای سلاح‌به‌دست (قلم‌به‌دست) به مبارزه آنها می‌رود. او این چنین تعهد خود را نسبت به جامعه در قالب تمامیتی مختصر و مفید اثبات می‌کند؛ گویی مفصل‌ترین معانی را در مختصرترین خطوط می‌گنجاند. رمز مقبولیت او در سال‌های پس از کودتا، توانایی جسورانه‌اش در دریدن نقاب ابتذال و رسو کردن آن به کمک طنزی گزنده و گاه مضحکه‌ای هتاکانه است.

(۳۳۰) در واقع، ملی‌شدن صنعت نفت به عنوان یک اتفاق سیاسی با ابعادی اجتماعی، فرهنگی و... فرصت نابی بود برای اهالی کارتون و کاریکاتور تا بتوانند این حادثه را دستمایه نبوغ خودشان قرار دهند. اردشیر محمص نوجوان / جوان نیز از فرصت مهیاشده در این شرایط استفاده کرد و توانست مشقی در راستای ایده‌های سال‌های بعد و دوره شکوفایی خود داشته باشد.

در این دوره کاری است که به قولی می‌توان با سیاسی‌ترین چهره اردشیر نیز روبه‌رو شد. خودش چنین معتقد بود: «فکر می‌کنم هنر و سیاست تقریباً یکی بوده و هدف‌شان هم مشترک است. دید هنر و سیاست درباره مردم و جامعه یکی است.» [۲۴]

و شاید جدا از علاقه به پدر، یکی از اصلی‌ترین دلایل تحصیل در رشته علوم سیاسی در کنار خلق هم‌زمان کاریکاتور در مطبوعات نیز همین طرز نگاه او باشد. با توجه به شواهد و آثاری که امروز در دست داریم، دکتر مصدق، ملی‌شدن نفت و

(۳۴۰)

تحولات پیرامون این موضوع چنان در دل ملت ایران – و طیف هنرمندان و خالقان آثار هنری – رسوخ کرده بود که سال‌ها بعد، محمص دوباره بازگشتی بدان دارد و چند اتود را از پرتوهای از عکس معروف دکتر مصدق در دادگاه خلق می‌کند. این طرح در نوع خط (بازی فرم) و پرداختن به شخصیت دکتر مصدق بسیار متفاوت از دورانی است که در مطبوعات دهه ۳۰ به عنوان کارتونیستی جوان قلم می‌زده است. ۱۴ خطوط اکسپرسیو و رنگی، از نگاه و قلم پخته سال‌های بعد او حکایت دارد. در دوره‌ای در طراحی‌های محمص، کاراکترها (انسان‌ها) به تدریج و روزبه‌روز زشت‌تر و نابه‌هنجارتر، یا بدن‌هایشان پرمو و دست و پاها دراز و بی‌تناسب و تنه‌ها کوچک و سرها مضحک می‌شدند و جالب است که برخلاف طراحی‌های این دوره، ترسیم پرتره مصدق انسانی‌تر است؛ گویی تأثیر نگاه او در جوانی نسبت به موضوع ملی‌شدن نفت و دکتر مصدق هم‌چنان همراه اوست و به همین دلیل،

۱۴. از آنجاکه محور اصلی این مقاله بررسی آثار دوره پیش از کودتای سال ۱۳۳۲ اردشیر محمص است، به جهت جلوگیری از طولانی شدن نوشتار از اشاره به سیر تحولی آثار محمص در دهه ۴۰ و پس از آن در جریان موج نوروشتفکری طراحی‌های طنزاندیش، خودداری می‌کنیم.

دکتر محمد مصدق در حال ادای دفاعیه در دادگاه نظامی، تالار آینه سلطنت آباد، پاییز ۱۳۳۲.

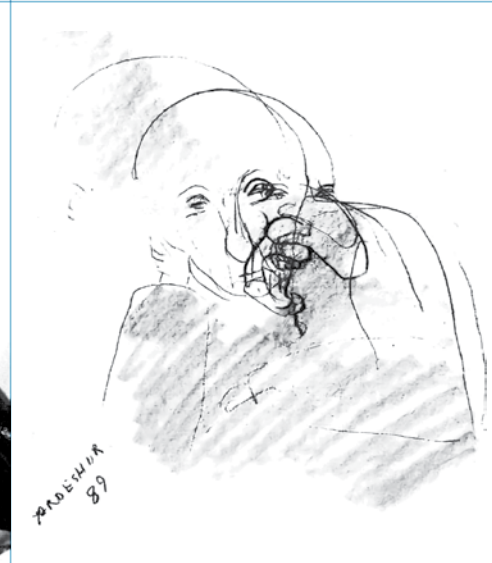
طراحی دکتر محمد مصدق (بر اساس تصاویر مستند از دادگاه نظامی) به قلم اردشیر محمص، سال ۱۹۸۹. منبع: صفحه فیسبوک «دوستداران دکتر مصدق».



تصویری از مصدق پرشور، کناره‌گیر و پشت به مخاطب را ترسیم کرده است. یا در طرح دیگری مصدق با دستی بلندشده در حال نطق و در تلاش برای آغاز یک حرکت تصویر شده است. این احتمال وجود دارد که مصدق‌های دهه‌های بعد، حاصل بازآفرینی – و شاید سفارش – شخصیتی سیاسی و پرشور باشد... اما در هر حال، خلق این طرح‌های طنزاندیش را نیز می‌توان هم‌چنان در راستای نگاه رپرتاژی و وقایع‌نگارانه اردشیر دانست؛ چراکه او همواره معتقد بود: «کاریکاتورها اسناد یک عصرند!»

منابع

۱. محمص، اردشیر. ۱۳۵۲. *وقایع اتفاقیه*. مقدمه احمد شاملو با عنوان «شارح تاریخ». تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲. ساهر، حمید. ۱۳۷۷. *سیر تحولات ۷۰ سال کاریکاتور در ایران*. تهران: انتشارات آتریوت کتاب: ص ۲۳۸.
۳. خوبی، اسماعیل. ۱۳۵۷. *شناختنامه اردشیر محمص*. چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر: ص ۴۴.
۴. متینی، جلال. ۱۳۸۰. نامه‌های پروین اعتصامی و چند نکته درباره دیوان شعر و زندگانی وی. *مجله ایران‌شناسی*، سال ۱۳، شماره ۱ (بهار): ص ۳۳.
۵. همان: ص ۲۱۷.
۶. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (الف). *دیباچه*. تهران: انتشارات مروارید: ص ۱۶۶.
۷. خوبی، اسماعیل. ۱۳۵۷: ص ۵۵.
۸. همان: ص ۵۰.
۹. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (الف): ص ۱۶۶.
۱۰. گروه نویسندگان. ۱۳۵۱. *اردشیر (گزیده‌ای از آنچه درباره اردشیر محمص نوشته‌اند)*. مقاله جهان‌نگری اردشیر نوشته گیتی شمخال. تهران: انتشارات کتاب نمونه: ص ۳۳.
- ۱۱ و ۱۲. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (ب). *کافرنامه*. مقدمه به نقل از کاتالوگ نمایشگاه اردشیر محمص در گالری گراهام نیویورک. تهران: انتشارات بامداد.
۱۳. نوری، نورالدین. ۱۳۸۵. *نخستین کنگره نویسندگان ایران ۱۳۲۵: برگزیده سخنرانی‌ها (ملک الشعراء بهار، علی‌اصغر حکمت، پرویز ناتل خانلری...)*. تهران: انتشارات اسطوره.
۱۴. گروه نویسندگان. ۱۳۵۱. مقاله شاعر مضحکه سیاه نوشته قاسم هاشمی‌نژاد. تهران: انتشارات کتاب نمونه: ص ۲۴.
۱۵. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (الف): ص ۱۹۸.
۱۶. بی‌نا. ۱۳۹۳. اردشیر خط تیره هفده هشتاد و هفت. *سالشمار اردشیر محمص*. پروژه‌ای از بنیاد پژمان و دستان. تهران: زیزمین دستان: ص ۱۴.
۱۷. خوبی، اسماعیل. ۱۳۵۷: ص ۴۱.
۱۸. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (ب).
۱۹. گروه نویسندگان. ۱۳۵۱. مقاله بی‌نا. تهران: انتشارات کتاب نمونه: ص ۷۶.
۲۰. گروه نویسندگان. ۱۳۵۱. مقاله شاعر مضحکه سیاه نوشته قاسم هاشمی‌نژاد. تهران: انتشارات کتاب نمونه: ص ۲۵.
۲۱. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (الف): ص ۱۶۶.
۲۲. خوبی، اسماعیل. ۱۳۵۷: ص ۵۶.
۲۳. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (الف). مقاله با طنز در ستیز با زشتی‌ها نوشته علیرضا نوری‌زاده. *بازنشر از مجله فردوسی*، ۲۹ آبان ۱۳۵۱.
۲۴. محمص، اردشیر. ۱۳۵۴ (الف): ص ۱۹۸.



(۱) بیوک احمدی در سال ۱۲۹۹ خورشیدی پا به عرصهٔ حیات گذاشت؛ در زمانه‌ای که هنرهای سنتی ایران از رمق افتاده بود و جز تنی چند از هنرمندان آشنای کار به تداوم آن اهتمام نداشتند و از طرفی، سال‌ها مانده بود تا هنر مدرن در ایران بسط یابد. تلاش‌های هنرمند بزرگی نظیر استاد میرمصور ارزنگی نیز هرچند او هنرآموختهٔ روسیه و اروپا بود، از سوی جامعه و دولتمردان جدی گرفته نمی‌شد.

(۱۰) تنها هنر مقبول این ایام، رئالیسمی بود که استاد کمال الملک و شاگردانش مروج آن بودند و با تأسیس چند شعبه از مدرسهٔ صنایع مستظرفه در شهرهای تهران، تبریز و قزوین، سعی داشتند تا این هنر را اشاعه دهند. شاید از بخت خوب احمدی بود که شعبه‌ای از مدرسهٔ صنایع مستظرفه در شهر زادگاهش، تبریز، به مدیریت استاد میرمصور ارزنگی به سال ۱۲۹۹ خورشیدی برپا شده بود [۱].

می‌توان گمان برد که مجموعهٔ این امکانات و حتی محدودیت‌ها برای احمدی – که جوانی به‌شدت مستعد یادگیری بود – امکانی را فراهم آورده باشد تا آموزه‌های خود را تا سطح یک نابغهٔ هنرمند به پیش ببرد. او متولد شهری بود که هنر قالی‌بافی اش زبانزد عالم بود؛ خاصه در آن ایام که تبریز، مرکز صادرات قالی ایران به شمار می‌آمد [۲]. احمدی در مرکز مدیریت و اشاعهٔ هنر قالی‌بافی – یعنی صنایع مستظرفهٔ تبریز – زیر نظر استاد رسام ارزنگی به هنرآموزی پرداخت. ایشان نیز دانش آموختهٔ هنر در روسیه بودند و از طرفی، بسیار متأثر از برادرش میرمصور که شناخت بدیعی از هنر روز اروپا داشت و پیش از وی مدیریت مدرسه را عهده‌دار بود [۳].

این نکته‌ها احمدی را در چند جهت رشد می‌بخشید. در واقع، هم دیدگاه‌های کمال‌الملکی را می‌آموخت و هم توفیق شاگردی استادی آشنا به هنر مدرن

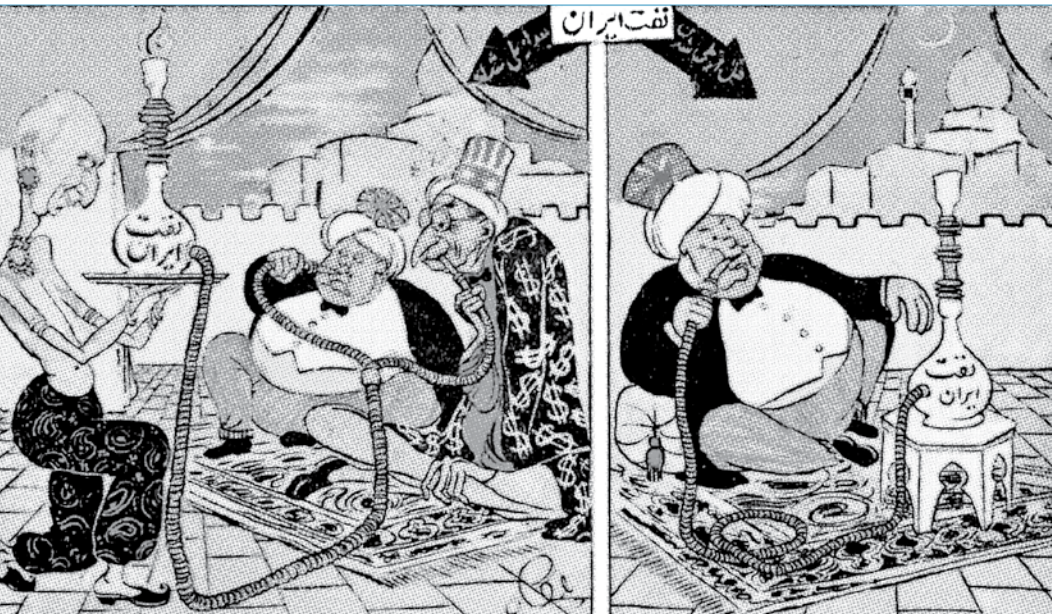




- صفحه قبل -
روزنامه چنگر
۱۵ اسفند ۱۳۳۰.

روزنامه چنگر
شماره مخصوص ۵.

روزنامه چنگر
شماره مخصوص ۱.



را پیدا کرد که خود به لحاظ هنرآموزی در مکتب هنرمندان روسی با رئالیسم اجتماعی پرورش یافته بود و فهم متفاوت تری از هنر رئال داشت. تجميع این رویکردها در چهره‌ای مستعد به نام بیوک احمری به تجلی هنرمندی انجامید که اگرچه در عرصه هنر مدرن و به‌طور مشخص در هنر نقاشی به شهرت و جایگاهی ممتاز نرسید - که تلقی معاصر بودن هم گویی محدود به ورود به همین عرصه بود - در تداوم هنرهای نوظهور و سنتی ایران به یگانه‌ای بی‌بدیل بدل شد.

با دقت در شرایط و موقعیت اجتماعی هنرمندان در تبریز آن ایام، به این نکته پی می‌بریم که ایشان همواره در کنار فعل هنر، اقتصاد آن را هم مدنظر داشتند و هنر را امکانی برای امرار معاش فرض می‌کردند. این نکته را می‌شود به صراحت از زیست هنرمندان بزرگی نظیر برادران ارژنگی و برادران پتگر دریافت [۴]. بدیهی است که این نگرش اقتصادی علاوه بر آنکه در عمومی کردن هنر نقش بزرگی ایفا می‌کند و به‌طور مشخص در اشاعه آموزش هنر بسیار مؤثر است، همواره با نوعی رقابت توأم می‌شود که خود به تلاش مضاعف و درک رموز بیشتر هنر و بازار آن منجر خواهد شد و البته که بیوک احمری سرآمد این ادراک بود. او در فصول متنوعی از زندگی خویش به هنرهای بسیاری پرداخت و عجیب آنکه در اغلب آنها، سرآمد همگان شد.

احمری در هنر طراحی - که مادر هنرهاست - دستی توانمند و درحقیقت، شگفت‌انگیز داشت. هنر طراحی فرش و نقشه‌کشی فرش و گلیم را نیک می‌دانست، مینیاتوربستی قَدَر بود و در هنر از یادرفته پشت شیشه، آثاری پدید آورد که مایه حیرت است. نقاشی لاک‌ی و میناکاری را همچون اساتید بزرگ قدیم به



روزنامه چنگر
۱۶ بهمن ۱۳۳۱.

روزنامه چنگر
۵ دی ۱۳۳۰.



سرانجام می‌رسانید و در طراحی گرافیک، از پیشگامان به شمار می‌آید. یادگارهای او در هنر نقاشی بی‌شمارند؛ آن هم در گونه‌های متنوعی اعم از پرتره، منظره، گل‌ومرغ، پرده‌ها و پوسته‌های سینمایی، فرنگی‌سازی و حتی نقاشی قهوه‌خانه‌ای که وی با همراهی استاد عباس بلوکی فرخ‌آفرین بزرگ‌ترین پرده از این نوع نقاشی به طول ۳۲ متر است و ناگفته پیداست که تمام این نقاشی‌ها با مواد و متریا‌های متنوع مانند گواش، رنگ روغن، آبرنگ، مداد رنگی و... کشیده شده است. جایگاه احمری در مرمت آثار و کتب تاریخی بر کسی پوشیده نیست و این مرتبه نیز با شناختی گسترده از روح و روحیه تاریخی آثار ممکن شده است. او می‌داند چگونه صفحه‌ای را تذهیب کند که با روح تاریخی آن اثر منطبق باشد و در نهایت، تفاوت اصل از فرع نیز به چشم نیاید.

(۵۰)

احمری حتی زمانی دلبسته هنر خوشنویسی شد و در مدتی به نسبت کوتاه توانست تا با پیروی و مشق از آثار هنرمندان بزرگی نظیر استاد میرزا غلام‌رضا اصفهانی، به افق‌هایی از این هنر نزدیک شود. و باز با تمام این اشاره‌ها، تردیدی نیست که اقلامی از هنر او، از این قلم جا مانده است.

در اینجا اما موضوع مقاله، کاریکاتورهای استاد احمری است که خود حکایت مجزایی دارد. دقیقاً معلوم نیست که وی در کجا و از چه کسی هنر کاریکاتور را آموخته است، اما این ظن قوی وجود دارد که او با پیگیری آثار و منش استاد خود، رسام ارژنگی، به این هنر علاقه‌مند شده باشد؛ چرا که ارژنگی علاوه بر اینکه در آثار نقاشی خود گه‌گاه، سوزدهایی را با ویژگی‌های کاریکاتوری می‌کشید، از همان

(۶۰)



روزنامه چنگر
۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۱.

سال‌های اوایل قرن با نشریاتی نظیر **ناهِید** و **امید** به‌عنوان کاریکاتوریست همکاری داشت و در واقع از پیشگامان این هنر به‌شمار می‌آید [۵].

مهاجرت و اقامت احمری در تهران به سال ۱۳۲۰ بازمی‌گردد. او در اولین گام آتلیه‌ای با نام «هنرهای زیبا» تأسیس می‌کند. اگرچه در آغاز، کار این آتلیه به طراحی صحنه برای تئاتر، گرافیک محیطی و به‌طور مشخص طراحی سردر مغازه‌ها و اداره‌های دولتی محدود است، فعالیت‌هایش با نشر کتاب و مطبوعات هم نسبت دارد. این فعالیت‌ها کمی بعد و با تأسیس آتلیه اسرام (۱۳۲۴)، فاکوپا (۱۳۳۰)، آرام (۱۳۳۲)، کلیشوگراف (با مشارکت محمد بهرامی ۱۳۳۸) و چهلستون (۱۳۵۰) توسعه می‌یابد و وی را بیشتر با مقوله‌های متنوع نشر و مطبوعات مرتبط می‌کند [۶]. جدای از این نکته‌ها باید گفت که اگر ورود به عرصه هنر کاریکاتور، توانایی دست و فکر، طبع شوخ و دغدغه‌های اجتماعی را از هنرمند مطالبه می‌کند، احمری در تمام این ویژگی‌ها استعدادی شگرف داشت. او دستی قوی در طراحی و ذهنی وسیع در تجسم داشت و دغدغه‌های اجتماعی را نیز از استادانش، رسام و میرمصور ارزنگی، به ارث برده بود. با تمام این گفته‌ها روشن است که احمری مستعد آن بود در هنر کاریکاتور نیز هنرمندی خودآموخته باشد. به هر روی، او احتمالاً اولین تصویر مطبوعاتی و کاریکاتوری خود را در سال ۱۳۲۱ و با حضور در نشریه فکاهی **سنگول** به چاپ رساند. مدیریت این ماهنامه بر عهده شخصی به نام حسین شایسته بود که البته انتشار آن، تنها دو سال دوام داشت.

احمری در سال ۱۳۲۹ و از چهارمین شماره **چلنگر**، به این نشریه پیوست و خیلی زود از اعضای اصلی آن شد [۷]. مؤسس و مدیر این نشریه محمدعلی افراشته بود که خود روشنفکری آگاه و شاعری توانمند به‌شمار می‌آمد. به قول دوست همکارش نصرت‌الله نوح، افراشته «مردی بود که در برهه‌ای از زمان، شعرش شعار مردم و کلامش تا پایین‌ترین طبقات جامعه نفوذ می‌کرد و به جرأت می‌توان گفت تاکنون هیچ شاعری چون افراشته نتوانسته است در عمق جامعه نفوذ کند» [۸]. با این همه نباید فراموش کرد که در آن ایام به خاطر میزان بالای بی‌سوادی، تصاویر خاص بیوک احمری بود که بیش از پیش، نشریه **چلنگر** را مقبول همگان می‌کرد. وی در این نشریه علاوه بر نام و نام خانوادگی خود، آثارش را با نام‌های مستعاری نظیر فرزین، شیوا و سیار امضا می‌کرد. احتمالاً این‌گزینه‌ش پیش از آنکه به دلیل پنهان‌کاری و ترس از عواقب سیاسی باشد، پوششی بوده است برای گریز از تکرار یک نام ثابت که معمولاً در مطبوعات مرسوم است.

«کارهای احمری در **چلنگر** شامل دو حالت طرح و کاریکاتور است. در هر دو شیوه قدرت وی در طراحی بسیار مشهود است. استفاده از کمترین خط و استفاده به‌جا از هاشورهای ورزیده از ویژگی آثار اوست... احمری روی آناتومی تیپ‌های ایرانی تسلط کامل دارد. طبقات اجتماعی تیپ‌های ایرانی را به‌خوبی می‌شناسد. به همین جهت در آثار وی دوره‌گردها، افراد تهیدست، کشاورزان، فروشندگان جزء، بنکداران، پاسبانان، افراد بی‌طبقه مانند لات‌ها و چاقوکش‌ها و کسانی که توسط نیروهای سیاسی اجیر شده‌اند، چهره‌های مشهور سیاسی، نمادهای مشهور سیاست‌های جهانی نظیر عمو سام و جان بول و صدها نشانه تصویری دیگر حضور دارند.

روزنامه چلنگر، ۱۴ بهمن ۱۳۳۰.

روزنامه چلنگر، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۱.





خیال خامیکه «آهر حوم» باشکست استالین گراد و خوردن مرگ
موش بگور بر دوام روز خلف صدق او آیزن هاورد سر میپرو راند

روزنامه چلنگر
۱۶ بهمن ۱۳۳۱

کردند. چماق داران، اسباب و اثاثیه خانه افراشته را نیز غارت کردند» [۱۰]. تعطیلی چلنگر به ظاهر تمرکز احمری را از مقوله کاریکاتور گرفت اما فعالیت‌های مطبوعاتی او به عنوان طراح جلد و تصویرگر ادامه داشت و تنها به ضرورت، کاریکاتوری را ضمیمه برخی مقالات می‌کرد. **سپید و سیاه**، **امید ایران** و **فردوسی** برخی از نشریاتی بودند که بعد از این، از وجود احمری بهره گرفتند. اما بیش از آنچه به عنوان کاریکاتوریست از احمری به جای ماند، تربیت شاگردانی است که پس از او آثارش را سرمشق قرار می‌دادند.

(۱۲۰)

گمان شخص من این است که دلیل پنهان ماندن نام بزرگ بیوک احمری از تارک هنرهای معاصر ایران، همان تنوع و اشتیاق اوست به مجموعه‌ای از هنرها؛ حال آنکه اگر به یکی یا حتی چند هنر بسنده می‌کرد، بی‌شک اعتبار و نامی پررنگ‌تر می‌داشت.

استاد آیدین آغداشلو، شاگرد خاص مکتب احمری، به خاطر دارد که برای گذراندن تعطیلات روز جمعه، پیشنهاد می‌داد با هم آتلیه برویم، صبحانه‌ای بخوریم و تا ظهر کار کنیم، بعد هم نهاری بخوریم و دوباره تا غروب کار کنیم. و باز به خاطر شاگرد بود که «در لحظات نهایی و آخر عمر و هنوز هم در بستر که دراز کشیده بودند و چندان با جهان اطرافشان ارتباط برقرار نمی‌شد، با دو انگشت دست راست، روی هوا خط‌هایی می‌کشیدند: لام می‌نوشت. نون می‌نوشت. واو می‌نوشت. و یکسره این کار را ادامه می‌داد» [۱۱].

(۱۳۰)

۵ آبان ۱۳۸۷، آخرین روز از زندگی شگفت‌انگیز و پربار استاد بیوک احمری بود.

منابع

۱. حامدی، محمدحسن. ۱۳۹۷. *جستارهایی در تاریخ هنر تهران*، نشر بیکره، ص ۲۰۶.
۲. همان، ص ۲۰۶-۲۳۳.
۳. حامدی، محمدحسن. ۱۳۹۸. *دفتر خاطرات رسام ارزنگی*، تهران، نشر بیکره.
۴. حامدی، محمدحسن. ۱۳۹۷: ص ۱۰۴-۱۰۸.
۵. ضیایی، محمدرفع. ۱۳۸۸. *پرونده کاریکاتور*، جلد دوم. به کوشش پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، انتشارات سوره مهر، ص ۳۲۴-۳۲۸.
۶. برای اطلاعات بیشتر درباره زندگی بیوک احمری رک. به معتقدی، کیانوش. ۱۳۹۳. *بیوک احمری (گلستان هنر ۱۰)*، تهران، نشر بیکره.
۷. صلاحی، عمران. ۱۳۹۵. *طنز در کاغذ کاهی (بررسی چهار نشریه طنز باباشمل، توفیق، چلنگر و نسیم شمال)*، تهران، نشر مروارید، ص ۲۲۱-۲۲۲.
۸. گفت‌وگوی نصرت‌الله نوح درباره زندگی و آثار محمدعلی افراشته با نشریه اینترنتی آذین داد، پانزدهم آبان ۱۳۸۵.
۹. ضیایی، محمدرفع. ۱۳۸۸: ص ۳۵۹-۳۶۰.
۱۰. صلاحی، عمران. ۱۳۹۵: ص ۱۷۷.
۱۱. *برگ‌های پژوهش (اسناد و آراء نشست‌های پژوهشی هنر، نگارخانه برگ ۱۳۸۷-۱۳۸۸)*، ۱۳۹۰: جلد یکم. به کوشش محمدحسن حامدی، تهران، نشر بیکره، ص ۲۴۷.

احمری در طراحی کاریکاتور چهره نیز بسیار مهارت دارد. وی یکی از برجسته‌ترین طراحان کاریکاتور شخصیت‌های سیاسی در زمان خود بود. آنچه از نظر قدرت تکنیکی در مورد کارهای احمری باید بگوییم این است که آن را به حد کمال رسانده است... در آن دوره، معمولاً کاریکاتور به حوادث خاص می‌پرداخت، نظیر اتفاقات سیاسی که در روزهای خاص شکل گرفته بود و ناچار در عمل از نشانه‌های عام که معمولاً در هنر ماندگارتر است، نمی‌توانست استفاده کند. یعنی کاریکاتورهای آن دوره اسناد تصویری زمان خود هستند. کاریکاتورهای احمری نیز اسناد تصویری سال‌های ۱۳۲۹ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است» [۹]

(۱۱۰)

چلنگر با اینکه منتقد سیاست‌های دکتر محمد مصدق بود، اما به دلیل وابستگی فکری به حزب توده از تسویه حساب‌های متأثر از واقعه بیست‌وهشتم مرداد برکنار نماند و در «روز پنجشنبه چهاردهم آذر ۱۳۳۰ ساعت ۳/۵ بعد از ظهر، ارادل و اوباش با چوب و چماق به چلنگرخانه واقع در خیابان نواب حمله

امیدی فراتر از مرزهای ایران: مصدق و جایگاهش در گفتمان عمومی مصر

لیور استرنفلد
مترجم: سحر کریمی

یادداشت مترجم

(۱)

ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در زمانهٔ مصدق یگانه نبود و تاحدی از پیامدهای ناگزیر مداخله‌های بریتانیا و دیگر قدرت‌های استعماری در منطقه به شمار می‌رفت. مصر نیز همچون ایران، اگرچه مستعمرهٔ بریتانیا به حساب نمی‌آمد، در عمل در تسلط این قدرت استعماری بود. از سال ۱۸۸۲ تا ۱۹۵۲ (۱۲۶۱ تا ۱۳۳۱ خورشیدی) را در مطالعات مصری زمانهٔ ملی‌گرایی می‌خوانند؛ دوره‌ای که با ورود نیروهای بریتانیایی به خاک مصر آغاز شد و با کودتای افسران آزاد و برافتادن سلطنت مصر پایان گرفت.

در این سال‌ها جامعهٔ مصر نیز تغییرات شگرفی را پشت سر گذاشت که شاید مهم‌ترین آنها در ربع اول قرن بیستم، ظهور نخستین نسل طبقهٔ متوسط مدرن خودآگاه مصری باشد؛ طبقه‌ای که آنان را «افندی» می‌خواندند و با تحصیلات مدرن خود در قلب جنبش ناسیونالیستی مصر قرار داشتند. کتوشلوار غربی و فینه^۱ مشخصهٔ ظاهری این طبقه بود. فرهنگ افندی‌ها در مصر، همانند گفتمان روشنفکری ایران در پی اصلاح جامعه از بیخ‌وبن بود و البته هم‌زمان، با اقتباس روزنامه‌نگاری سیاسی از اروپا، تاریخ افندی‌ها و تاریخ روزنامه‌نگاری مصر درهم تنیده شد. افندی در مصر خواستار دو چیز بود: دولت ملی مدرن و استقلال از سلطهٔ بریتانیا.

با ورود چاپ سنگی از میانهٔ قرن نوزدهم، چاپ تصاویر در رسانه‌های جدید ممکن شد که این امر، یکی از دلایل اقبال عمومی به نشریات به‌جای کتاب‌ها در انقلاب چاپی مصر بود. اولین نشریهٔ طنز این کشور، در اوایل سال ۱۸۷۲ منتشر شد. پس از اینکه حکومت این نشریه را توقیف کرد، مدیر آن، یعقوب صنوع یهودی، به فرانسه رفت و کار انتشار مجله را از پاریس ادامه داد. کاریکاتورهای صنوع مخاطبان گسترده‌ای داشت. این

(۱۰)

۱. طربوش به مصری
که همان مغرب سربوش
فارسی است. م.

(۲۰)

- صفحهٔ قبل -
روزنامهٔ باختر امروز



چرچیل خیال می‌کنید با کشتن و قل‌عام مشایین جنازه «مهاجده ۱۹۳۶»
مرده، زنده، خواهد شد (از مطبوعات مصر)

کاریکاتورها با شخصیت‌هایی آشنا برای عموم مردم همراه بود که این تصاویر را راحت‌تر از زبان رسمی عربی درک می‌کردند؛ مانند خدیو، سلطان، بریتانیایی و فرانسوی و نخست‌وزیر. بنابراین، رواج کاریکاتور در مصر محصول زمانه تقابل شرق و غرب در بستر دوره ملی‌گرایی و استعمار بود.

اما دوره شکوفایی کاریکاتور در مصر پس از انقلاب مشروطه سال ۱۹۱۹ رقم خورد؛ انقلابی که به تحت‌الحمایگی رسمی مصر و تسلط بریتانیا بر این کشور پایان داد و با تصویب قانون اساسی، انتخابات و حضور مردم در عرصه سیاست را به گفتمان سیاسی مصر وارد کرد. حالا گروه‌های سیاسی و مهم‌ترین آنها حزب «الوفد»، در پی جلب آرای مردمی و گسترش عقاید خود میان توده مردم بودند و در آن زمان، چه ابزاری بهتر از کاریکاتور برای ارتباط با عامه مردم در دسترس بود. اسکندر صاروخان، کاریکاتوریست مصری در این دوره (دهه ۳۰ میلادی) شخصیت افندی مصری (المصری افندی) را به کاریکاتورهای مصری وارد کرد. این شخصیت نماینده فضایل و رذایل طبقه متوسط شهرنشین مصری بود که دیگر کاریکاتوریست‌ها هم بعد از این از او بهره بردند؛ شخصیتی کوتاه قامت و کمی چاق با همان کت و شلوار و فینه معروف افندی که در تصاویر حضور داشت و به اخبار سیاسی روز واکنش نشان می‌داد. در این دوره، پای کاریکاتور به نشریات جدی سیاسی نیز باز شد. کاریکاتورهای چاپ شده در صفحه‌های داخلی **الاهرام**، روزنامه خبری مصر، برای بسیاری نه مطلبی طنز که خلاصه‌ترین شکل اخبار روز بود. کاریکاتورهای صاروخان در روزنامه **اخبار الیوم** هم تا زمان مرگ او در سال ۱۹۲۷ بینندگان بسیار داشت.

در دوره جنگ جهانی دوم، بریتانیا به دنبال حاکمیتی هواخواه خود در مصر بود و در سال ۱۹۴۲ به ملک فاروق، پادشاه مصر، اولتیماتوم داد تا حکم به تشکیل دولت توسط مصطفی نحاس پاشا، رهبر حزب الوفد، بدهد. اگرچه حزب الوفد تا آن زمان مخالف بریتانیایی‌ها تلقی می‌شد، این اتفاق احساسات ملی‌گرایانه مصریان را برانگیخت و آنان دیگر نحاس و الوفد را طرفدار انگلیس تلقی کردند. کاریکاتورهای روزنامه‌های مصری در این زمان، نحاس را سوار بر تانک‌های بریتانیایی و عامل آنان نشان می‌دهد. در این دوره، موضوع اصلی کاریکاتورها از سوی، مبارزه با استعمار بریتانیا و از سوی دیگر، فساد دربار است. با قدرت‌گیری افسران آزاد و استعفای فاروق، دیگر مسئله اصلی گفتمان سیاسی مصر تسلط بریتانیا بر منابع ملی و از همه مهم‌تر کانال سوئز بود. به همین علت مسئله نفت ایران در همین زمان برای مصریان اهمیتی دوچندان پیدا کرد.

بنابراین، استقبال مصریان از ایده‌های مصدق نیز برآمده از تاریخ پررنج استعماری بود که خود آنان سال‌ها با آن دست‌وپنجه نرم کرده بودند و در این مسیر، کاریکاتورهای سیاسی صرفاً برای شکل دادن به افکار عمومی مصری تلاش نمی‌کردند، بلکه بازتابی از افکار عمومی علیه سلطه بیگانه و خواست آزادی در منطقه بودند و بیان این افکار به شکل کاریکاتور در تاریخ رسانه‌های مصری قدمتی طولانی داشت.^۲ نباید فراموش کرد که کاریکاتور نه بازتاب‌دهنده منفعل واقعیت است و نه مخاطبان، آن را منفعلانه دریافت می‌کنند. سفر مصدق به مصر، در مسیر بازگشت از سازمان ملل در سال ۱۹۵۱، امکانی بود برای رسانه‌های مصری که خواسته‌ها و افکار خود را از زبان مردم و ملتی دیگر، یعنی ایرانیان، بیان کنند. در متن پیش‌رو، گزارشی می‌خوانید از این سفر و بازتاب آن در رسانه‌های مصری.

کوتاه‌زمانی پس از آنکه نخست‌وزیر ایران، دکتر محمد مصدق، شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرد، آنچه «بحران نفت» نام گرفته بود از مسئله‌ای ایرانی – یا مسئله‌ای میان ایران و انگلیس – به موضوع مراقبه‌ای جهانی بدل شد. در زمانه استعمارزدایی، هر ملتی می‌توانست با یک طرف دعوا هم‌دلی کند و عرصه سیاسی در برخی کشورها محل کشمکش میان هواخواهان بریتانیا و هواخواهان ایران بود. در این نمونه‌ها، کم پیش می‌آمد که منشاء هویت‌یابی هواخواهان صرفاً خود بریتانیا یا ایران باشد، بلکه مسئله ارزش‌های نمادینی بود که هر طرف می‌خواست بازتاب دهد. بین‌المللی‌شدن بحران، ملازم سرآغاز آن بود. دولت بریتانیا به سرعت در صدد برآمد تا پرونده را به دادگاه بین‌المللی لاهه ببرد. باید به یاد داشته باشیم که بریتانیا در همین زمان درگیر مناقشات پسااستعماری در آفریقا (کنیا، سودان و کانال سوئز در مصر)، ایران و... بود. فرانسه درگیر مبارزه الجزایر برای استقلال از حاکمیت فرانسوی، مراکش، جنگ هندوچین، لبنان و... بود. مناطق بسیاری در «جهان در شرف بیداری» کمابیش درگیر این منازعه بودند و برخی – مثل هند و پاکستان – به تازگی پیروز شده بودند. وقتی دعوی به دادگاه رسید، همه مردم جهان می‌خواستند ببینند که آیا این آخرین میخ بر تابوت قدرت‌های استعماری قدیم خواهد بود یا نه.

۲. برای مطالعه بیشتر در زمینه تاریخ کاریکاتور در مصر نگاه کنید به:

Scully, R & Varnava, A. eds. 2020. Imperialism in Cartoons, Caricature, and Satirical Art, Manchester: Manchester University Press.
Zdafee, K. 2020. Cartooning for a Modern Egypt. Boston: Brill.



مصطفی النحاس باشا



روزنامه باختر امروز

میهمان امروز مصر... دکتر مصدق
الاهرام، ۲۰ نوامبر ۱۹۵۱ (۲۸ آبان ۱۳۳۰)، ص ۱.

وقتی مصدق در سازمان ملل بود، روزنامه مهم مصری، الاهرام، اعلام کرد که نخست‌وزیر ایران در مسیر بازگشت به تهران توقفی چهارروزه در مصر خواهد داشت. لحظه سیاسی مهمی بود. در همین زمان، مصر در عمل زیر سلطه بریتانیا بود و این واقعیت برای مقامات بریتانیایی قابل هضم نبود که ممکن است مصدق به‌طور رسمی از مصر بازدید کند. هم‌زمان با سفر مصدق به سازمان ملل، در مصر چند تظاهرات علیه نیروهای بریتانیایی و دولت نحاس^۵ برگزار شد. در روز رسیدن مصدق [به مصر] (بیستم نوامبر ۱۹۵۱/بیست‌وهشتم آبان ۱۳۳۰)، صفحه نخست الاهرام مزین به تصویری بزرگ از مصدق بود با این تیتر: «میهمان امروز مصر... دکتر مصدق»^(۱۱۰) هنگام ورود به فرودگاه قاهره جمعیتی زیاد نزدیک فرودگاه و در دو طرف خیابان‌های مسیر فرودگاه تا مرکز شهر قاهره گرد آمدند. بازدید مصدق بسیار موفقیت‌آمیز بود. او در این سفر با رهبران دولت مصر، رهبران گروه‌های اپوزیسیون و دیپلمات‌های خارجی ملاقات کرد و هر قدم او را رسانه‌های مصری پوشش دادند. از این گذشته، سید قطب، رهبر معروف

۳. Liberty Bell، از نمادهای مشهور استقلال آمریکا و جنبش ضدبرده‌داری در فیلادلفیا در ایالت پنسلوانیاست. م
۴. Independence Hall، ساختمانی تاریخی در فیلادلفیا که محل مذاکرات پدران بنیان‌گذار ایالات متحده درباره قانون اساسی و اعلامیه استقلال آمریکا بوده و ناقوس آزادی نیز زمانی در همین ساختمان قرار داشته است م
۵. مصطفی النحاس باشا (۱۸۷۹-۱۹۶۵)، نخست‌وزیر وقت مصر



عکس منتشرشده در
مقاله مایکل کلارک با تیتر:
«ترومن امروز
مصدق را ملاقات می‌کند»،
نیویورک تایمز
۲۳ اکتبر ۱۹۵۱
(۳۰ مهر ۱۳۳۰)، ص ۷.

نخستین مرحله زودتر از آن چیزی به آخر رسید که هر کسی پیش‌بینی کرده بود. دکتر مصدق هیئت خود را پیش فرستاد و اعلام کرد که دادگاه هیچ صلاحیتی در این پرونده ندارد، چون مناقشه نه میان دو کشور بلکه میان یک کشور و یک شرکت خصوصی است؛ این تعریفی بود که دولت بریتانیا از شرکت نفت ایران و انگلیس ارائه داده بود تا مانعی حقوقی میان عملکرد دولت و شرکت ایجاد کند. دادگاه این موضع را پذیرفت [۱]. گام بعدی شورای امنیت سازمان ملل بود. سازمان ملل ماجرای کاملاً تازه بود و صحنه‌ای کلیدی برای بسیاری از رویدادهای یک جهان در حال توسعه به حساب می‌آمد. این مسئله داستان را به مرکز اخبار جهان کشاند؛ به نیویورک. مصدق به ایالات متحده سفر کرد و تقریباً در هر توقف به‌گرمی از او استقبال شد. جمعیت مشتاق در فرانکفورت و واشنگتن به دیدارش شتافتند. عکس او با شهردار فیلادلفیا، برنارد ساموئل، در کنار ناقوس آزادی^۳ به لحظه‌ای نمادین تبدیل شد. در تالار استقلال^۴ بود که مصدق شرح داد تمام آنچه برای ایران می‌خواهد، همان چیزی است که آمریکایی‌ها دو سده پیش‌تر برای خود می‌خواستند؛ یعنی استقلال از بریتانیا. او روز بعد با رئیس‌جمهور ترومن ملاقات کرد. دنیا داشت به مصدق و دفاعیه ایران علاقه‌مند می‌شد [۲]. سخنرانی مصدق در شورای امنیت مهم و قانع‌کننده بود و برای اولین بار می‌توانیم از آمدن بحث تحریم‌های ایران به عرصه جهانی سخن بگوییم. اما در شرق نیویورک و هزاران مایل دورتر، این داستان معنایی بسیار خطیرتر داشت.

اخوان المسلمین، شعری با عنوان «درود بر مصدق» (تحیه علی مصدق) منتشر کرد [۳] و در این شعر پشیمان و ستایش صریح خود را از مصدق و مبارزه او نشان داد. سرمقاله چندین روزنامه مصری موفقیت این دیدار را بازتاب دادند. یکی از این سرمقاله‌ها «خواهر ما ایران» (شقیقتنا ایران) نام داشت و روزهای دیدار مصدق را «روزهای ایران در قاهره» خواند. روشنفکر نامدار، طه حسین، مصدق را «افتخار شرق» (مفاخره الشرق) نامید و حتی **الاهرام** نامه‌ای سرگشاده از سوی مصدق به مردم مصر پس از بازگشت او به ایران منتشر کرد. یک هفته بعد و در یک مراسم رسمی، تندیس از مصدق در کالج سلطنتی هنرهای زیبا به نمایش درآمد. تمامی اینها بیانگر آن است که مصدق به یک چهره درگفتمان سیاسی مصر تبدیل شد. حضور او در نوشته‌ها و البته تصویر او در صفحات روزنامه‌ها نشان می‌دهد که مردم، بسیاری از آرزوهای خود را به او منتسب می‌کردند.

تأثیر پروژه مصدق به مصر محدود نشد. برای مثال، لبنان اجازه نداد تا مصدق از این کشور دیدار کند؛ چون دولت می‌ترسید مبادا او بر آتش احساساتی بدمد که همان وقت هم به دلیل امتیازات زیرساختی داده شده به شرکت‌های فرانسوی و بلژیکی در کوتاه‌زمانی پیش از این، سر به فلک کشیده بود [۴]. عراق بی‌سروصدا در پی مشاوره و صلاحدید در باب گزینه ملی کردن آن بخش از شرکت نفت ایران و انگلیس بود که در عراق کار می‌کرد. آشفتگی غربی نیز در اسرائیل رخ داد. دولت متمایل به چپ به تازگی تصمیم گرفته بود در سیاست خارجی خود، یک جهت‌گیری امریکایی-بریتانیایی اتخاذ کند و مصدق برای جناح



نمایش تندیس مصدق در کالج سلطنتی هنرهای زیبا، ال‌هرام ۲۷ نوامبر ۱۹۵۱ (آذر ۱۳۳۰)، ص ۲.

راست اسرائیل فرصتی فراهم آورد تا دولت را بکوبد و البته دیدگاهی تازه هم برای اسرائیل و خاورمیانه مطرح کند. جناح راست اسرائیل از مبارزه علیه قیومیت بریتانیا بر فلسطین به وجود آمده بود و برایش دشمن، هم‌چنان خود بریتانیا بود. دیدگاه‌های گوناگونی بین جناح‌های سیاسی اسرائیل نسبت به همسایه‌های مجاور فلسطین و کشورهای عربی وجود داشت، اما احتمالاً بعضی از آنان اعراب را تا آخر دنیا دشمن قسم خورده

خود نمی‌پنداشتند و عده‌ای در این گروه، مصدق را رهبری می‌دیدند که می‌تواند خاورمیانه دوران پسااستعمار را دگرگون کند و یکی از سخنگویان این گروه یوسف نداوا بود. او در مطلبی در روزنامه «ها بوکر»^۶ (امروز صبح) نوشت: «اهمیت مصدق صرفاً محدود به پرشیا [ایران] نیست. او به شخصیتی پان‌آسیایی تبدیل شده و در چند هفته موفق شده است آتش انقلابی را برافروزد که در همه جای این قاره پهن‌باز الهام‌بخش خواهد بود. او مردم را بیدار کرده است! مصر همین الان هم پا جای پای او گذاشته است. فارغ از نتایج مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل، بریتانیایی‌ها هرگز به میادین نفتی آبادان باز نمی‌گردند. اینکه پرشیا می‌تواند دست‌تنها

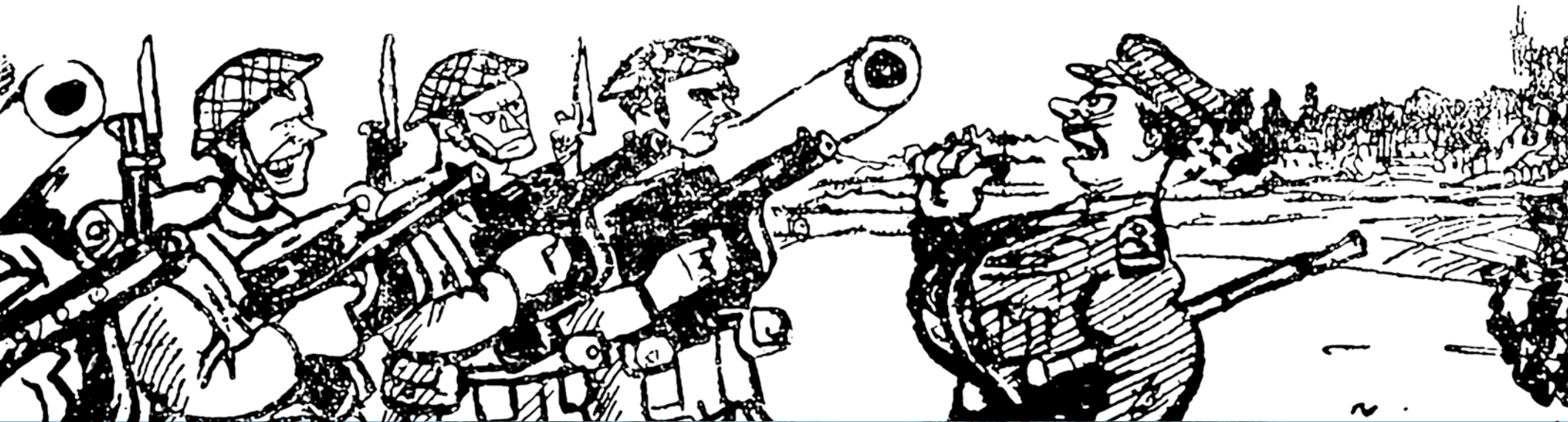
پالایشگاه‌ها را اداره کند یا نه، مسئله دیگری است که در این لحظه فقط در درجه دوم اهمیت قرار دارد. بریتانیایی‌ها از یکی از مقرهای اصلی تاریخی خود در قلب آسیا بیرون رانده شدند. اگر از این جنبه بنگریم، مصدق الان هم مأموریت خود را به پایان رسانده است. او در سخنرانی‌های متعدد خود در مجلس بارها گفته است که دیگر از مرگ نمی‌هراسد. او به آنچه برایش تلاش کرده بود، رسیده است و حالا می‌تواند در صورت لزوم بمیرد؛ چراکه او راه را برای انقلاب گشوده است. اینکه مانند گاندی ترور شود یا نشود اهمیتی ندارد؛ چون شیوه مرگ افراد در پرشیا مهم نیست. در تهران مرگ هر ساعت روز در خیابان‌ها قدم می‌زند، اما وقتی کسی نامش را بر صفحات تاریخ حک کرده باشد، دیگر انسانی فانی به حساب نمی‌آید.» [۵]

در تمام مدت این بحران، مصدق نماینده امید و امکان آینده‌ای دیگرگون باقی ماند. مصر در ژوئیه ۱۹۵۲ انقلاب خود را پشت‌سر گذاشت. وقتی گروهی از افسران نظامی سلطنت را برانداختند، دولت جدید مصر از جنبه‌های گوناگون با دولت مصدق در ایران همخوانی داشت. در واقع، جمال عبدالناصر سال‌ها بعد اذعان کرد که می‌کوشیده است تا اشتباه‌های مصدق را تکرار نکند.

۶. روزنامه جناح راست صهیونیست‌ها در فلسطین تحت قیومیت بریتانیا بریتانیا و بعد اسرائیل که از ۱۹۳۵ تا ۱۹۶۵ منتشر می‌شدم

(۱۵۰)

(۱۶۰)



فرمانده سربازان خود - ! اگرما از مصر و کانال بیرون رویم « صلح جهان » به خاطر میفتد !! بنا بر این بخاطر بشریت
و بخاطر صلح جهان !، از مصر در برابر مصری ها دفاع کنید
(از مطبوعات مصری)

روزنامه باختر امروز

می‌کنند. معنای نهان این کاریکاتور در بافت و زمینه مصری شاید به نکته دیگری اشاره داشته باشد؛ به این اعتقاد که پرده آخر شاه وقتی فرامی‌رسد که انتظارش را نداری، چنان‌که حزب الوفد^۷ و سلطنت قدیمی مصر روزی به پایان خود رسیدند.

یک هفته بعد، کاریکاتور دیگری در همین روزنامه منتشر شد که «قدیس چرچیل و معجزات او» را نشان می‌داد و به تمامی تعدی‌های هم‌زمان بریتانیا در منطقه اشاره داشت. کاریکاتور شورش مائوماو و چوبه دار در کنیا^۸، سرباز بریتانیایی در کانال سوئز^۹، مصدق پشت میله‌های زندان و مداخله در فراندوم سودان^{۱۰} را نشان می‌دهد.

به‌طور خلاصه، کاریکاتورها و بیان‌های بصری ذکر شده در این متن، مصدق و اقدامات او را در زمینه محلی جوامع دیگر نشان می‌دهند. در اینجا باید این بحث را مطرح کرد که در جامعه‌ای با نرخ باسوادی به نسبت پایین، این متن‌های تصویری گواهی‌اند بر جایگاه فرد در گفتمان عمومی. کاریکاتورها

۹. جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر، در سال ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی اعلام کرد که این موضوع به بحران سوئز و حمله اسرائیل، فرانسه و بریتانیا به مصر منجر شد، بحرانی که مصر توانست در آن پیروز شود.
۱۰. در سال ۱۹۵۳ نخستین انتخابات مجلس سودان برگزار شد و این کشور در سال ۱۹۵۶ از بریتانیا استقلال یافت م.

۷. حزب لیبرال ناسیونال مصر که از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۲ (انقلاب مصر) فعالیت می‌کرد. این حزب طرفدار استقلال از بریتانیا و گذار از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه بود.
۸. شورش دهقانی در کنیا برای دستیابی به زمین‌های کشاورزی برای سیاهان از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰ که به دستگیری و کشتار هزاران کنیایی منجر شد کنیا در سال ۱۹۶۳ از بریتانیا استقلال یافت م.

در اوت ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) دو اقدام برای کودتا در روزهای پانزدهم و نوزدهم (بیست‌وچهارم و بیست‌وهشتم) انجام شد. یکی شکست خورد و دیگری موفقیت‌آمیز بود. خیلی زود آشکار شد که بریتانیا و آمریکا پشت این عملیات بودند. موج شوک این خبر در سراسر جهان با مداخله استعماری دیگری در مراکش تشدید شد؛ جایی که مقامات فرانسوی، سلطان محمد پنجم را در بخشی از برنامه مبارزه خود علیه جنبش استقلال‌طلبی تبعید کردند. به‌زودی فهم زمینه اقدامات بریتانیایی‌ها در معنای منطقه‌ای آشکار شد. در بیست‌ودوم اوت ۱۹۵۳ (سی‌ویکم مرداد ۱۳۳۲) روزنامه مصری **اخبارالایوم** کاریکاتور را منتشر کرد که مصدق و چرچیل را نشان می‌دهد. چرچیل در کسوت یک قصاب، چاقویی در دست دارد، زیر دست آنها و روی یک میز، بره‌ای قرار دارد که روی آن نوشته شده است: «ثبات در ایران» (الاستقرار فی ایران) و مصدق به چرچیل می‌گوید: «تو داری سلاخی‌اش می‌کنی... نه من...» همان روز کاریکاتور دیگری هم در **اخبارالایوم** چاپ شد. این یکی صحنه‌ای از تئاتر «روایت ایران» را نشان می‌داد؛ تصویری از صحنه پایانی تئاتر که در آن شاه، محمدرضا پهلوی، سرفراز ایستاده است و پای خود را روی کمر مصدق گذاشته، دورنمای آبادان در انتهای صحنه دیده می‌شود و جهان و رژیم سابق مصر - که به تصویر افندی مصری مجسم شده است - شاه و پرده آخر را تشویق

(۱۷۰)

(۱۸۰)



الفديس تشرشل ومهجز آته
نمی رئیس حکومتی فیتنام آن کتیسته نصب تشرشل فدیسا ۰۰۰:

قدیس چرچیل و معجزات او
اخبارالیوم، ۲۹ اوت ۱۹۵۳ (۷ شهریور ۱۳۳۲)، ص ۳.

گیرا و مملؤ از چندین لایه محتوا و پیام‌اند؛ چنان‌که به قدر کافی برای کسی که روزنامه را در دست می‌گیرد روشن و آشکارند، حتی اگر متن نوشتاری به اندازه کافی روشن و واضح نباشد. داستان مصدق به ما فرصتی یگانه می‌دهد تا ببینیم چگونه از ابتدا تا انتهای این داستان از چشم جامعه‌ای دیده شد که خود در همین میانه، انقلاب خود را با خطوط ایدئولوژیک مشابهی رقم زده بود و بیش از هر چیز نشان می‌دهد مصدق شخصیتی بین‌المللی بود که طنین صدای او بسیار فراتر از مرزهای ایران نیز شنیده شد.

(۲۰۰)

منابع

1. De Bellaigue, Christopher. 2012. *Patriot of Persia: Muhammad Mossadegh and a Tragic Anglo-American Coup*. p.175-185 and Abrahamian, Ervand. 2013. *The Coup: 1953, The CIA, and The Roots of Modern U.S.-Iranian Relations*. p.123-138.
2. Clark, Michael. Truman Receives Mossadegh Today. *New York Times*: 23 October 1951, p.7.
3. Sayyid Qutb. Tahiya ila Mosaddeq [Saluting Mosaddeq]. *Al-Ahram*: 21 November 1951.
۴. برای مثال، می‌توانید به متن یک خبر در سیاست (۲۱ ژانویه ۱۹۵۲) دربارهٔ امتناع دولت لبنان از بازدید مصدق از این کشور به دلیل ترس آنها از واکنش شدید علیه پروژه‌های زیرساختی فرانسه و بلژیک در لبنان مراجعه کنید.
5. Nedava, Yosef. Mossadegh be-doro ke-Ahshverosh be-doro. *Ha'Boker*: 12 October 1951.



الجزار یبکر علی ضحیته
مصدق تشرشل - اذت الی دبعه ۰۰۰ موش انا ۰۰۰

تئاتر «روایت ایران»
اخبارالیوم، ۲۲ اوت ۱۹۵۳ (۳۱ مرداد ۱۳۳۲)، ص ۴.

اخبارالیوم، ۲۲ اوت ۱۹۵۳ (۳۱ مرداد ۱۳۳۲)، ص ۳.
مصدق، چرچیل و ثبات در ایران.
مصدق، «آئو داری سلاخی‌اش می‌کنی... نه من...»



گره بعلاوه فیل در اتاق تاریک

دیدگاه بصری مطبوعات غرب درباره مسئله نفت و تصویر مصدق

سیامک پناهی

درک و تصور کارتونیست‌های خارجی درباره کشور ایران، در بیشتر اوج و فرودهای تاریخی، چندان دل‌انگیز نبوده است. تصویر ایران در نظر هنرمندان این عرصه حتی در دهه‌های میانی قرن بیستم، ملغمه‌ای از هزارویک شب و جامه‌های صحرائشینان بود؛ به گونه‌ای که تا اسم ایران می‌آمد تصویری شبیه آن مینیاتورهای مضحک و دم‌دستی - که گاهی در کتاب‌های رباعیات قدیمی دیده‌ایم - به ذهن‌شان خطور می‌کرده است.

حتی اگر این کارتونیست‌ها غیر از تصویرگر بودن، کمی دنیا دیده و اهل مطالعه بودند، در نهایت با اشاراتی زیرکانه تصویری کلی‌تر عرضه می‌کردند و ایران را به شکل یک گربه نشان می‌دادند؛ یک گربه ملوس و صلابت بی‌دفاع! بی‌دفاع در برابر شیر که نماد بریتانیا بود و خرس که نماد شوروی آن زمان بود.

البته باید به یک نکته نیز اشاره کرد؛ چراکه نگفتن آن بی‌انصافی است. اینکه چرخش اطلاعات قبل از فراگیر شدن و استفاده عمومی از اینترنت با بعد از آن، تفاوتی از زمین تا آسمان داشته و این نکته گویای خیلی از نارسایی‌ها و ندیدن‌ها بوده است. البته هرچند این نکته درست است، از ساده‌انگاری یا زیرکی مطبوعات اروپایی و امریکایی در شناساندن و معرفی دیگر گوشه‌های جهان به مخاطبان‌شان، کم نمی‌کند.

در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲، بازتاب خبرهای ایران و قضیه ملی‌شدن نفت، بسیار پرسروصدا بود و مطبوعات خارج از ایران به‌سادگی نمی‌توانستند از این موضوع‌ها بگذرند. دیگر نمی‌شد گربه و نخل و شخصیت‌های مینیاتورها را نشان داد و گفت گروهی از این کشور می‌خواهند در زمینه مسئله نفت،

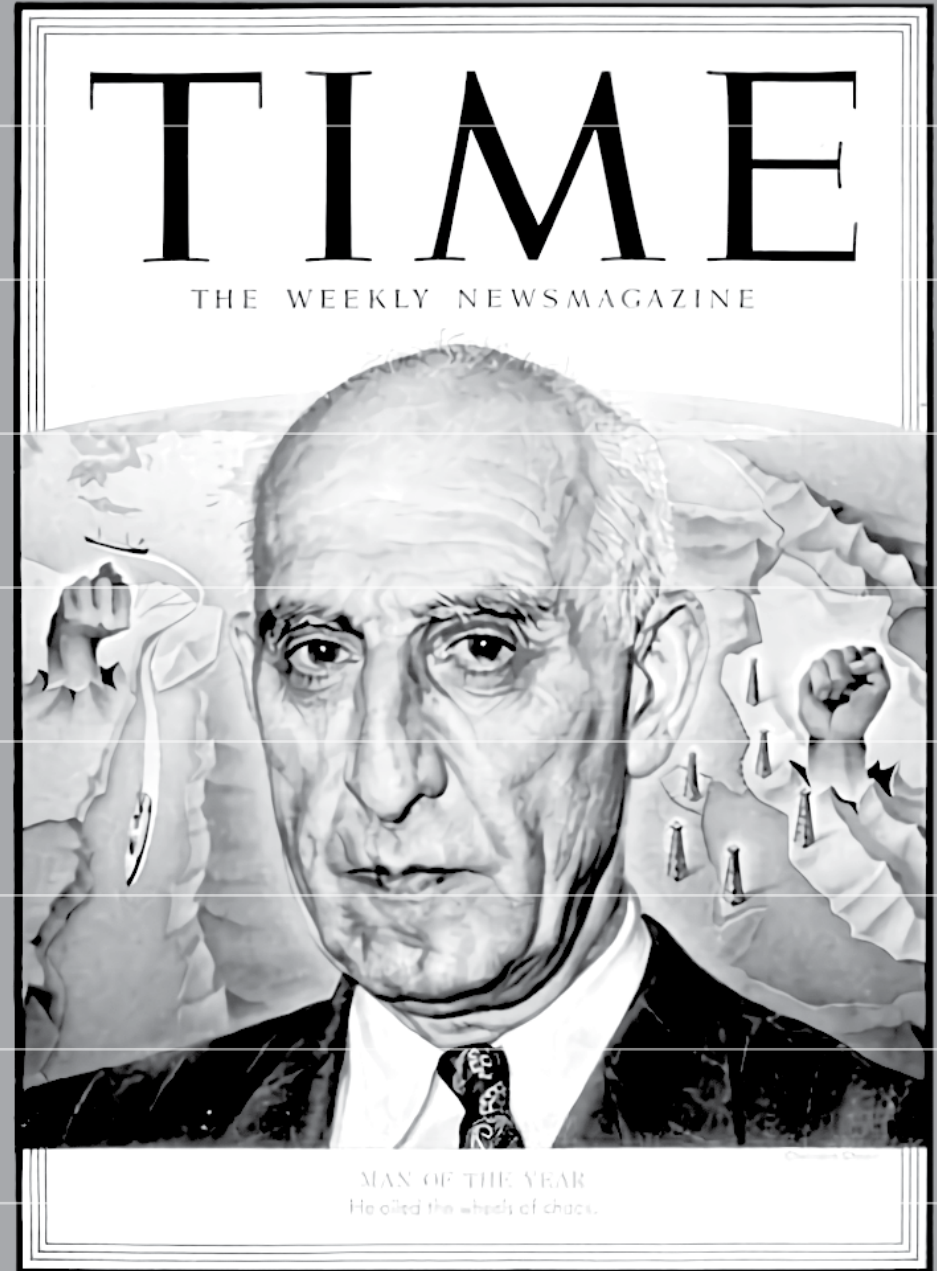
مقابل بریتانیای کبیر بایستند؛ کسانی که هم‌چنان همان ریخت مضحک سابق را دارند. پس نوشتن مقاله‌هایی آغاز شد که موضوع‌های تازه‌ای را بررسی می‌کردند و به مسائل جدیدی می‌پرداختند؛ موضوع‌ها و مسائلی

(۱)

(۱۰)

(۲۰)

- صفحه قبل -
چهره مرد سال ۱۹۵۱
مجله تایم، ۷ ژانویه ۱۹۵۲.



است و دوم اینکه، در پس‌زمینه دکل‌های نفت ایران در خوزستان دیده می‌شود و در طرف دیگر نیز کانال سوئز را تصویر کرده و مسئله مصر را نشانه رفته است. او در بیشتر نمونه‌ها و همسو با سیاستگذاری مجله در آن دوره، بیشتر بر اهمیت شناساندن سوژه تأکید داشت و کمتر به اظهارنظرهای مستقیم می‌پرداخت.

اگر کارهای یکی از هم‌دوره‌ای‌های او را در نظر بگیریم، شاید تفاوت دیدگاه مجله‌ها و به دنبال آن، طبع متفاوت تصویرگران آن دوره را بهتر درک کنیم. نورمن راکول از تأثیرگذارترین تصویرگران و طراحان مطبوعات امریکا است که نه تنها بر هم‌نسلان خود بلکه بر تصویرگران بعد از خود نیز اثر گذاشته است. راکول^۲ هم مثل شالیپین بسیار پرکار بود و بیش از ۳۰۰ نقاشی برای مجله پست^۳ تصویر کرد و بعد از آن نیز همکاری پرنثری با مجله لک^۴ داشت. اما راکول موضوع‌های بومی متفاوتی را مدنظر داشت و بیشتر بر جنبه اجتماعی موضوع پافشاری می‌کرد تا صرفاً جنبه سیاسی آن. او نیز چیره‌دست در اجرا و ظرافت‌های شباهت‌پردازی سوژه‌ها بود، اما عینیت بخشیدن صرفاً در کنار بیان یک موضوع می‌گذاشت و چون زاده آن اجتماع بود، اشراف خوبی نیز به ویژگی‌های سوژه‌های خود داشت. او در

(۴۰)

1. Boris Chaliapin
(1904-1979-).

2. Norman
Perceval Rockwell
(1894-1978).

3. *The Saturday
Evening Post.*

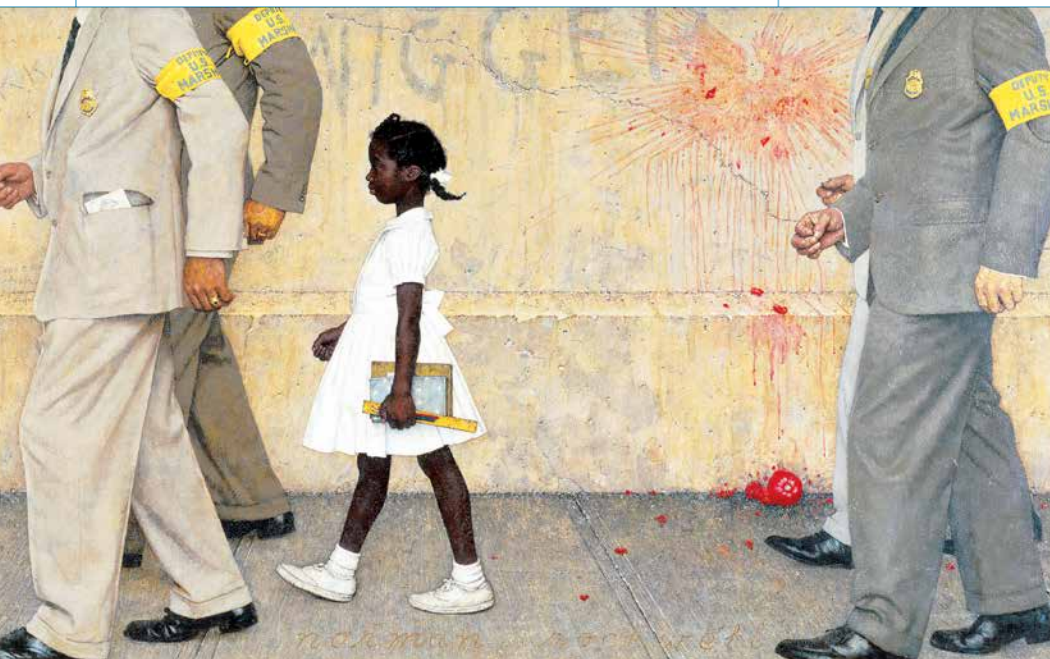
4. *Look.*

مانند اینکه وضعیت ایران کنونی و مردم آن به چه شکل است، موضع ایران در برابر دیگر کشورها چه ارزشی دارد و مهم‌تر از همه، آن پیرمرد نخست‌وزیر از کجا آمده است و چه می‌خواهد؟! در همین روند است که مجله هفتگی تایم چاپ ایالات متحده، مصدق را به‌عنوان مرد سال ۱۹۵۱ انتخاب می‌کند، ولی با این تیترا: «او چرخ‌های هرج و مرج را روغن زده است!»

تصویرگر این جلد بوریس شالیپین^۱ بود که در دوره طلایی مجله تایم از سال ۱۹۴۲ تا دهه ۷۰، بیش از ۴۰۰ طرح جلد را برای این نشریه انجام داده است. او تقریباً تمام انسان‌های تأثیرگذار قرن بیستم را به تصویر کشیده است و این تصویرسازی‌ها بیشتر در دوره اوج شهرت یا محبوبیت این افراد انجام شده‌اند؛ افرادی مانند والت دیزنی، گاندی، ملکه ویکتوریا، جان اف. کندی، ژنرال دوگل، کاترین هپبورن، محمدعلی کلی، مرلین مونرو و نیز افرادی که در امریکا شناخته‌شده‌تر بودند مثل بازیکنان بیسبال یا نمایندگان سنای امریکا.

دیدگاه او به‌عنوان طراح و تصویرگر مجله تایم بیشتر بر نگاهی واقع‌گرایانه استوار بود. او سعی می‌کرد تا طرحی ترسیم کند با شباهتی چشمگیر به سوژه و نیم‌نگاهی به جایگاهی که سوژه در آن قرار گرفته است. برای مثال درباره تصویر مصدق، اول اینکه، شباهت‌پردازی فوق‌العاده‌ای نسبت به چهره او انجام شده

(۳۰)



DE GAULLE (ژنرال شارل دوگل)
مجله تایم، ۸ فوریه ۱۹۶۳،
تصویرگر: بوریس شالیپین.

— صفحه بعد —
(مشکلی که همه با آن زندگی می‌کنیم)
مجله لک، ۱۴ ژانویه ۱۹۶۴.

کجا آمده است یا به خوبی و به درستی او را درک کند. کافی بود که تصویر و موضوع را ویراستار مجله به او دهد تا او آن را به سبک و سیاق **تایم** درآورد؛ مانند روند اجرایی در مجلات معتبر دیگر. شالیپین در تصویرگری زبردست بود و همین نقطه قوت؛ او را به مقصدش می‌رساند. ویراستاران **تایم** نیز در تمام این دوره باشکوه کار حرفه‌ای، چیزی بیشتر از او نمی‌خواستند.

در اینجا قصد نداریم تا این هنرمندان را با یکدیگر مقایسه کنیم، بلکه می‌خواهیم تفاوت دیدگاه دو هنرمند از دو رسانه ولی در یک دوره و یک کشور را نشان دهیم. نکته بارز در سطرهای بالا درباره این دو هنرمند وقتی روشنتر خواهد بود که دوباره به همان دوره بازگردیم تا تفاوت بارزتری را در مطبوعات انگلستان در سال ۱۹۵۱ مشاهده کنیم.

لزلی ایلینورث^۵، کارتون‌نویست مجله **پانچ** چاپ انگلستان، یک بریتانیایی تمام‌عیار بود. در انگلستان بعد از جنگ جهانی دوم قلم می‌زد و در امریکای خوش‌بخت دور از جنگ زندگی نمی‌کرد. او در سال‌های جنگ جهانی نیز کشورهای مقابل بریتانیا را با نیش قلم خود از دم تیغ می‌گذراند و حالا که جنگ به پایان رسیده بود، نمی‌توانست داستان و دردسر تازه‌ای را روبه‌روی کشورش ببیند. او و در مرتبه بالاتر، مجله **پانچ**، این‌گونه بودند. در یک نگاه و یک تصویر او حرف این رسانه را درباره مصدق زده و به شکلی هشدارآمیز، دیدار مصدق و مصریان در قاهره را به صورت نوعی اخطار به تصویر کشیده است:

مصدق، شیر را از حلقه رد می‌کند و آن را با طعنه به همتای مصری خود نشان می‌دهد و می‌گوید که: «بفرما، اینکه چیزی نیست! کاری ندارد!» و شلاق بلند و حلقه را به او تعارف می‌کند. در این میان، عطش مرد مصری برای به دست گرفتن قدرت در صحنه و چهره شیر، دیدنی‌اند.

با وجود تمام این حرف‌ها، هفت دهه از زمان انتشار این کارتون گذشته است. حالا، ما که تاریخ گذشته را خوانده و با آن زندگی کرده‌ایم، شاید معنی آن را از مخاطبان دهه ۵۰ بهتر درک کرده و متوجه شده باشیم که قدرت یک کارتون، یک کاریکاتور یا یک تصویر می‌تواند تا چه میزان باشد؛ ولی آنچه نمی‌توان به‌سادگی متوجه شد، بهایی است که بابت این درک خود پرداخته‌ایم.

(۷۰)

5. Leslie Gilbert Illingworth (1902-1979).
6. Punch, or The London Charivari.

(۸۰)

منابع

1. www.nrm.org: صفحه اختصاصی موزه نورمن را کول
2. www.time.com: صفحه اختصاصی مجله **تایم**
3. www.punch.co.uk: صفحه اختصاصی مجله **پانچ**

نیویورک به دنیا آمده بود و تمام نشانه‌های فرهنگی وطنش را می‌شناخت. نمونه بارز این شناخت، اثری است به نام «مشکلی که همه با آن زندگی می‌کنیم». این نقاشی اشاره‌ای صریح به نژادپرستی دارد و در سال ۱۹۶۴ در مجله **لک** چاپ شده است.

اما شالیپین در مسکو متولد شده بود و امریکایی به حساب نمی‌آمد. او این مزیت را داشت که برای ترسیم چهره‌های بانفوذ و مشهور جهانی نیازی به شناخت عمیق درباره فرهنگ آنان نداشته باشد. لازم نبود بداند مصدق از

(۶۰)

مجله **پانچ**
۱۷ اکتبر ۱۹۵۱.



“THERE'S NOTHING IN IT.”

(۱) کمیک بوک T-Man برای اولین بار در سپتامبر ۱۹۵۱ منتشر شد. این سری، یکی از کتاب‌های مصور آشکارا ضد کمونیست و پارانوئیدی بود که در طول جنگ سرد تولید شدند. قهرمان داستان، یک مقام وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، پیت تراسک، بود که در هر شماره در یک مکان متفاوت با توطئه‌های شوروی مبارزه می‌کرد.

(۱۰) این کمیک در شماره سوم ژانویه ۱۹۵۲، داستان تراسک را نقل می‌کند که با تلگرامی فوری به ایران احضار می‌شود. پیام تلگرام این است: «صلح جهانی در خطر!» موضوع این است که یک عامل شوروی که با زیرکی در داستان جای داده شده است، مأمور می‌شود تا یک معامله نفتی را خراب کند. در این معامله قرار است حقوق انحصاری نفت ایران به بریتانیا و آمریکا اعطا شود. وقتی قرارداد امضا می‌شود، مقام ایرانی ابراز می‌کند که آنان با این توافق موافقت کردند، چون آمریکا و انگلیس دوستان ایران به حساب می‌آیند: «شما قوانین و سنت‌های ما را محترم می‌شمارید ولی دیگران نه!!!»

(۲۰) اگرچه داستان با رویدادهای جاری آن زمان ایران مطابقت دارد، شخصیت‌ها هیچ شباهتی به ایرانی‌ها ندارند. در آن زمان در T-Man رسم بر آن بود که تصویرهای مردم خاورمیانه همگن باشند و از یک قانون تصویری پیروی کنند. در این شماره هم ایرانیان با عمامه و کلاه عثمانی نمایش داده شدند. در پایان، تراسک از افراد بد داستان پیشی می‌گیرد و توطئه کمونیستی را خنثی می‌کند و بدین ترتیب، شوروی از دسترسی به ذخایر گرانبهای نفت ایران محروم می‌شود. این امر البته دلیل اصلی مداخله آمریکا در امور ایران نیز بود.



خانه-موزه هایده چنگیزیان Haydeh Changizian House Museum



خانه - موزه هایده چنگیزیان، در نخستین فعالیتی که در جهت همراهی با پروژه‌ها و رویدادهای فرهنگی انجام می‌دهد، از نخستین شماره‌ی فصلنامه‌ی فرهنگی - هنری | پوشه | حمایت کرده است.

haydechangizian.com

«خانه- موزه» خانه‌هایی هستند که به موزه تبدیل شده و با استانداردهای مختلفی و وابسته به کارکرد آنها نگهداری و تعریف می‌شوند. یکی از انواع رایج این خانه-موزه‌ها نمایشی است از شیوه نگارش و زندگی هنرمندان و نویسندگان برجسته هر کشوری، که نقش مهمی در گردشگری هنری نیز دارد. خانه- موزه به عنوان حافظه تاریخ اجتماعی مردم شناخته می‌شود که نمایشی از زندگی و تجربیات مشترک میان هنرمند و مردم در یک برهه از تاریخ است. از خانه-موزه‌های مهم نویسندگان و هنرمندان می‌توان به خانه-موزه مقدم، اورهان پاموک، رودن، ادوار هاپرو... نام برد.

در راستای سابقه هنری «هایده چنگیزیان»، این هنرمند تصمیم به بازگشایی خانه- موزه با تعریف فعالیت در زمینه‌ی هنرهای نمایشی همچون پرفورمنس، نمایش، موسیقی و رویدادهایی مثل نشست، سخنرانی، نمایش فیلم و گاه همکاری در پروژه‌های نمایشی، پژوهشی و انتشار محتوای مرتبط را دارد. فضای فیزیکی این خانه- موزه در حال آماده‌سازی است و پروژه‌ی راه‌اندازی و مدیریت این خانه-موزه بخشی از فعالیت‌های پژوهش‌های فرهنگی تهران است.

* هایده چنگیزیان از هنرمندان بالین تالار رودکی بود. او از ۵ سالگی نزد مادام بلنا آموزش دید، پس از مدتی در سنین نوجوانی برای آموزش، به کلن آلمان رفت تا بتواند آموزش باله خود را تکمیل کند. سپس در دوران جنگ سرد و در شرایطی که روابط سیاسی میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی خوب نبود با اجازه رسمی دو کشور توانست به مدرسه ۳۰۰ ساله و اگانووا در شوروی رفته و تحصیلات خود را تکمیل کند. این هنرمند پس از تکمیل تحصیل به باله فرانکفورت رفت و به مدت هفت سال عنوان تک رقصدن‌دهی باله فرانکفورت را داشت. هایده چنگیزیان در سال ۱۳۵۱ و به دعوت وزارت فرهنگ و هنر، با عنوان

● استودیو کارگاه در سال ۱۳۸۰ به عنوان استودیوی کوچک طراحی گرافیک، در یک زیرزمین در مرکز شهر تهران کار خود را آغاز کرد. ● استودیو کارگاه امروز توسعه یافته و استودیویی با ابعاد متوسط است که با مراکز فرهنگی در ایران و جهان همکاری می‌کند. ● استودیو کارگاه زندگی سیال و چند وجهی دارد و ترکیبی از سه مفهوم خانه، آزمایشگاه و کارخانه است. ● استودیو کارگاه یک اکوسیستم مستقل است که به ایده‌پردازی، پژوهش، طراحی و اجرا می‌پردازد. ● استودیو کارگاه با دوستان، همکاران و سفارش‌دهندگان خود همراه می‌شود و برای ایده‌ها و پروژه‌هایشان، راه‌حل‌های فرهنگی پیشنهاد می‌کند. ● استودیو کارگاه با انجام پروژه‌های آرشویی تلاش می‌کند تا بخش‌های فراموش یا حذف شده‌ی تاریخ گرافیک ایران را گردآوری، سامان‌دهی و منتشر کند. ● استودیو کارگاه امکان اجرای ایده‌های تجربی و نو را برای ذهن‌های خلاق فراهم می‌کند. ● استودیو کارگاه تلاش می‌کند زمینه‌ای برای ارتباط هنرمندان، پژوهشگران، مراکز فرهنگی و سرمایه‌گذاران باشد و باور دارد که این همکاری به هم‌افزایی منجر خواهد شد. ● استودیو کارگاه به ظرفیت‌های تاریخ هنر، ادبیات و فرهنگ‌های تقاطعی شهری امروز ایران و منطقه باور دارد و آن را برای خلق زبان تصویری معاصر به کار می‌گیرد. ● استودیو کارگاه در تلاش برای برقراری گفتگوی بین‌المللی بر پایه «طراحی و فرهنگ» است. ●

● استودیو کارگاه یکی از حامیان نخستین شماره‌ی فصلنامه‌ی فرهنگی - هنری | پوشه | است. ●

استودیو کارگاه

خانه‌ی کار و دیدار کارمان



انسان و فضا بر هم اثر می‌گذارند. فرقی ندارد در موقعیت فراغت باشیم یا در حال کار و تلاش حرفه‌ای؛ همواره جریانی از اثرگذاری و اثرپذیری وجود دارد. بنابراین هر دقیقه از حضور در فضای کاری فرصتی است که می‌تواند توانایی‌های حرفه‌ای هر فرد را تقویت کند و زمینه‌های تازه‌ای برای شکوفایی در برابرش قرار بدهد، یا برعکس، مانعی برای پیشرفت و بازدهش باشد. اینجاست که اهمیت شکل دادن به تجربه‌ی کار حرفه‌ای و چگونه شکل دانش پرنسب می‌شود و حتی لازم می‌آید که به عنوان یک تخصص مورد توجه قرار بگیرد.

«خانه‌ی کار و دیدار کارمان» به عنوان نخستین امکان با تمرکز تمام و کمال بر بهبود تجربه کار حرفه‌ای، با چنین بینشی شکل گرفت؛ فرآیندی برگرفته از تجربیات پیشرو جهانی و تلاش برای بازآفرینی آن در جامعه‌ی کسب‌وکار ایران. تجارب موفق جهانی نشان می‌داد که از جمله گزینه‌های مناسب برای ایجاد فضاهای کاری که ارزش‌هایی چون آرامش و خلاقیت را در نظر دارند و به وجود حس تعلق در اعضا بها می‌دهند، عمارت‌های قدیمی با معماری‌های شناسنامه‌دار است. بنابراین کارمان تهران، که در روزگاری نه‌چندان دور محل زندگی یک خانواده بود، با بازسازی و مرمت تبدیل به اولین خانه‌ی کار و دیدار کارمان شد و دو سال بعد کارمان لواسان در ساختمانی با معماری دوستدار محیط‌زیست کارش را آغاز کرد.



کارمان خود را خانه‌ی کار و دیدار حرفه‌مندان و صاحبان کسب‌وکار معرفی می‌کند و امکاناتی را برای انجام امور حرفه‌ای و شخصی به سبک و شیوه‌ای متفاوت در اختیارشان قرار می‌دهد. به این معنا جایی برای انجام انواع کار و همکاری در محیط و حال و هوایی متفاوت است و همچنین فرصتی است برای دیدارهای کاری، معاشرت و گسترش شبکه‌ی ارتباطات اجتماعی و کاری. بعضی از فضاهای کارمان در تهران و لواسان برای میزبانی انواع کارگاه آموزشی، سمینار، رویداد و گردهمایی‌های کوچک و بزرگ حضوری و یا آنلاین طراحی شده‌اند. همچنین کارمان راساً برگزارکننده‌ی انواع رویدادها در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، تجاری، فرهنگی و هنری ... است.

علاوه بر این‌ها کارمان زمینه‌ای برای رویارویی با اشکال گوناگون فرهنگ، هنر و سبک زندگی است؛ جایی برای آشنایی، درک و لذت بردن، چراکه کارمان موقعیتی است که از قدر مشترک هنر و سرمایه سرب‌آورده و گفت‌وگو در این حوزه را سلیقه و دغدغه‌ی خود می‌داند. در کارمان، از مجموعه‌داران، کیوریتورها و گالری‌داران گرفته تا حامیان هنر و خود هنرمندان و فرد فرد مخاطبان کارمان، می‌توانند به گسترش شناخت یکدیگر از فضای هنر کم‌کم کنند. در کارمان هر «میز کناری» یا «دیوار» یا «رویداد» منبعی است برای درک و آگاهی از هنر و فرهنگ. برگزاری و میزبانی رویدادهای مرتبط با هنر، مد، سبک زندگی، تدارک برنامه‌ها و محتواهای گوناگون و میزبانی آثار هنری و تأسیس انتشارات کارمان، گام‌های کارمان در این مسیر است.

مجموع اینها تجربه‌ی کارمان را شکل داده‌اند و آن را به فضایی متفاوت برای انجام انواع فعالیت‌های حرفه‌ای تبدیل کرده‌اند؛ از جلسات رسمی و غیررسمی گرفته تا رویدادهای بزرگ و کوچک سازمانی، کارگاه‌های مختلف و دوره‌های تخصصی — فضایی که در آن دریافت خدماتی در سطح استانداردهای روز دنیا، ارتباط با جامعه‌ای تراز اول، و برخورداری از فرصت معاشرت و تعاملات حرفه‌ای حرف اول را می‌زند.

خانه کار و دیدار کارمان یکی از حامیان
نخستین شماره‌ی فصلنامه‌ی فرهنگی-هنری | پوشه | است.

Another important artist of this period was Norman Rockwell, one of the most influential illustrators in American media. He focused on various local issues and primarily emphasized their social aspects rather than their political aspects. But Chaliapin was born in Moscow and was not considered an American. He had the advantage that he did not need to have a deep knowledge about the culture of the influential and world-famous figures he illustrated; for instance he did not need to understand Mosaddegh, or know where he came from. It was enough for the editor to hand him a picture so he could make an illustration in the style of Time Magazine. I don't intend to compare these two artists here, but merely want to show the difference between the points of view of the two artists working in two different media, during the same time and in the same country.

But Leslie Illingworth the illustrator of Punch, published in the UK, was a full-fledged Briton. In a single image, the artist expresses the magazine's stance on Mosaddegh, depicting Mosaddegh's meeting with the Egyptians in Cairo as a kind of warning.

Despite all this, seven decades have passed since the publication of these images. Now that we have read about and lived this history, perhaps we may understand their meaning better than the audience of the 1950s, and realize how powerful a cartoon, a caricature, or an image can be. But what cannot be easily understood is the price we have paid for this knowledge.

T-Man

Mohammad Sarvi Zargar

Launched in Sept. 1951, the T-Man series was one of the more overtly paranoid comic books produced during the Cold War. Each issue involved its protagonist, U.S. Treasury man Pete Trask, combating Soviet proxies in a different international locale. In the third issue from Jan. 1952, Trask is urgently summoned to Iran ("World peace in balance!", reads the telegram) where a Soviet agent has cleverly impersonated him in order to sabotage an oil deal granting Britain and America exclusive rights to Iranian oil. As he signs the contract, the Iranian

official comments that they agreed to the deal because the U.S. and British are proven "friends of Iran" who "respect our laws and customs as others do not!"

Despite the setting and relevance to current events, there was no actual Persian flavor to be found. And since homogenized depictions of Middle Easterners were common at the time, the Iranians were drawn wearing both turbans and fezes.

In the end, Trask outsmarts the bad guys and foils the Commie plot, thereby denying Russia access to Iran's precious oil reserves. This of course was also a chief rationale for intervening in Iran in real life. It wasn't long after that the Anglo-American backed military coup happened, followed by a major agreement between the new government and a Western oil consortium, discarding once and for all Iran's troublesome oil nationalization campaign.

The internationalization of the crisis was inherent to its beginning. The British government immediately sought to take it to the International Court in The Hague. At the same time Britain was involved in postcolonial struggles in Africa (Kenya, The Sudan, the Suez Canal in Egypt), Iran, and beyond. Many regions of the awakening world were involved to some extent in this fight. When the case came before the court, people from all over the world wanted to see if this will be the last nail in the coffin of the old colonial powers. Dr. Mosaddegh represented his own administration. He argued that the court has no jurisdiction in this case, because the conflict is not between two countries, but between a country and a private company. The next stage was the United Nations Security Council. It brought the story to the center of world news, to New York. Mosaddegh traveled to the United States. He was welcomed warmly almost at every stop. When Mosaddegh was visiting the UN, the Egyptian major daily, Al-Ahram announced that the Iranian premier will be stopping over for a four-day visit on his way back to Tehran. At the same time, Britain was de-facto controlling Egypt. The fact that a formal visit of Mosaddegh could take place was a lot to process for British officials. During Mosaddegh's visit to the UN demonstrations took place in Egypt against the British forces and the Nahas government. On the day of the visit (20 November 1951) the first page of Al-Ahram was adorned with a large portrait of Mosaddegh. Throughout this crisis Mosaddegh continued to represent the hope, the possibility of a different future. Egypt had gone through its own revolution in July 1952, when a group of military officers overthrew the monarchy, and in many ways the new government in Egypt rhymed with the Mosaddegh government in Iran. In fact, years later, Gamal Abd al-Nasser admitted that he was trying to avoid the mistakes that Mosaddegh made. In August 1953, between the 14th and the 19th there were two coup attempts in Iran. It became clear pretty soon that the US and Britain were behind this operation. The shockwaves that were felt all over the world were amplified by another colonial intrusion in Morocco. During this time a cartoon appeared in Akhbar al-Youm, the inner-meaning of which may

hint to something else in the Egyptian context. Perhaps the belief that the Shah's final act will come unexpectedly as the old Wafd and the Monarchy in Egypt ended one day.

Another cartoon in the same newspaper appeared a week later and showed "Saint Churchill and his miracles" pointing out all the simultaneous aggressions of Britain in the region.

To summarize, these cartoons and visual expressions depict Mosaddegh and his affair in the local context of other societies. There is an argument to be made here that in a society with relatively low literacy, these graphic texts attest to the place one has in the public discourse. More than all it shows that Mosaddegh was an international figure with resonance far beyond the borders of Iran.

The visual perspective of western media on the subject of oil and Mosaddegh

Siamak Panahi

In 1951 and 1952, news coverage on Iran and the nationalization of its oil industry was very prominent and western media could no longer ignore the issue. It was simply impossible to continue to depict cats, palm trees, and miniature characters and claim that a group from this country intended to stand up to Great Britain despite having the same ridiculous appearance as before. So articles started to be written, exploring new topics such as the current condition of Iran and its people, the position of Iran vis-à-vis other countries, and most importantly, the old man who was its prime minister, and where he came from and what he wanted. It was in this process that in 1951, Time Magazine printed Mosaddegh's picture on its cover, as Man of the Year, but under the headline: "He oils the wheels of chaos!" The illustrator of this cover was Boris Chaliapin, who as illustrator and designer tended toward realism. In most cases, and in line with the magazine's policies, he emphasized the importance of introducing the subject, rather than expressing any personal views. For instance Mosaddegh's portrait has an extraordinary resemblance to the person being depicted, while in the background the artist has depicted the oil rigs of Khuzestan on one side, and the Suez Canal on the other, targeting the issue of Egypt.

the second anniversary of the nationalization of oil. There are also a number of sketches based on a famous portrait of Dr. Mosaddegh, which in terms of their quality of line and presentation of Mosaddegh's character, are very different from other images published in the 50s. The expressive, colorful lines of these drawings foretell Mohasses's future creations and his point of view.

During a period of Mohasses's work the characters gradually became more and more unsightly and repellent, their bodies became hairy, and their arms and legs were too long and disproportional to their small bodies and ridiculous looking heads. But his sketches of Mosaddegh are very human; as if they reflect the ideas he held as a young man about the nationalization of oil and Dr. Mosaddegh. There is a possibility that his drawings of Mosaddegh in later years are recreations of an exciting political character... but even these humorous drawings can be seen as an extension of Ardeshir Mohasses's realistic and documentary point of view, because he always believed that, "Caricatures are the records of an era!"

The caricatures of Biuk Ahmari

Mohammad Hassan Hamed

Biuk Ahmari was born in 1920. Perhaps it was his good fortune that a branch of the Sanaye Mostazrafe art school (created by Kamal-ol-Molk) was established in his hometown of Tabriz by Mir Mosavar Arjhanghi in the same year he was born.

Ahmar was a strong designer. He knew carpet design, drafting, miniature painting, and even created incomparable works in the forgotten art of glass painting. He did lacquer work and enamel work as well as old masters, and was considered a pioneer in graphic design. His importance in restoring ancient manuscripts is well recognized, which he did with full knowledge about the history of the pieces he restored. For a time, Ahmari became absorbed in the art of calligraphy, and by learning from the masters of this art, such as Mirza Gholamreza Isfahani, he made great advances in a very short time. It is not clear when and how he learned to make caricatures, but it is assumed that he became interested in this art form through

his teacher, Rasam Arjhanghi. This assumption is based on the fact that Arjhanghi's paintings sometimes included features of caricatures, and also because from the 1920s Arjhanghi worked as a caricaturist with publications such as Nahid and Omid, and is considered one of the pioneers of this art form.

When Ahmari moved to Tehran in 1942, he established a studio named "Fine Arts". Initially this studio was active in theater stage design, and environmental graphics, namely designs for storefronts and governmental offices. But soon, it also became involved in book publication. Ahmari probably published his first cartoon in 1952 in the humor magazine Shangool.

In 1950 Ahmari joined Chalangar publication for its 4th issue, where in addition to publishing works in his own name, he also published under the pseudonyms Farzi, Shiva, and Sayyar. His works in Chalangar include both illustrations and caricatures, where he makes minimal use of lines, and expert use of hatching. Ahmari was very familiar with different segments of Iranian society, and his work includes wanderers, the poor, farmers, street sellers, bankers, constables, hooligans and thugs hired by political powers, important political figures, and global political symbols such as Uncle Sam, and many others.

Ahmari was also an expert in drawing cartoon portraits. His caricatures can be considered important visual documents recording the period between 1950 to the 1953 coup d'état. After the closure of Chalangar he worked with Sepid-o-Siah, Omid-e Iran, Ferdowsi, and other publications. But one of his most significant contributions to the field of Iranian caricatures was training students who followed his example.

Biuk Ahmari's amazing and prolific life came to an end on October 26th, 2008.

Hope beyond Iran's borders:

Mosaddegh and his position in the public discourse on Egypt

Lior Sternfeld

Shortly after Iran's Prime Minister, Dr. Mohammad Mosaddegh, nationalized the Anglo Iranian Oil Company, the 'Oil Crisis' as it was dubbed, turned from an Iranian affair—or Anglo-Iranian affair—into a global cause.

to prevent the military from firing on the protesters. In the oil workers' strike that took place in Mahshahr in response to the British-Iran Oil Company's cutting of wages, women appeared in throngs, standing in front of cannons and tanks in support of the male workers.

During the efforts for the nationalization of oil, according to public reports sent to Parliament from Abadan, in the 25,000-strong labor strikes that took place men and women sat on the ground blocking military tanks. In the list of the 29 who were killed or injured during the incident of 30-Tir (July 21) in Kermanshah, there is a woman by the name of Aghdas. And a report received by Mosaddegh's government from all the different provinces about the 30-Tir incident states that there were four women among the 94 who were wounded and killed.

However, in the political imagery that appears during that time we witness women in a negative role, and not as active participants. There are many examples where the image of women in newspaper cartoons and caricatures is only used to ridicule masculine features; for instance, Mosaddegh depicted as a female dancer.

Despite all this, and despite Mosaddegh's failure in granting women the right to vote and participate in Parliament, women continued their presence in civil gatherings, supporting the policy of the nationalization of oil, and as a group of political activists they persevered and showed fierce resistance on this path without backing down.

Satire in the service of Iran's oil industry

Mahsa Tehrani / Seyyed Emadeddin Ghoreschi

According to Ardeshir Mohasses himself, as well as Jalal Matini's research titled, "Parvin E'tesami's letters and some points regarding her life and book of poetry", Mohasses was born in Rasht in 1926. His mother, who was a poet, calligrapher, and women's rights activist, influenced his early life and it is during this time that he discovered the language of imagery. In 1962, he graduated with a law degree focused on political science, from Tehran University.

His first caricature-like drawings appeared in publications such as Bakhtar-e Emrooz and Tofigh when his family moved to Tehran in 1942. Throughout his career, Mohasses's greatest sources of inspiration remained Iranian miniatures, popular paintings, old engravings, and photographs. Many of his pieces are combinations of old book illustrations, photographs from the Qajar era, and newspaper clippings.

One of the characteristics of Mohasses's caricatures is that the elimination of the subtext does not remove the meaning of the image. During this time, most of the work produced by Mohasses and other illustrators for different publications have the same quality and are very similar to one another. In these drawings, Mohasses signs his name differently each time, spelling out his full name, or using an abbreviation. In this period his work has a quality of realism and few abstract features. Some of his works for Tofigh newspaper include:

A drawing published in 1951 where Mosaddegh is holding the nation's beard and the King is handing him a pair of scissors.

A caricature in two parts published in issue 29, in spring of 1953, showing the people standing in opposition to the government.

In issue 40, published in summer of 1952 he has another caricature in two parts that refers to Ahmad Ghavam-ol-Saltaneh.

A caricature published in issue 41 in summer of 1952 insinuates the collaboration between the Royal guard (army) and the police in suppressing the proponents of the nationalization of oil.

Another drawing in issue 42 of that same year refers to policies of the British government.

Issue number 4 in fall of 1952 criticizes Churchill, while issue 13 in winter of 1952 refers to the rapprochement between Asdollah and Abdollah.

A caricature published in issue 14 of that same year once again refers to the quarrels and disagreements between Asdollah and Abdollah.

Issue 16 published in early winter of 1953 hints at a criticism of Seyyed Ziaeddin Tabatabaei, and in issue 23 published in spring of 1953 Mohasses refers to the discord between parliament representatives.

There is a drawing by Mohasses in the March 19th, 1953 issue of Bakhtar-e Emrooz Newspaper, published on the occasion of

purpose of humor is not just to make us laugh, but to nudge us and wake us up, and thus, it has a sacred and social goal. Satire is about a sense of responsibility and social commitment. Whether in word or imagery, it plays an important role in forming public opinion and giving shape to revolutionary movements. From the time of the constitutional era to the present time, satire has played an important social and political role, and many Iranian publications have used humor in order to express their political orientation. Naseem-e Shomal, Chalangar, Tofigh, and Gol-Agha are among Iran's most important contemporary satirical publications.

Chalangar was a humor magazine published by Mohammad Ali Afrashteh, a poet from Guilan province. This newspaper was established on March 8th, 1951, concurrent with the nationalization of the Iranian oil industry, and it lasted as long as the oil nationalization movement did. Over two and a half years of its publication, Chalangar focused on many subjects including defending the rights of workers, farmers and the poor; criticism of the Shah; pointing out the chasm between different economic classes; and published poems, texts, images, and caricatures about important political events, such as the nationalization of the oil industry.

Given that the publication's years of activity coincided with the nationalization of the oil industry, one of its most important topics was often the issue of "oil". For example, Abu Torab Jelli published a poem in Chalangar, intended to alert its readers – which were primarily composed of the general public – that Iran's oil belongs to them and they must not allow foreigners to profit from it. Another example was when the British sabotaged the oil workers' strike in the south, and Mohammad Parastesh in his humorous poem "Sar-Khar" (intrusive) made the people aware of the Iranian government's collusion with the British. It is worth noting that Chalangar's stance was in defense of workers. As the editor of this magazine, Mohammad Ali Afrashteh supported the working class and his poems clearly express this. The publication's position is also quite clear in the poems that were published in memory of the martyrs of the 30-Tir (July 21st) incident. Another feature of Chalangar

was criticism of individuals, like Baghaie and Qavam, who were attacked and humiliated in various ways in this publication.

But the publication's harsh criticism of the country's social and economic situation was not taken lightly by the powers that be, and as a result, it was often shut down. On December 6th, 1951, instigated by monarchists, a number of hooligans led by Sha'ban Jafari, attacked and looted the magazine's offices, where Afrashteh and his family also lived.

Finally, it must be noted that in humor magazines texts and images are usually complementary to one another. Sometimes this relationship is quite strong, and if either is eliminated (text or image) it will be detrimental to the effect the piece will have. This dual relationship is clearly visible in the poetry and images printed in Chalangar magazine.

Silent Actors: Women and the Nationalization of Oil

Robabeh Motaghedi

Modern historiography is of the opinion that there are no traces of women in political history. But if we seek traces of women and their voices, without a doubt we will find them in historical archives; not only in the field of social and cultural history, but even in the context of political history.

The first assumption about the role of women in the nationalization of oil is that given their second-class status as stay-at-home citizens, they were passive and had no role in this movement. But an alternative hypothesis is that women may have played an active role alongside men, but for certain reasons – including the failure of historians to refer to different documents – their role has remained unrecognized and unseen. A few articles and books pass a cursory glance at the role of women, but the women they focus on are primarily the prostitutes that were part of Sha'ban Jaffari's team, or members of the Tudeh (communist) Party.

But as an example of the presence of women during this historical period one can point to the events in Kermanshah, Isfahan, and Abadan. Despite the government's efforts at preventing public rallies, there are archival documents depicting marches in Isfahan and other cities, where women stand alongside men in protests and strikes, and even stand in the front rows in order

The first time the confrontation between these two characters was published on a cover penned by Hassan Tofigh, was January 15th, 1953. This pattern continued, focusing on Mosaddegh and Kashani's disagreements over the issue of oil, until in issue 37 of the newspaper, it reached its peak, with the publication clearly criticizing Ayatollah Kashani. This stance continued until the final issue that referred to the character of Asdollah, and the coup d'état of 1953, and ultimately the closure of the publication.

In the issues that have been examined one can clearly trace the use of popular culture as a tool to attract the public's attention to the controversy between Dr. Mosaddegh and Ayatollah Kashani. Most of the caricatures depict aspects of popular culture by focusing on popular beliefs, superstitions, stories, proverbs, satires, poems, songs, myths, symbols, mythical creatures, historical characters, etc. In fact these were some of the most important manifestations of popular culture, influenced by a political atmosphere and presented as caricatures that formed the national identity of Tofigh newspaper.

Oil and political games in the scales of caricatures

Esmaeil Abasi

Ever since the time of Philipon, the famous French painter and caricaturist, and his caricature in three scenes depicting Louis Phillipe as a pear, caricatures gained importance as historical documents.

The 1940s was an era when caricatures became an important art form in Iranian media, and were well received by the public. This was a time when Iran faced a level of chaos along with some political freedom. The most important event of this time, namely the nationalization of oil, led caricatures to not only focus on subjects such as the critique of tyranny and defense of freedom and social justice, but to also play an important role in educating the public about clear and obscure proceedings surrounding the issue of oil, while using the language of humor.

This was a time when Mohammad Mosaddegh, as the head of government and a nationalist and anti-communist politician,

forced the Americans to defend Iran given the country's assumptions about Britain as an oil-hungry empire. As a joint oil consortium was taking shape between Britain and America, American media began to defend Mosaddegh in an attempt to gain the approval of Iranian nationalists. This led Time Magazine to select Mosaddegh for its cover of the Man of the Year issue. After the 1953 coup d'état and the fall of Mosaddegh's government, shared western policies came together to turn this country into an important ally in the Middle East.

It was at this time that Iranian caricaturists turned to the subject of humor based on the political orientation of different publications. Chalangar and Bakhtar-e Emrooz Newspapers, which were connected to Iran's Tudeh Party (communist party), openly defended the position of the Soviet Union on oil, while attacking the British and remaining cautious toward the United States. In contrast, caricatures in pro-British papers referred to Mosaddegh as an American stooge and a Soviet ally.

The well-known Tofigh Newspaper focused more on national and political movements around the subject of oil, and its caricatures played an analytical role in criticizing foreign powers in the form of printed proverbs and drawings. Some of the subjects of these caricatures included the role of the Soviet Union and its own demands over Iranian oil in the competition between the US and Britain, the oil case in the Hague Tribunal, and the power and influence of the United States and Britain. There was even a caricature published in a right-wing newspaper that explicitly shows Stalin lurking in ambush for Iranian oil resources after the departure of Britain.

In general, caricatures published in newspapers during this time are important documents that can provide researchers with clues about political issues, such as the nationalization of oil, and many other political and social developments, as well as the role of individuals in these historic transformations.

Satire in the service of Iran's oil industry

Aida Parspour

Satire offers an indirect critique of society's perversion, using humor, as a means of correcting its flaws and shortcomings. The

of the oil industry “all over Iran”, or in “southern Iran” was a slogan portrayed by caricaturists, whether professional or amateur, in these various publications.

But it was the caricatures of the opposition that conveyed individual and collective grudges, as well as the offensive plans of the east and west in the early years of the Cold War. Caricatures in publications affiliated with the royal court called the prime minister a liar, and a mutual servant of Russia and Britain, and held him responsible for paving the way for global communism led by the Soviets. For instance in response to Time Magazine naming Mosaddegh “Man of the Year”, the newspaper Mard-e Asia (Man of Asia) called him, “Whore of the Year”, depicting him as an ugly, old man holding a hammer in one hand and a sickle in the other. Khojaesteh Newspaper also published a caricature where Mosaddegh’s head is burning in the fires of Charshanbe-Suri (a ceremony of the Persian New Year) as a man in rural dress jumps over the fire. Below this image is a text: “The nation wishes to celebrate this year’s Charshanbe-Suri in this way!”

At the same time, communist newspapers printed hateful slogans and obscene images, denouncing the government’s supporters-such as the Iranian Party, and the Pan-Iranists-as foreign stooges, hooligans, and looters. Mosaddegh was also insulted in every single issue. He was described as a servant of British, and even American, colonialism. The most unpleasant caricatures were published in Chalangar, the satirical publication associated with the Tudeh (communist) party. Taking advantage of Mosaddegh’s decree, preventing the closure of publications that spoke against him, this newspaper published the ugliest, most vulgar political cartoons of this period.

After the American/British coup d’état of 1953, the Tudeh party crawled into the shadows and its later secret publications lacked caricatures. But other publications continued their bullying, even going as far as demanding the execution of Mosaddegh and his colleagues; including the newspapers Shalagh, Nabard-e Mellat, and Man of Asia...

Many of the caricaturists of this period are unknown, particularly since most of these caricatures lack signatures.

There are also those who used pseudonyms and abbreviations. In the research that has been done on the eventful time between 1951-1953, little attention has been paid to caricatures, despite the fact that many of these images are more expressive than most articles, and paying attention to them will undoubtedly add value to any work of research.

Stop it Asdollah! That’s enough Abdollah!

The reflection of Dr. Mosaddegh and Ayatollah Kashani’s disagreements on the covers of Tofigh Newspaper

Seyyed Emadeddin Ghareshi

The examination of cartoons and caricatures in different periods shows that this art form, despite its uniqueness in terms of collective action, has had a better opportunity for expression in humor magazines and newspapers. Reviewing caricatures of the past century in Iran, reminds us that (political) cartoons and caricatures, have developed alongside many social and political incidents over the years. But after the transition from the first to second Pahlavi regime in the early 1940s, and the appearance of different political parties, the public quickly entered a semi-political atmosphere. In those years, Tofigh publication and other humor magazines such as Baba Shomal, Haji Baba, etc. were among controversial and popular publications that became part of popular culture.

Humorous songs performed in theaters prior to the start of the play, are what attracted spectators to theaters. Ghasem-Kouri was one of the characters of these pre-performance attractions that gained quite a following. But it was Tofigh newspaper that made clever use of this character to express the disagreements between political figures, particularly Dr. Mosaddegh and Ayatollah Kashani. In its second period, this newspaper focused on the dispute between Mosaddegh and Kashani, and by applying pseudonyms to these individuals (Mosaddegh became Abdollah, and Kashani became Asdollah), it introduced them as Ghasem-Kouri’s sons. The newspaper’s cover page, penned by “Hassan Tofigh”, depicted these two characters and their disputes, referring to popular slangs used in pre-performance attractions, etc., such as “Stop it Asdollah!” and “That’s enough Abdollah!”

Tehran. People of Iran! I have good news! In a few moments, General Zahedi, the prime minister, will read a message from the King. People in different parts of Iran! Be alert! Mosaddegh the traitor has fled... Thousands of people were shot in Tehran today, by the traitor Mosaddegh... The people have torn Hossein Fatemi to pieces..." This was the voice of Mehdi Mirashrafi, a parliament representative and head of Atash Newspaper, broadcasting lies on the radio. At this time, Mohammad Mosaddegh was in his home, weeping at the fake news of Fatemi's death.

With the nationalization of the Iranian oil industry, Britain lost its largest foreign asset during its post-war economic crisis. In the beginning of 1950, the Oil Company fired more of its workers, canceled promised bonuses, and reduced the company's expenses. The ensuing protests and strikes in the south, spread to other cities. Amid the turmoil, the Anglophile speaker of parliament, Jamal Imami, asked Mosaddegh to accept the position of prime minister, and to his surprise, Mosaddegh agreed.

Britain only appeared to accept the nationalization of oil. While it repeatedly pretended to accept reasonable compromises, in practice it did not accept any of the negotiations that recognized the nationalization and expropriation of the British-Iranian Oil Company. Meanwhile the United States and Britain concluded that as long as Mosaddegh was prime minister, no compromise could be reached. Truman, the US president, first called for negotiations and tried to show neutrality on the matter. Thus, Britain realized that economic pressure and propaganda campaigns against Mosaddegh could be a way to persuade America to bring Mosaddegh's reign to an end.

Ann Lambton, the British Embassy's press attaché in Iran, had suggested to the Foreign Office that Mosaddegh's position could be undermined by covert means. Britain's most important propaganda tools were the Rashidian brothers. But America's main pawns were Farrokh Keivani and Ali Jalali, who were responsible for distributing the money they received from the CIA among newspapers, Taj Sports Club, traditional sports venues, and anti-communists.

The first British plan to overthrow Mosaddegh was presented to the CIA in September 1952, and was named "Operation Boot". In January of 1953, once Eisenhower came to power, the British plan was accepted under the name TPAJAX Project. Ultimately Kermit Roosevelt convinced the Shah to sign two decrees: first, to order the removal of Mosaddegh from office, and second, to appoint General Zahedi as prime minister.

The coup d'état took place over four days, three of which marked Mosaddegh and his allies as victorious. But on the fourth day, August 19th, 1953, the page turned. Kermit Roosevelt had persuaded the Shah to approve the coup over several meetings. The Shah may have signed two blank documents prior to leaving Tehran. His departure from Tehran was a ploy that had led to large-scale demonstrations in his support in March of that year. Nowhere was there any mention of oil. It seemed that the issue for everyone was whether Iran would remain a monarchy or fall into the hands of communists. But it was Mosaddegh himself who dealt the final blow. His meeting with Henderson, which was intended to avoid chaos, was the meeting of a prime minister with an army that had planned to stage a coup against him, and it paved the way for another coup.

Sixty years later, the US National Security Archives released documents that for the first time confirmed the role of the CIA in the Iranian coup; a role that Britain has never acknowledged over the years. These documents openly refer to a "psychological war" against Mosaddegh.

Mosaddegh in the light and shadow of caricatures

Nasereddin Parvin

The love and attachment of supporters of Mosaddegh and the Nationalist Movement does not require much elaboration. They considered Mosaddegh a representative of Iran's nationalism and its desire to nationalize the oil industry, and the target of hostile foreigners. Such cartoons or caricatures depicted the old leader as a tall well-dressed man, in conflict with the British Oil Company and even the British government and its Iranian stooges. What they wanted was to cut off foreign hands from Iran, and even other countries like India, Turkey, and Egypt. The nationalization

of relative harmony, the tone and expression of political views concerning domestic issues was relatively moderate. But debates became sharper as time went on and things reached a stage of stalemate.

It is difficult to find an equal to the following caricatures and paintings, as far as providing an “image” of the atmosphere surrounding the nationalization movement of the oil industry, and its proponents and opponents.

The anti-colonial oil movement according to caricatures of 1949-1951

Massoud Kouhestaninejad

This article attempts to trace the evolution of the anti-colonial movement in Iran’s oil industry through caricatures drawn during this movement’s peak in the years 1949-1951.

Prior to the signing of the amended agreement of July 7th, 1949, the subject of oil did not have a serious presence in the political and economic cartoons depicted at that time in Iran. But a short while later things changed. With the signing of the amended agreement between representatives of the Iranian government and the Anglo-Iranian Oil Company, oil became an attractive subject for caricaturists. On the day that the agreement was signed, a cartoon appeared on the cover of Ashofteh Weekly, depicting the US, British, and Soviet control of the region’s oil fields. A few weeks later, by publishing a humorous drawing, Tofigh Magazine tried to create an atmosphere of hope rather than despair, as related to the amended agreement. But the important aspect of this drawing was that it showed the unification of the state and the public.

Over the following weeks, and as the conditions of the amended agreement became clear, the covers of Khandaniha Magazine started to show the pessimism in Iranian society, which continued until the early months of 1950 and the elections for the 16th parliament. Caricatures published in this magazine narrated the formation of the eighteen-person commission, headed by Dr. Mosaddegh, and emphasized the role of Mosaddegh in subjects related to Iran’s oil. Simultaneously, a caricature in Tofigh Magazine addressed important problems

faced by the country in the 1940s-including the invasion of Iran on August 25th, issues surrounding parliamentary elections, and even the assassination of Mohammad Massoud – presenting them as a result of British interference.

But the anti-colonial oil movement in Iran faced new challenges with the coming to power of General Razmara’s cabinet in July 1950. During this time, one of the main subjects of caricatures/ photographs was the actions taken by Razmara’s government relating to oil.

In early December, the parliament’s oil commission prepared a report on the Gas-Golshayan amended agreement, whereby it rejected this agreement. The December 7th issue of Khandaniha Magazine focused on this subject in its photographs/caricatures. The cartoons from this time, all depict the subject of oil as a great, multi-faceted struggle, both on domestic and international fronts. An example is Bakhtar-Emrooz Newspaper, which in February 1951 published a drawing on the “vital importance of oil for the British army”. Ashofteh Magazine and Tofigh Magazine also covered the exploitation of Iranian oil by the Anglo-Iranian Oil Company. One of the issues of Khandaniha Magazine even went as far as insulting Dr. Taheri. A caricature was published in the February 27th, 1951 issue of Bakhtar-Emrooz Newspaper, exactly a week prior to General Razmara’s assassination, attacking the prime minister. And finally, in winter of 1951, we begin to witness the emergence of the “nationalization of oil” as a subject of cartoons. Tofigh Magazine, Bakhtar-Emrooz Newspaper, and Ashofteh Magazine, published drawings depicting public protests in support of the nationalization of oil, while also warning Dr. Mosaddegh. The investigation of each of these caricatures and cartoons, in addition to expressing their visual qualities, presents us with interesting information about the situation of Iran at that time; and this information allows a deeper understanding and offers a clearer picture of the anti-colonial oil movement.

It is exactly midnight...

Sahar Karimi

It was past noon when the radio program was interrupted with this voice, “Hello! Hello! This is Tehran. Hello! Hello! This is

Cartoons And The National Oil

Proprietor, Managing Director, & Editor- in Chief: Mahsa Tehrani

Copy Editor- Proofreader: Roya Rajabi

Translator: Sanam Kalantari

Graphic Design: StudioKargah

Design Director: Peyman Pourhosein

Graphic Designer: Farinaz Alem

Image Editing: Hoodad Mosleminejad

Roudaki Typeface: Reza Salarifar

Print and Production: Sakkoo Platform

Printed by: Yasna

Digital Distribution: Taghche

Internet Sale: <http://tehcr.ir/>

Sales Manager: Saba Bagherzadeh Sohrabi

Website Manager: Mani Tehrani

Website: <http://tehcr.ir/>

Instagram: poushehmag

The history of the nationalization of oil

Kaveh Bayat

Shortly before World War I, when the British government purchased a majority stake in the British-Iranian oil company, it gradually became clear that a vast wealth and income was being divided, with Iran only making a small profit.

Other topics were included in the negotiations and disputes between Iran and Britain, such as Iran’s sovereignty over the islands in the Persian Gulf, customs tariffs, Iranian air rights, etc., all of which had been the subject of discussion since 1925 and the first days of Reza Shah’s reign.

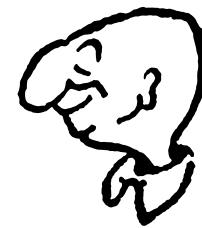
With the collapse of Reza Shah’s government and the events leading to September 1931 and the occupation of Iran by Russian, British, and American military forces, the political context of the country drastically changed.

In this great transformation Iran once again became an arena of confrontation and competition for foreign powers, where one of the main issues, due to its increasing economic and political importance, was oil. Now, in addition to Britain, other powers such as Russia (the Soviet Union) and the United States, which had previously tried and failed to gain a share in this Iranian resource, began to show more determination.

Another change was the appearance of a significant political openness and the formation of different political movements, which during the previous dictatorship had not had a chance for expression. It was in this context that a new political force sought to form a movement in opposition to the policies of the Oil Company, and its main supporter (the British government).

One of the central features of the movement for the nationalization of oil was its pervasive popularity. Since the beginning of the discussions on the nationalization of the oil industry in the late 1940s during the prime ministership of Mosaddegh, much attention had been paid to the possible impact of policies on “public opinion”.

The nationalization movement had different states of ups and downs, each of which had a different impact on the tone and manner of its expression of objections or agreements on different policies. In the early stages of the movement, which was a period



مأمور ویژه

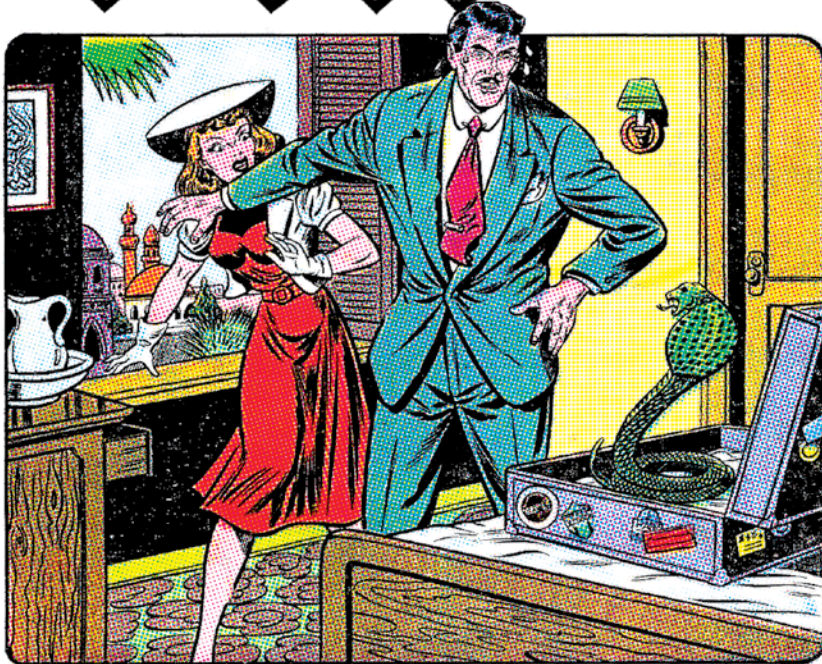
پلیس جنایی بین الملل

تله مرگبار در ایران!

ماجراهای مهیج بیت تراسک



مأمور ویژه



فکر می‌کنی اینها می‌تونند واسه من در دسر ایجاد کنند؟ آره؟ همین جاها باش و ببین وقتی مأمور ویژه لحظه‌ای غفلت کنه و پلک روی هم بذاره، چه بلایی سرش می‌آد! وقتی انگلیسی‌ها و روس‌ها دارند زور می‌زنند منابع نفتی ایران را به کنترل خودشان دربیارند، هر چیزی ممکنه اتفاق بیفته. فکر می‌کردم برای چنین وضعیتی آماده‌ام! ولی با تمام تجربیات عجیب و غریبی که از سر گذرانده‌ام، هیچ وقت فکر نمی‌کردم روزی سر برسه که بفهمم یک بدل هم دارم.

• متن اصلی این کمیک به زبان انگلیسی نوشته شده است که در آن گفتگوها، توالی اتفاقات و تصویرسازی‌ها از چپ به راست تنظیم شده‌اند. پس از برگردان به فارسی، به جهت ایجاد شباهت در نوشتار فارسی، تمامی عناصر اعم از گفتگوها و تصاویر، قرینه و از راست به چپ تنظیم شده‌اند.

در هتل شاه،
در نزدیکی
چاه‌های
نفتی ایران،
یک هفته
مذاکرات
دیپلماتیک به
سرانجام خود
رسیده است.



بسیار خوب، این هم از
قرارداد! آیا با
مفاد معاهده موافقی
میرضا؟
بله، موافقم دوست من! انگلیسی‌ها
و امریکایی‌ها از این پس انحصار
کامل تولید نفت ما را در اختیار
خواهند داشت!



خب در نهایت، میرضا، مگر
هفته ما در پی ارتقاء شان و منزلت
بشریت نیستیم؟ جهان آزاد
کرده‌اند! شما قوانین
و سنت‌های ما را محترم
می‌شمارید ولی
دیگران نه!



ناگهان...
و ایسا ببینم مردک کله‌پیچ!
اون تکه کاغذ رو بده به من!
چی...؟
تو کی هستی؟



اسم تراسکه... بیت تراسک،
مأمور ویژه‌ی خانه‌داری
امریکا! به من دستور
داده شده این توافق رو
به هم بزیم!
عقلت را از دست
دادی؟ مگر دولت
تو دیوانه شده؟



اتفاقاً خیلی هم باهوشه! چرا ما باید این همه
نفت رو با دولت دیگه‌ای قسمت کنیم، وقتی
می‌تونیم به راحتی آب خوردن به زور کمی
نیروی نظامی همه اون رو تصاحب کنیم؟
و ایسا مردک عوضی، برات هدیه‌ای دارم!



بگیر ببینم مردک کله‌پیچ! این
کوجولو رو با خودت ببر کشورت
و برای مسخرانه گیاب کن بخورا!
آه! خوک! از این بدتر نمی‌شه
به یک مسلمان توهین کرد!



مردک روانی! دیوانه!
و ایسا تا کشورت... آج!
برو با واشینگتن مطرح کن
بچه‌جون! ببینم تا کجایی تونی
پیش بری!



زخمی شدید جناب گلن؟ میرضا،
شما نباید توقعی در روند
معاهده...
معاهده؟ گفتر نجس! با شوروی
قرارداد می‌بندم! بپرید خوشحال
باشید که به خاطر چنین توهینی
دستور ندادم سر از تن‌تان
جدا کنند!



عجب ماهی خوبی! کنار
به به! نگاه کن سم! ببین
چه تقلا می‌کنه!
بیکن چه ترکیب خوشمزه‌ای
شده!

اشتباهات
بسیاری در
ایران اتفاق
افتاده بود!
اما بزرگ‌ترین
اشتباه این
بود که
آن شب،
من هزاران
کیلومتر از
محل حادثه
دور بودم.



فکر کن... پنج روز
کامل هیچ کاری
نکردیم به جز
ماهگیری!
ساکت! صدای هواپیما
می‌آد، در ارتفاع پایین
پرواز می‌کنه، نزدیکه!



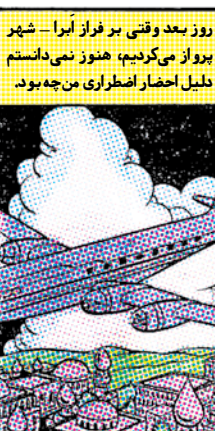
یک جت نظامی با خلبانی معرکه بود! او دو بار به
ما علامت داد و سپس چیزی به سمت ما پرتاب کرد.
او! یک پیام آورده!
او، نه! این یعنی
روزهای خوش
ماهگیری به سر
رسیده!



خب این هم از این! نمی‌دانستم چه اتفاقی
افتاده اما می‌دانستم اتفاق مهمی بوده است.



هر کسی می‌گوید سرخ‌پوست‌ها
از چیزی نمی‌ترسند... احمقی بیش
نیست، این سرخ‌پوست‌کنار من از
ترس به خود می‌لرزند!



روز بعد وقتی بر فراز ایرا - شهر
پرواز می‌کردیم، هنوز نمی‌دانستم
دلیل احضار اضطراری من چه بود.



تصمیم گرفتیم به دخترمان بروم، سر راه به هتل
قزاز رفتم تا چندانم را آنجا بگذارم که ناگهان...
ها!
خب پس! دوباره
دیدمت ای گرگ
دوروی مکار!

۴۵ کیلومتری
نزدیک‌ترین
فرودگاه
فاصله داشتم.
در ۲۶ دقیقه
خودم را
به آنجا
رساندم...
آن هم از یک
مسیر مال‌رو!



چی! با من حرف زدید خانم؟ معلومه! با اسب پاول ریسور که حرف نمی‌زنم!



ولی گوش‌های تو خیلی درازند پیتتر تراسکا!



خب، با این حساب منکته من دایمی مورچه‌خوار کار تونی هم باشم! ولی من هرگز در عرم این خانم زیبا را ندیده‌ام!



خودم را جمع‌وجور کردم و به دفترمان وارد شدم. سلام رئیس. باز چه طوفانی به‌پا شده؟ پیت، اگر نتونی این‌گندی را که بالا آوردی جمع‌کنی، کارمان تمامه. بیا داخل... و حواست را شش‌دانگ جمع‌کن!



خودشه... همانی که به این همان ردلیه که به من سیلی زد. دولت من خواستار دستگیری و دادگاهی کردن اونسه!



آروم باش! بگو ببینم تو دو شب پیش در هتل فواز به این آقایان حمله کردی یا نه؟ شما دیوانه شدید؟ دو شب پیش من در دل کوهستان چادر زده بودم... هنوز جای نیش پشه‌ها مانده که ثابت کنه کجا بودم.



...پس کسی داره ادای شو را درمی‌آره پیتتر، می‌خواد با این کلرش به دوستان‌مان توهین کنه و جلوی عقد معاهده نفتی را بگیره! باید فی الفور بیداش کنیم!

اینجا بود که برای اولین بار گل مسخره را متوجه شدم... خزانهداری ماهم تا اینجا همین را می‌دانست!



لازم بود خیلی مذاکره کنیم ولی درنهایت، حتی اگر مسخره به نظر برسد، دری سه روی مان باز شده بود.



فقط کمی دست‌نگهدار قربان تا من این عوضی را پیدا کنم. آن وقت از روی چشمان سیاهش می‌فهمید که کی به کیه!



خیالت راحت دوست من، یک سرنخ دارم... آن هیکل ونوس وار و سیلی فوق‌العاده سنگینش! سرنخ خوبی برای شروع کاره.



در چنین وضعیت آشوبناکی چه طوری می‌تونه درباره دخترها فکر کنه!



گفت ۲۴ ساعت! چه دست‌ودل‌باز! نق‌زدن را بس کن! این خودش ۲۴ ساعت بیشتر از زمانیه که فکر می‌کردم می‌تونیم بگیریم. فقط بزنی بیرون و معجزه‌های رقم بزنی! هر طوری شده سرنخی به دست بیار!



فقط یک دختر به ذهنم می‌رسد... همان که می‌تواند من را به بدل خطرناکم برساند... آن دختر از هتل فواز بیرون آمد. اگر بشونم بیداش کنم، شاید بتونه به من که چه‌طور اون جاسوسی را ملاقات کرده بود که خودش را جای من جازده.



اون جاسوس کثیف می‌دونه من توی شهرم... و می‌دونه که اگر من دیر برسم، می‌تونه همه چیز را از زیر زبان لورنا بیرون بکشه

فرصت در زدن مؤدبانه نداشتم. با تمام قدرتم ضربه‌ای به در اطاق ۴۱۲ زدم.



امریکایی، با قد حدود ۱۶۰ و چشم‌های آبی... لورنا ماریس برسیدید و من هم عرض کردم اطاق ۴۱۲.



تاگهان اضطراب و نگرانی سربای وجودم را افرا گرفت... چه خبره! آروم‌تر... برو کنار عوضی! پای مرگ و زندگی وسطه!



خیلی به خودت نواز کورگاف! طبیعتاً نه! ولی وقتی تو و او که ننوست حتی یک نفر از اعضای دیارتمان ما را گول بزسه.

این دختره... گشته شدید... می تونه یک بار دیگه به ایران توهین کنه و آن وقت کار ما به نتیجه دلخواه می رسه.



بله! دقیقاً تراسکا! این ایده وقتی به ذهنم رسید که برای اولین بار وشیل را دیدم و متوجه شدم چقدر شبیه به توئه. مدت ها آموزش دادم و آمادهش کردم.

خب، خب! فتودور کورگاف! پس پشت پرده این حقه بازی کثیف تویی!



اوه! پس من سالت باشین! اشتباهی سلی زدم! راهرو هیچ آدم فضولی نیست که ما را ببینه. گنج شدم!



نگران من نباش... ولی این عزیزم! شاید فرصتی کیرت بیداده که آن سلی را جبران کنی و در ساره یک مرد به گوشم بخورده بود.



بلندشید جانورهای ناشی! رفیق، اگه به چاقو زیر گلوئی دختره دیلاق ها! این دو راهه مقرر فرمادهی من بپریدو مراقب باشید که صدایی از شان در نیاید.

فقط، اگه به چاقو زیر گلوئی دختره بداریم، قطعاً صدایی از شون در نمی آید. تراسکا بیشتر از به قهرمان احمدق نیست که نمی خواد دختره آسببی ببینه.



در ورودی آسانسور محکم بسته شد... و کورگاف وسط در گیر افتاد.

آخ! کککا! اوه، چه خوب می شد اگر الان یک کیک خامه ای داشتم!



تکه چوبی آنجا بود که برای نگاه داشتن در ورودی آسانسور به کار می رفت. میل و کفش درونی ام برای اینکه به چیزی لگد بزنم، به حد اعلامی خود رسیده بود. پس خیلی محکم به آن تکه چوب لگد زدم.



شما دو تا برید توی آسانسور. مقرر فرمادهی من طبقه آخر هتله. منتظر کمک هم نباشید! کشور من مدت ها پیش کاملاً مخفیانه کل هتل فئاز را خرید. ما موران من همه جا هستیم.

با خودم فکر می کردم که حالا کورگاف چه نقشه ای برای بیرون بردن ما از هتل دارد. وقتی متوجه شدم، شوکه شدم.



سریع ضربه بزنی افندی! داد و ببداد هم نباشه!



آهان، تراسکا! بی سروصدا دستگیرش کنین. حتماً شانتست را امتحان کن.



آی! همین ضربه فشت کار شما دو تا را می سازه!



آخ... مجم! سالت اشنیدی که رئیس چی بهت گفت!



این... آخ! احمدق! اون خنجر را بده به من، قبل از اینکه دست خودت را بگیری!



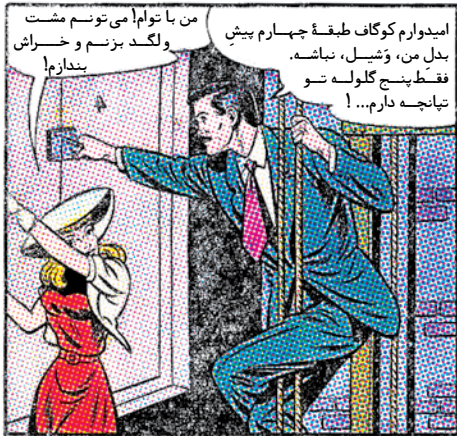
باشه! تو بریدی... حداقل حالا تو بریدی! بذار این دختر بره آفای برنده!

به دختره آسببی نرسون وشیل! خرابکاری هات تا همین جا هم کلی دردسره پا کرده!



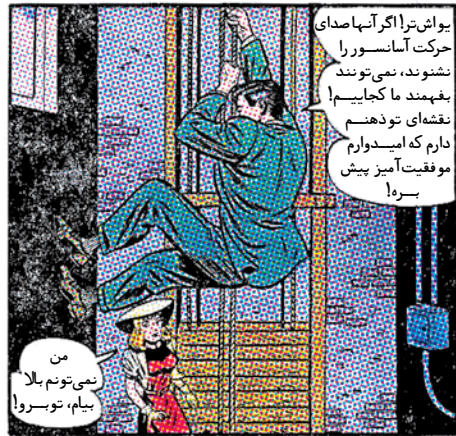
خب! حالا تو خودت را جای... اوه!

وایسا ببینم آفای تراسکا! اگر به قدم دیگه از جات نکون بخوری، احتیاط رو کنار می دارم و این شاهد خطرناک رو نیست و نابود می کنم.



امیدوارم کوگاف طبقه چهارم پیش بدل من، و شیل، نباشه. فقط پنچ گلوله تو تانچه دارم...!

من با توام! می توئم مشت ولگد بزئم و خراس بندازم!



بواش ترا اگر آنها صدای حرکت آسانسور را نشنوند، نمی توئند بفهمند ما کجاییم! نقشه ای تو ذهنم دارم که امیدوارم موفقیت آمیز پیش بره!

من نمی توئم بالا بیام، تو سرو!



یکی داره از سربخ بشین و بی حرکت بمون! همان جور ی بمون تا ببینم می توئم چه کار کنم.



داداش! کاش وقت کافی داشتم و مفصل به حساب می رسیدم.

آفرین! عالی بود پیت!



خب! خانم خوش شانس ما هنوز همراه پسر محبوبش است.



خواهش را ببینی خیکی! آخ! تو... تو تراسکی!



رفیق کوگاف... سریع بیاید... جاسوس های کثیف را دستگیر کردم.

آفرین و شیل! دیگر وقت را هدر نمی دیم. همین الان جفت شان را می کشیم و جسدهاشان را در چاه آسانسور می نذاریم.



مراتب باش عزیزم! الان می ریم پایین.

آه!

بوم! بوم!



نگران نباش عزیزم! همان کار را دارم انجام می دم، فقط کمی سفت و سخت تر!

کوگاف دیگر خشمگین تر از آن بود که احتیاط پیشه کند، از بیرون صدای شلیک گلوله آمد... و من به سرعت به آسانسور وارد شدم.



به طبقه سوم برگشتیم و به سرعت از آسانسور خارج شدیم.

منی توئم آتش روشن کنیم یا کار دیگری انجام بدیم تا مجبور شان کنیم عقب بکشند.

فکر نکم عزیزم! اینجا هتل معروفیه، ممکنه به بجه ها و سالخورده ها آسیب برسه.

بیایا...



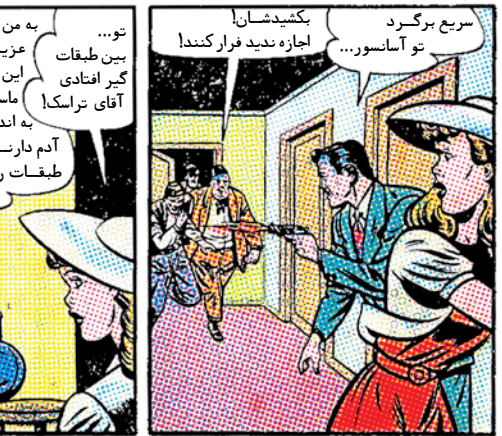
به همگف رسیدیم و از آسانسور خارج شدیم... بدو سمت خیابان و ... ای وای! کوگاف! لابد از پله ها خودش را پایین رسانده.

در راهروهای طبقات، تلفن هست، حتماً با پذیرش هتل تماس گرفته.



نگران نباش! دسته کنترل آسانسور را قفل کردم... امیدوارم این تنها راه خروج باشه.

من تا ته خط با توام پیت... هر عاقبتی که سر راه باشه! بدند.



سریع برگرد تو آسانسور... بکشیدشان! اجازه ندید فرار کنند!

تو... به من اعتماد کن عزیزم! این تنها امید آقای تراسکی! ماست. آنها به اندازه کافی آدم دارند که همه طبقات را پوشش بدنند.

کوکاف شروع کرد به فحش دادن و از روی حماقت سعی کرد تا اسلحه من را از دستم بقاپد. من هم ضربه محکمی به صورتش زدم!



بترگ و خفه شو دیوانه!
آخ!



اون یکی! می گشت...! لورنسا! تفنگش را بردار!



مراقب باش بیت... آفرین به تو عزیزم!

صدای پراکنده شلیک از پایین به گوش می رسید و سپس رئیس با سرعت زیاد برای نجات بیت سر رسید.



وقتی واقعاً لازمیت دارم کجایی؟ بیت! حالت خوبه؟ ما تلاش می کردیم بیایم تو هتل. وقتی شلیک شروع شد، سرخها در ورودی را بستند و اجازه نمی دادند وارد شیم.



آه وناله نکن و شیل! وقتی به روسیه برگردی، بابت اینسکه وسط ما موریت کاری سر به سر دختری گذاشتی، تیربارانت می کنند. امیدوارم این جاسوس عوضی را بفرستند روسیه.

میرضا آمد و همه چیز را به چشم خود دید. او سپس عذرخواهی کرد. در نهایت، معاهده نفتی همان جا امضاء شد.



آقای تراسکا! من باید از شما عذرخواهی کنم. اگر هر کاری هست که کشور من بتواند برای شما انجام دهد...



آماده باش که سریع به بهترین بیمارستان تان زنگ بزنی، چون می خوام این دختری که جان مرا نجات داد، ببوسم... ولی تجربه به من نشان داده که ضربه سیلی او چه قدر می تونه سنگین باشه!

● حامیان این شماره:



● **خانۀ - موزه**
هایده چنگیزیان

استودیو کارگاه

یکصد و پنجاه
هزار تومان

